

جستارهایی در مهدویت

(مهدویت و فلسفه نظری تاریخ، جهانی شدن،
نزاع حق و باطل، انقلاب و انتظار)

رحیم کارگر



مجلس شورای اسلامی ایران



مجلس شورای اسلامی ایران

جستارهایی در مهدویت

مؤلف / رحیم کارگر

قطع / رقعی

چاپ / معراج

صفحه آرا / رضا فریدی

نوبت چاپ / اول، تابستان ۸۶

قیمت / ۱۵۰۰۰ ریال

تیراژ / ۳۰۰۰ جلد

مراکز پخش:

قم: مرکز تخصصی مهدویت/خیابان شهداء (صفائیه)/ کوچه آمار (۲۲)/ بن بست

شهید علیان

ص.پ ۱۱۹-۳۷۱۳۵ ○ تلفن: ۷۷۳۷۱۶۰ ○ فاکس: ۷۷۳۷۸۰۱

تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)/

○ ص.پ ۳۵۵-۱۵۶۵۵

WWW.IMAMMAHDI-S.COM

info@imammahdi-s.com

شابک: ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۴۰-۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

پیشگفتار ناشر ۱۱

فصل اول: فلسفه نظری تاریخ و آموزه مهدویت

پیش درآمد ۱۵

یک. فلسفه (نظری) تاریخ ۱۹

فلسفه نظری و انتقادی تاریخ ۲۱

پیشینه فلسفه نظری (جوهری) تاریخ ۲۳

تعریف و چیستی فلسفه (نظری) تاریخ ۲۷

مسائل و آموزه‌های فلسفه (نظری) تاریخ ۳۰

۱. شناخت واقعی تاریخ ۳۰

۲. معنا بخشی به تاریخ ۳۱

۳. کشف الگو و طرح کلی تاریخ ۳۲

۴. قانون‌مندی حرکت تاریخ ۳۴

۵. تقدیر و حتمیت تاریخی ۳۵

۶. تکامل و پیشرفت در تاریخ ۳۶

۷. تعمیم و پیش‌بینی آینده ۳۸

۸. هدف، مسیر و محرک تاریخ ۴۰

دو. مهدویت و فلسفه (نظری) تاریخ ۴۳

یکم. هدف و سرمنزل تاریخ (کمال و تکامل) ۴۵

دوم. مسیر و مکانیسم حرکت ۴۶

سوم. سرانجام تاریخ ۴۷

سه. آموزه (دکترین) مهدویت ۵۱

۱. فراگیری و عام‌نگری (جهان شمولی) ۵۴
۲. عدالت‌گرایی ۵۵
۳. معنویت‌گرایی و کمال‌بخشی ۵۶
۴. حق‌گرایی (و ریشه‌کنی نمودهای باطل) ۵۷
۵. تحقق عبودیت و یکتاپرستی ۵۸
۶. خشونت‌ستیزی (ظلم، جنگ، ناامنی و ...) ۶۰
۷. تأمین رضامندی و خشنودی مردم ۶۱
۸. شایسته‌سالاری (حکومت صالحان و مستضعفان) ۶۲
۹. تحویل‌گرایی مثبت و سازنده ۶۴
۱۰. ایجاد انسجام، سازواری و هماهنگی ۶۶
- چهار. تنها راه (دولت اخلاقی مهدوی) ۶۸
- چیستی دولت اخلاقی ۷۳

فصل دوم: مهدویت و فرجام‌ستیزش حق و باطل

- پیش درآمد ۷۹
- ستیزه‌جویی‌های سیاسی و اجتماعی ۸۰
۱. کانت و نزاع خیر و شر ۸۱
۲. آگوستین و نزاع شهر خدا و شهر زمین ۸۲
۳. هانتینگتون و نزاع تمدن‌ها ۸۳
۴. رامونه و انواع درگیری‌ها و تهدیدها ۸۴
۵. اسلام و نزاع حق و باطل ۸۵
- نزاع حق و باطل ۸۷
- یک. حق و باطل در قرآن ۸۷
- ۱-۱. معانی حق و باطل ۹۰

- ۱-۲. آیات قرآنی..... ۹۴
- دو. تضاد و ستیزش حق و باطل..... ۹۹
- آیات قرآنی..... ۱۰۲
- ۱ - ۲. مبارزه هابیل و قابیل..... ۱۰۳
- ۲ - ۲. مستکبران، سردمداران گروه باطل..... ۱۰۴
- ۲ - ۳. مفسدان، تبهکاران گروه باطل..... ۱۰۶
- ۲ - ۴. مغروران و نیرنگ بازان..... ۱۰۷
- ۲ - ۵. برتری طلبان گروه باطل (عالین)..... ۱۰۸
- ۲ - ۶. مترقان، ثروتمندان طغیانگر..... ۱۰۹
- ۲ - ۷. جباران و گردن کشان..... ۱۱۰
- ۲ - ۸. کافران، مشرکان و منافقان..... ۱۱۰
- سه. پیروزی حق بر باطل..... ۱۱۴
- مهدویت، فرجام نزاع حق و باطل..... ۱۲۱**
- یک. تصویر پیروزی حق..... ۱۲۲
- دو. آیات و روایات پیروزی..... ۱۲۵
- ۱-۲. نابودی و براندازی باطل..... ۱۲۵
- ۲-۲. نابودی شیطان (گروه باطل)..... ۱۲۶
- ۲-۳. پیروزی و غلبه حزب الله (جبهه حق)..... ۱۲۷
- ۲-۴. نابودی مشرکان و کافران..... ۱۲۷
- ۲-۵. نابودی جباران و فراعنه..... ۱۲۸
- ۲-۶. مکافات و عذاب پیروان باطل..... ۱۲۹
- ۲-۷. ذلت و خواری دشمنان حق..... ۱۳۰
- ۲-۸. نابودی ستمگران و پادشاهان ظالم..... ۱۳۰

- ۲-۹. تغییر وضع جهان و سپری شدن دوران باطل..... ۱۳۱
- ۲-۱۰. فتح و پیروزی حق طلبان با نصرت الهی..... ۱۳۱
- ۲-۱۱. حاکم ساختن اسلام و غلبه بر مذهب باطل..... ۱۳۲
- نتیجه گیری..... ۱۳۳

فصل سوم: جهانی شدن و حکومت جهانی حضرت مهدی عج

- پیش درآمد..... ۱۴۳
- یک. جهانی شدن، جهانی کردن و جهانی سازی..... ۱۴۹**
۱. پیدایش «جهانی شدن»..... ۱۴۹
۲. تعاریف «جهانی شدن»..... ۱۵۲
۳. ماهیت و مبانی «جهانی شدن»..... ۱۵۵
۴. رهیافت‌ها، داعیه داران و اهداف..... ۱۶۰
- ۴-۱. رهیافت اقتصادی..... ۱۶۰
- ۴-۲. رهیافت فرهنگی..... ۱۶۱
- ۴-۳. رهیافت سیاسی..... ۱۶۳
۵. ویژگی‌های جهانی شدن و جهانی سازی..... ۱۶۵
- ۵-۱. فرهنگ جهانی واحد..... ۱۶۶
- ۵-۲. ایدئولوژی واحد جهانی..... ۱۶۷
- ۵-۳. ارتباطات جهانی..... ۱۶۸
- ۵-۴. اقتصاد و سرمایه‌داری جهانی..... ۱۷۰
- ۵-۵. سیاست و تضعیف دولت‌های ملی..... ۱۷۱
- ۵-۶. مذهب و جهانی شدن..... ۱۷۲
۶. چالش‌ها و کاستی‌ها..... ۱۷۴
- دو. حکومت جهانی مهدی موعود عج..... ۱۷۹**

۱. درآمدی بر حکومت جهانی مهدی علیه السلام ۱۸۰
- ۱-۱. درخشان‌ترین فرصت ارائه نظریه «حکومت جهانی مهدوی» ۱۸۰
- ۱-۲. حتمی بودن انقلاب جهانی مهدی علیه السلام ۱۸۱
- ۱-۳. اثبات نظریه «حکومت جهانی مهدی موعود علیه السلام» ۱۸۱
- ۱-۴. حکمت و فلسفه اصلی ظهور منجی بشریت ۱۸۲
- ۱-۵. تحقق واقعی جامعه واحد جهانی ۱۸۲
- ۱-۶. دین راه حل مشکلات و کاستی‌ها ۱۸۳
- ۱-۷. عصر ظهور ۱۸۴
- ۱-۸. جهانی شدن اندیشه «مهدویت» ۱۸۵
- ۱-۹. ساختار نظام سیاسی مهدوی علیه السلام ۱۸۵
۲. مبانی و اهداف «حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام» ۱۸۶
- ۲-۱. امامت و بایستگی حکومت امام معصوم ۱۸۶
- ۲-۲. حاکمیت صالحان، غایت و پایان تاریخ (فلسفه تاریخ) ... ۱۸۷
- ۲-۳. ضرورت تشکیل حکومت جهانی ۱۸۸
- ۲-۴. سرشت و گوهر واحد انسان‌ها ۱۸۸
- ۲-۵. رشد و تعالی انسان‌ها ۱۸۹
- ۲-۶. ضرورت عدالت و قسط فراگیر ۱۸۹
- ۲-۷. دین محوری یا انسان محوری ۱۹۰
۳. ویژگی‌ها و برنامه‌های حکومت جهانی قائم علیه السلام ۱۹۱
- ۳-۱. تشکیل حکومت فراگیر جهانی ۱۹۱
- ۳-۲. دین و آیین واحد جهانی ۱۹۳
- ۳-۳. عدالت فراگیر جهانی ۱۹۵
- ۳-۴. امنیت و صلح جهانی ۱۹۶

- ۳-۵. ملت واحد جهانی..... ۱۹۷
- ۳-۶. پیشرفت و رفاه جهانی..... ۱۹۷
- ۳-۷. کمال علم و عقل..... ۱۹۹
- ۳-۸. نوسازی و احیاگری..... ۲۰۰
- ۳-۹. رضایت و خشنودی جهانی..... ۲۰۱
- سه. مقایسه و نتیجه‌گیری..... ۲۰۲

فصل چهارم: انقلاب و انتظار

- پیش درآمد..... ۲۲۱
- امامت و مهدویت..... ۲۲۲
- فرهنگ الهام بخش..... ۲۲۵
- نگرش‌های دو سویه..... ۲۲۸
- برداشت بایسته..... ۲۳۱
- انتظار و انقلاب اسلامی ایران..... ۲۳۳
- امام خمینی (ره)، انقلاب و انتظار..... ۲۳۸
- منابع و مصادر..... ۲۴۵

پیشگفتار ناشر

سر اردات ما و آستان حضرت دوست که هر چه بر سر ما می‌رود، ارادت اوست
نظیر دوست ندیدم اگرچه از مه و مهر نهادم آینه‌ها در مقابل رخ دوست
زبان ناطقه در وصف حسن او لال است چه جای کلک بریده زبان بیهوده گوست

پژوهش و نگارش علمی در عرصه خطیر و بی‌کران «اندیشه مهدویت» و پرهیز از بخشی‌نگری، عوام‌گرایی، جزئی‌نگری و سست‌نویسی و پیوند دادن آن با دانش‌ها و پدیده‌های روز، امری بایسته و سودمند بوده و دارای آثار و برکات خاص خود است.

پژوهندگان و اندیش‌ورزان علاقه‌مند به مباحث مهدویت، با خلأهای فراوانی در این زمینه رو به رو بوده و پژوهش‌ها و یافته‌های علمی این اندیشه، مورد توجه و نیاز شدید آنان بوده است. براین اساس باید در این ساحت قدسی و حکمت‌آمیز عالمانه و خردورزانه وارد شد و به گنجینه‌های نایاب و بکر، دست یافت.

مرکز تخصصی مهدویت، بنا به رسالت گران‌سنگ خود در ترویج و پاسداشت آموزه‌های ناب و متعالی مهدویت، ضمن توجه به مباحث عمومی آن، به تدوین و نشر آثار علمی و تحقیقی در زمینه «اندیشه مهدویت» پرداخته است. انتشار فصلنامه علمی - تخصصی انتظار، نشریه امان، چاپ و نشر ده‌ها کتاب در این زمینه و کتاب حاضر (جستارهایی در مهدویت) از

جمله این اقدامات است. امید آنکه مورد قبول اهل نظر و اندیشه قرار گیرد.

کتاب جستارهایی در مهدویت شامل چهاربخش است:

۱. فلسفه نظری تاریخ و آموزه (دکترین) مهدویت؛

۲. مهدویت و ستیزش نهایی حق و باطل؛

۳. جهانی شدن و حکومت جهانی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه؛

۴. انقلاب و انتظار (پیوند مهدویت و انقلاب اسلامی ایران).

امید است مجموعه یادشده، مورد توجه پژوهشیان، اندیش‌ورزان و مراکز آموزشی و پژوهشی قرار گیرد و پاسخ‌گوی بخشی از نیازهای آنان باشد.
دانی که چیست دولت، دیدار یار دیدن

در کوی او گدایی، بر خسروی گزیدن

خواهم شدن به بستان، چون غنچه با دل تنگ

و آنجا به نیک‌نامی پراهنی دریدن

انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه
بهار ۱۳۸۶

فصل اول:
فلسفه نظری تاریخ و
آموزه مهدویت

پیش درآمد

توجه و نگرش ویژه به آینده و انتظار تغییرات و تحولات مثبت و روشن در آن، موجب بروز پرسش‌ها و پاسخ‌ها و تحلیل‌های مختلف از آن شده است. نگرش و نحوه دید نسبت به آینده، معمولاً به شکل‌های گوناگون صورت می‌گیرد. کسی که از دیدگاه دینی یا فرهنگی به آینده می‌نگرد، می‌کوشد با مفاهیم و واژه‌های فرهنگی به آن پردازد و صاحب نظر سیاسی، از مفهوم سیاسی برای توضیح آینده استفاده می‌کند و فیلسوف و مورخ از منظر فلسفی- تاریخی، آینده را مورد مطالعه قرار می‌دهد و... متون دینی نیز به فراخور، از آینده بحث کرده و کتاب‌های آسمانی، هر کدام درباره آینده، پیش‌گویی‌هایی داشته‌اند.

در این رابطه دیدگاه‌ها و نظریه‌های گوناگونی ارائه شده است که مهم‌ترین آنها به فیلسوفان (نظری) تاریخ تعلق دارد؛ ولی باید دید کدام دسته از این نظرات توانسته‌اند پاسخ درستی به این سؤال بدهند که: آینده جهان چگونه خواهد بود؟

الف. مهم‌ترین مسئله در اینجا «فهم درست آینده است». فهم آینده، یعنی به دست آوردن تصویری از وضعیت‌هایی که در آینده تحقق می‌یابند. از آنجا که این وضعیت‌ها بستر عمل فرد هستند، بنابراین، تصویر مزبور در عمل امروز دخل دارد.^۱ درستی فهم نیز بر اساس تحقق آن است و هر قدر وضعیت پیش‌بینی شده به واقعیت نزدیک‌تر باشد، فهم درست‌تری در اختیار

۱. نک: درس‌های سیاست خارجی، ص ۲۷۶.

بوده است. بر این اساس نیاز به نگره و آموزه‌ای است که بتواند:

۱. توضیح کامل و درستی از آینده بدهد؛

۲. بستر عمل فرد در حال باشد؛

۳. معنا و مفهوم و غایت تاریخ را با توجه به گذشته، به دست آورد.

بر اساس فرض پژوهش حاضر، «دکترین مهدویت» این توان و امکان را دارد که بتواند به درستی آینده را توضیح داده و پیش‌بینی کند و مبنای استراتژی و برنامه‌های امروزی ما باشد.

ب. توضیح و تفسیر تاریخ بشری و ارتباط مستمر گذشته با حال و آینده، بر عهده «فلسفه نظری تاریخ» است. انسان‌ها همان‌گونه که از دیرینه‌ترین دوران زندگی خویش، به محیط پیرامونی و جهانی که در آن می‌زیسته‌اند، عطف نظر کرده و کوشیده‌اند تا با برساختن تفسیری از آن و پدیده‌هایش، به پرسش‌های خود پاسخ گویند؛ گذشته، آینده و تاریخ خویش را نیز موضوع پرسش و تأمل قرار داده و با پاسخ‌های ویژه، دیدگاه‌ها و فلسفه‌های تاریخ خاص خود را طرح و تولید کرده‌اند.

بر این اساس «فلسفه (نظری) تاریخ، شاخه‌ای از تحقیق‌های فلسفی و اجتماعی است که به تاریخ می‌نگرد و در پی آن است که از یک سو، منطق حاکم بر تلاش مورخ را دریابد و از دیگر سو، هدف و معنای سیر کلی تاریخ را کشف کند و چگونگی «آینده» را توضیح دهد.^۱

ج. «دکترین و آموزه مهدویت»، نظریه کامل و جامع برای تفسیر و اداره زندگی (سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ...) بشر و پاسخ اساسی به تمامی نیازهای واقعی و بنیادین انسان‌ها است.

۱. نک. مجله دانشگاه انقلاب، ش ۲۱، ص ۱۲۰؛ عصر ما، ۱۹ آبان ۸۰

و به عبارتی، «دکترین مهدویت، آموزه‌های اعتقادی، جهانی و بر محور مهدویت است که تفسیری راهبردی از عرصه‌های اساسی حیات بشری ارائه می‌دهد و در نگرش، انگیزش و کنش انسان‌ها و ساخت‌های مختلف زندگی اجتماعی آنها، تحوّل بنیادین ایجاد می‌کند».^۱

حال این آموزه جامع و کامل را می‌توان در قالب «فلسفه نظری تاریخ» توضیح داد و بر اساس آن، مؤلفه‌های مختلفی را به دست آورد؛ به خصوص آنکه هدف و غایت تاریخ و عوامل حرکت آفرین آن و معنا داری تاریخ، در آن بسیار مهم و بنیادین است. اگر بتوان پیوند میان گذشته، حال و آینده را بر اساس این قالب و چهارچوب درک و فهم کرد و تصویری جامع و کامل از زندگی بشری به دست آورد و آینده را توضیح داد، در این صورت می‌توان بعضی از ابعاد مهم «دکترین مهدویت» را بررسی و تبیین کرد و به پرسش‌های همیشگی انسان‌ها (آینده جهان چگونه خواهد بود)، پاسخ درست داد.

د. اصولاً بررسی «آموزه مهدویت»، بدون توجه به «آموزه‌های فلسفه (نظری) تاریخ»، ناقص و ناتمام است. درست است که مبنای توضیح آینده در «اندیشه مهدویت» منابع وحیانی است؛ اما وقتی این منابع در قالب فلسفه تاریخ، قرار گیرند و از تجربه‌های زندگی بشری و برداشت‌های عقلی و فلسفی استفاده گردد، می‌توان تفسیر و تبیین فراگیر و کاملی از آن ارائه داد. این رویکرد، مبنای شکل‌گیری «فلسفه متعالی تاریخ» است که با توجه به آموزه‌های وحیانی اسلام و به کارگیری «تجربه» و «عقل» به دست می‌آید.

ه. ارائه نظریه‌ها و دکترین‌ها و انجام پژوهش‌های علمی، نیاز به روش و چهارچوب‌های نظری خاصی دارد. تأمل و پژوهش درباره آینده نیز، از این

۱. مسعود پورسیدآقایی، فصلنامه انتظار، ش ۱۶، ص ۱۰.

«قاعده» مستثنا نیست و باید آن را در این قالب نظری قرار داد. مهم‌ترین و رایج‌ترین چهارچوب نظری برای آینده‌پژوهی و آینده‌نگری «فلسفه (نظری) تاریخ» است.

پس اگر «دکترین مهدویت» در این قالب قرار گیرد، زوایای ناپیدای آن، آشکار و ابعاد مختلف نظری و علمی آن برجسته می‌شود. بر این اساس ارتباط سلسله‌وار حوادث، رویدادها و وقایع و تأثیر آنها بر زندگی بشری و شکل‌گیری آینده، شناسایی می‌شود و پاسخ‌های مناسب به سؤالات اساسی بشر ارائه می‌گردد و ... این کاوش سازمان یافته برای پیش‌بینی آینده است.

یک. فلسفه (نظری) تاریخ

«تاریخ»، حرکت مستمر و مداوم زندگی انسان‌ها، از گذشته تا حال و آینده است؛ مملو از شکست‌ها و پیروزی‌ها، کامیابی‌ها و ناکامی‌ها، دشواری‌ها و راحتی‌ها، حق‌گرایی‌ها و باطل‌محوری‌ها، پیشرفت‌ها، پسرفت‌ها و ... به همین جهت نگرش و اظهار نظر درباره آن، مطلوب همه بوده و خواهد بود.

لیبرال‌ها، تاریخ را به منزله پیشرفت به شمار می‌آورند؛ یعنی، تاریخ هنگامی پدید می‌آید که هر نسل، از راه انباشت دانش و فهم، در مقایسه با نسل پیشین پیشرفت کند. لیبرال‌ها معمولاً باور دارند که این پیشرفت از طریق اصلاح تدریجی یا فزاینده، نه از راه انقلاب، صورت می‌گیرد.

محافظه‌کاران، تاریخ را به لحاظ سنت و استمرار درک می‌کنند و جای کمی را برای پیشرفت باقی می‌گذارند. درس‌های گذشته همچون آینه عبرتی است برای زمان حال و آینده. محافظه‌کاران ارتجاعی باور دارند که سیر تاریخ به معنای انحطاط است و لذا مایلند که به یک زمان اولیه و مُرَجِّح رجعت کنند.

سوسیالیست‌ها، متعهد به یک نظریه مترقی در باب تاریخ هستند، و این نظریه بر حوزه توسعه اجتماعی و شخصی تأکید می‌ورزد. مارکسیست‌ها باور دارند که «تضاد طبقاتی» موتور تاریخ است و اینکه یک جامعه بدون طبقات

و کمونیستی، نقطه از قبل تعیین شده تاریخ است. فاشیست‌ها، معمولاً تاریخ را یک فرآیند انحطاط و زوال، انحطاطی از یک گذشته «عصر طلایی» می‌دانند. با این وصف، آنان پذیرای یک نظریه چرخه‌ای تاریخ هستند که به امکان زایش دوباره و تجدید حیات ملی - معمولاً از راه پیکار خشونت‌آمیز و جنگ - باور دارند^۱ و ...

مهم‌تر از این دیدگاه‌ها، نظرات فیلسوفان (نظری) تاریخ است که هر یک از منظری به تاریخ نگریسته و آن را مورد مطالعه و بررسی قرار داده‌اند. اگر بخواهیم آنچه را که فلسفه تاریخ در بطن خود پرورانده خلاصه کنیم، به چند مفهوم دست می‌یابیم.

۱. جامعه‌های بشری در حال تحوّل دائمی هستند و آنها به تنهایی و در مجموع مسیر معینی را طی می‌کنند؛
۲. طی این مسیر عبارت است از پیمودن مراحل که حاصل تضادها و برخوردهای داخلی جوامع یا اثرات محیط خارج است؛
۳. جامعه‌های بشری، دائماً در حال پیشرفت هستند و در طی مراحل خود، به سمت کمال پیش می‌روند؛
۴. این مسیر را می‌توان با علت‌یابی تاریخ، شناخت و از آن قوانینی استخراج کرد؛

۵. بر اساس تجزیه و تحلیل این قوانین و بررسی سیر گذشته، می‌توان درباره آینده جامعه‌ها به پیش‌بینی پرداخت؛
۶. در نظر دو دسته از دانشمندان این دگرگونی به نحو خاص صورت می‌گیرد؛ به طور خلاصه یا ادواری است یا ثانوی و یا قهقرایی و یا حتی در

۱. اندرو می‌وود، درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ص ۵۰۶.

جهت سقوط و اضمحلال جامعه‌ها و تمدن‌ها؛

۷. در بحث سرنوشت بشر در تاریخ، هر کسی مطلقاً برای خود قائل شده است (چنان که هگل به روح جهانی قائل است و مارکس به جامعه بی‌طبقه و ...)^۱.

فلسفه نظری و انتقادی تاریخ

یکی از انگاره‌های قابل توجه در فلسفه تاریخ، استفاده‌های گوناگون و پیچیده از این اصطلاح است؛ به طوری که کاربرد تک‌ساحتی آن و یا تعریف‌های یک‌سویه از آن، نادرست و گمراه‌کننده به نظر می‌رسد. چنان که برخی از نویسندگان «فلسفه تاریخ» را چنین تعریف کرده‌اند: «فلسفه تاریخ، به کارگیری روش‌های فلسفی در پاسخ‌گویی به موضوع‌های و مسائل اساسی در حوزه علم تاریخ مربوط می‌شوند ... فلسفه تاریخ را به علم تاریخ به منزله یک رشته و دانش (درجه اول)، از بیرون نظر می‌کند و درباره مسائل و موضوعات کلیدی و اصلی دانش اول (علم تاریخ) به تفکر فلسفی می‌پردازد...!»^۲

باید در کاربرد این اصطلاح، دقت و وسواس زیادی داشت. در واقع دو شاخه مختلف، اما وابسته پژوهش فلسفی، معمولاً «فلسفه تاریخ» نامیده می‌شود: یکی تحلیل فلسفی تاریخ‌نگاری است؛ یعنی، توصیف منطقی، عقلانی و معرفت‌شناختی آنچه که مورخان انجام می‌دهند. دیگر کوششی است، برای کشف معنا و مفهومی در سیر و روند کلی رویدادها یا ماهیت عمومی فرآیند تاریخی که فراتر از عقلانیتی است که کار و پژوهش متداول

۱. نک: فلسفه تاریخ از دیدگاه جامعه‌شناسی، ص ۱۷ و ۱۸.

۲. نک: محمدرضا کاشفی، دین‌پژوهی و گوناگون (پرسش‌ها و پاسخ‌ها، دفتر چهارم)، ص ۴۵.

تاریخی می‌تواند به آن دست یابد.^۱ در تعاریف و کاربردهای جداگانه، این دو اصطلاح «فلسفه انتقادی (تحلیلی) تاریخ» و «فلسفه نظری (جوهری) تاریخ» نامیده می‌شوند.

فلسفه جوهری و فلسفه تحلیلی تاریخ، از نظر اصول و مبانی از هم مستقل هستند و هر کدام برای خود اصول و مبانی مشخصی دارند؛ گرچه به ندرت این امکان وجود دارد که هر کدام از این دو را بتوان کاملاً جدا و مستقل از دیگری به کار گرفت. بیشتر مورخان و فلاسفه در یکی از این دو گروه قرار می‌گیرند.

فلاسفه تاریخ تحلیلی یا انتقادی، تاریخ را به معنای مطالعه گذشته، مورد بررسی قرار می‌دهند و به مسائل متعدد توجه می‌کنند؛ از جمله اینکه: مورخان چه چیزی را شواهد، مدارک، یا تبیین تلقی می‌کنند؛ آیا نتایج و دستاوردهای آنان واجد حقیقت عینی است یا خیر؛ آیا قضاوت‌های اخلاقی درباره شخصیت‌های تاریخی وظیفه مورخ است یا خیر و... مهم‌ترین فلاسفه تاریخ تحلیلی عبارت‌اند از: بارتولد نیبور، رانکه، لرد اکتن، ریکرت، دیلتای، کروچه، کالینگوود، پوپرو شماری از فلاسفه نه چندان مشهور....

فلاسفه تاریخ جوهری یا نظری، تاریخ را به معنای گذشته، مطالعه و بررسی می‌کنند و مشخصاً به شیوه‌ای بلند پروازانه‌تر از مورخان معمولی، به تعمیم درباره آن می‌پردازند. از جمله مهم‌ترین فلاسفه تاریخ جوهری می‌توان به فیوره، ویکو، کانت، کندرسه، هر در، فیخته، هگل، شلینگ، مارکس، انگلس، کنت، اسپنسر، اشپنگلر و توین بی اشاره کرد.^۲

تا پیش از قرن بیستم، تعبیر «فلسفه تاریخ»، معمولاً به تأملات نظری

۱. پل ادواردز، فلسفه تاریخ، ص ۳.

۲. اتکینسون، فلسفه تاریخ: روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، ص ۲۴ و ۲۵.

درباره کل جریان حوادث و وقایع (تاریخ به مثابه واقعه) اطلاق می‌شد که در واقع حاصل تلاش سیستم‌سازان بزرگی بود که در میان آنان کسانی چون هگل، مارکس، اشپنگلر و توین‌بی، شناخته شده‌تر و مشهورتر هستند.

در خلال قرن بیستم، هم فلاسفه و هم مورخان، به ردّ این طرح‌های کلان برخاستند؛ صرفاً به این دلیل که شواهد و مدارک کافی برای توجیه یا اثبات درستی و صحت این قبیل ادعاهای بلند پروازانه موجود نیست. در عوض فلاسفه توجه خود را به فعالیت دست دوم؛ یعنی، به زیر سؤال بردن و انتقاد از نحوه عمل‌کرد و فعالیت مورخان معطوف نمودند. این همان فلسفه تحلیلی یا انتقادی از تاریخ است.^۱ فلسفه انتقادی تاریخ، عمدتاً طی صد سال اخیر تکامل یافته و دارای وجوه مختلفی است؛ از جمله: تبیین تاریخی، واقعیت و حقیقت در تاریخ، عینیت تاریخی و ...^۲ در پژوهش حاضر، تنها «فلسفه نظری تاریخ» مورد نظر بوده و ابعاد مختلف آن بررسی می‌شود.

پیشینه فلسفه نظری (جوهری) تاریخ

فلسفه (نظری) تاریخ، یکی از مباحث کلیدی و مهم در آینده‌پژوهی و پرجاذبه‌ترین مسائل فلسفی در دو سه قرن اخیر است. این فلسفه را باید میراث دورانی خاص از مراحل رشد تفکر اجتماعی و تاریخی و قدیمی‌تر از فلسفه تحلیلی دانست. «فلسفه تاریخ» (یعنی، پرسشی که نویسنده در باب حرکت تاریخ و مسیر آن برخورد مطرح می‌سازد)، با اشکالی خاص، قرن‌ها افکار را به خود مشغول داشت.

شاید بتوان ویکو، فیلسوف ایتالیایی (۱۶۲۸-۱۷۴۴) را اولین کسی دانست

۱. همان، ص ۸۲ و ۸۳

۲. نک: اچ والش، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ص ۲۵؛ پل ادواردز، فلسفه تاریخ، ص ۷.

که فلسفه تاریخ را بیان کرد؛ ولی از دیدگاه عملی‌تر می‌توان گفت: فلسفه تاریخ، به عنوان یک مبحث مستقل و جدا، نخستین بار در دورانی مورد شناخت قرار گرفت که با انتشار قسمت اول «اندیشه‌هایی در زمینه تاریخ فلسفی بشر» اثر هر در آغاز گشت و کمی بعد از انتشار «خطابه‌هایی درباره فلسفه تاریخ» اثر هگل (۱۸۳۷) این دوران به اوج خود رسید.

ویکو بسیار پیش‌تر از این فیلسوفان، درباره فلسفه جوهری تاریخ، مطالبی نگاشته بود. البته خاستگاه‌های پراکنده‌تر و دورتری را نیز می‌توان در نظریه‌های چرخه‌ای یا دوری دنیای باستان، در اعتقاد یهودی - مسیحی در باب خلقت، عصیان و رانده شدن از بهشت و در نهایت هبوط، خدشه گناهان و رستگاری دید ... فلسفه تاریخ به صورت سنتی خود، با مرگ هگل به پایان نرسید. پس از او، مارکس - هر چند به شکلی متفاوت - آن را ادامه داد و در دوران بعد نویسندگانی از قبیل اشپنگلر و توین بی آن را به کار بستند.^۱ در بررسی دیدگاه‌ها و اندیشه‌های این متفکران و دانشمندان، «تاریخ» و آینده آن، جایگاهی ویژه و برتر دارد؛ این امر به خصوص در ادیان و مکاتب آسمانی پررنگ‌تر و بارزتر است و می‌توان مباحث مختلفی از فلسفه تاریخ در آموزه‌های آنها یافت. همه ادیان در قالب تئوری‌های آینده‌نگر، فرجام جهان را نهایی دیگر و منجر به ایجاد جامعه ایده‌آل بشری دانسته‌اند. در این میان ادیان ابراهیمی و غیر ابراهیمی، هر کدام به نحوی از آینده و پایان تاریخ، سخن گفته‌اند.

بر اساس نگرش ادیان ابراهیمی اراده و مشیت الهی، بر تاریخ سوار و

۱. نک: دبلیو اچ. والش، ص ۱۴؛ فلسفه تاریخ: روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، ص ۵۰ و ۵۱؛ برای مطالعه درباره دیدگاه‌های اندیشمندان یاد شده نک: نگارنده، آینده جهان، صص ۳۹-۴۶.

حاکم است و آن را بر اساس سنت‌های مختلف به حرکت در می‌آورد و نهایت آن نیز، نیک فرجامی و به‌زیستی در این دنیا و آخرت است.

بنا به نوشته پل ادواردز: «آن‌جا که عقل و مشاهده می‌تواند حداکثر نظم و ترتیب ادوار تاریخی را بیابد، چشم ایمان در یک فرآیند خاص تاریخی، فعل و اثر نجات بخش خداوند را تشخیص می‌دهد».

«شهر خدای» آگوستین، بیان کلاسیک فلسفی چنین دیدگاهی است. سیر تاریخ به مثابه جدال و کشاکش دو جامعه مدینه الهی و مدینه زمینی است. آنچه که به این مبارزه معنا می‌بخشد، ایمان و اطمینان خاطری است که از طریق وحی و ایمان نسبت به پیروزی نهایی مدینه الهی حاصل می‌گردد... مشیت الهی، معطوف به نجات و رستگاری است.

پس از دیدگاه‌های دینی شاهد بروز فلسفه‌های غیر دینی هستیم. ولتر نخستین بار تعبیر «فلسفه تاریخ» را به کار برد. رساله در باب رفتار و اخلاقیات ملل (۱۷۵۶)، عمدتاً به خاطر بازگرداندن کانون توجه از تاریخ عمومی به جزئیات و دقایق معمولی و پیش پا افتاده جامعه بشری - که ولتر به عنوان حرکت از تاریکی و ظلمت خرافه پرستی، به جانب روشنایی دم افزون عقل مطرح کرد - جایگاه برجسته‌ای دارد.

دانش نو از «ویکو»، بلند پروازانه‌تر است و قصد آن تبیین سیر کلی تاریخ بر اساس الگوی رشد و فساد دائمی؛ اما در مجموع رو به کمال است. اگرچه «مشیت الهی» در آن مورد قبول است، مآلاً با قوانین خود پیشرفت، یکسان دانسته می‌شود.

اندیشه‌هایی برای تاریخ فلسفی نوع بشر (۱۷۸۴) از هردر، بر وحدت ارگانیک و سازوار فرهنگ‌های بشری و مساهمه‌های منحصر به فردی که «روح» هر یک از آنها - حتی قرون وسطی - به پیشرفت و تکامل عمومی

نوع بشر انجام دادند، تأکید نمود.

اندیشه نوعی تاریخ جهانی از دیدگاه جهان وطنی (۱۷۸۴) از کانت، پیشرفت در تاریخ را بر اساس نوعی «طرح پنهان» (یعنی) در اجتماع پذیری و اجتماع‌گریزی انسان - که او را بر خلاف میل و اراده بشر، به جانب بنا نمودن نوعی نظم مدنی عقلانی - هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی سوق می‌دهد - تبیین نمود.

هگل در فلسفه حق (۱۸۲۱) و خطابه‌هایی در باب فلسفه تاریخ، موضوع تاریخ را فعلیت یافتن مطلق در زمان و بسط و تکامل خود روح از طریق ادوار حیات شماری از ملت‌های تاریخی - جهانی دانست. از آنجا که ذات روح، آزادی است، مضمون تاریخ جهان در همان حال، بسط و تکامل آزادی انسانی - هم کیفاً و هم کمّاً - در انواع سازمان اجتماعی است.

اسپنسر در اصول جامعه‌شناسی (۱۸۷۷-۱۸۹۶) و آثار دیگرش، نوعی قانون کیهانی و جهان شمول تحول را درباره تاریخ به کار برد که بر اساس آن تکامل اجتماعی، مانند هر تحول دیگری، از نوعی تجانس نامشخص و فاقد انسجام، به تجانس مشخص و منسجم حرکت می‌کند.

مارکس با بسط دیدگاه ماتریالیستی در باب تاریخ، بر عوامل اقتصادی تأکید می‌کرد. وی با آن برداشت معروف خود از تاریخ به «مثابه روایت تضاد طبقاتی»، از مناقشه برانگیزترین و در عین حال تأثیرگذارترین فلاسفه تاریخ در دوران معاصر بوده است.

اشپنگلر و توین بی به شیوه‌ای استقرایی، از قوانینی نام می‌برند که حاکم بر تحول و پیشرفت متعارف فرهنگ‌ها یا تمدن‌ها است و این قوانین را برای پیش‌گویی سرنوشت تمدن خاص خود مورد استفاده قرار می‌دهند. اشپنگلر

در سقوط غرب (۱۹۲۲-۱۹۱۸)، ادعا می‌کند که از طریق درک و شهود زیبایی‌شناسی، به شناخت شماری از ارگانیزم‌های فرهنگی دست یافته است که به دنیا می‌آیند، رشد می‌کنند، به کمال می‌رسند و پس از استفاده از حداکثر امکانات نوعی شیوه خاص حیاتی می‌میرند.

توین بی در مطالعه تاریخ، در تاریخ نوعی سیر و پیشرفت روحانی می‌یابد که ناشی از پاسخ انسان‌ها به تحدی فروپاشی و اضمحلال نسل‌های متوالی تمدن‌ها است.^۱

عموم این فیلسوفان و اندیش‌ورزان، به دنبال کشف حقایقی از تاریخ، قوانین کلی حرکت، شناخت هدف و مسیر تاریخ و تفسیر دقیق از رویدادها و حوادث و در نهایت پیش‌بینی روند وقایع بوده و آن را ذیل «فلسفه نظری تاریخ» پی‌گیری کرده‌اند.

تعریف و چیستی فلسفه (نظری) تاریخ

فلسفه (نظری) تاریخ، متضمن تلاش برای تمییز دادن یا مشخص ساختن وجود الگو یا ساختار در روند خود تاریخ است. همچنین مطالعه و بررسی تاریخ (به معنای گذشته) و تعمیم درباره آن است. فلسفه تاریخ، بررسی سیر حرکت تاریخ از گذشته تا حال و پیش‌بینی مسیر و نهایت آن در آینده است. در این منظر تاریخ موجودی حقیقی، زنده و متحرک است که جسمی دارد، روحی، اراده‌ای، خواستی، آهنگی، حرکتی، محرکی، مبدئی، مسیری، مقصدی، هدفی، قانونی، نظامی و... در واقع تاریخ آینده، برآمد گذشته است و بر این اساس فلاسفه تاریخ، به هدف‌دار بودن تاریخ و تصویر

۱. نک: پل ادواردز، فلسفه تاریخ، ص ۱۸-۲۱؛ اچ والش، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ص ۱۳-۱۸؛ کریم مجتهدی، فلسفه تاریخ، ص ۱۵۶-۱۶۹ و ...

آن به عنوان موجودی زنده، پویا و متحرک اصرار دارند. در فلسفه نظری تاریخ، فیلسوف به دنبال فهم معنا و هدف تاریخ، محرک و مکانیسم این حرکت و غایت و سرمنزل آن است. در این راستا باید بتواند به سه پرسش اساسی پاسخ دهد:

۱. هدف و مقصد تاریخ چیست و تاریخ به چه سمتی حرکت می‌کند؟
 ۲. محرک و مکانیسم حرکت تاریخ چیست و بر اساس چه اهرم‌هایی حرکت می‌کند؟

۳. مسیر و منزل گاه‌های مهم و برجسته این حرکت کدام است؟
 در اینجا بایسته است به چند تعریف از «فلسفه (نظری) تاریخ» اشاره شود:
 الف. قبول و تصور یک یا چند قانون در سیر امور تاریخ حیات بشر؛
 ب. معرفی که در آن از حرکت، محرک، مسیر و هدف تاریخ بحث می‌شود؛^۲

ج. کوششی است تا معنا و مفهوم روند کلی پدیده‌های تاریخی را کشف نماید و به ماهیت عمومی فرآیند تاریخی دست یابد؛^۳
 د. علم به تحولات و تطورات جامعه‌ها از مرحله‌ای به مرحله دیگر و قوانین حاکم بر این تطورات و تحولات. به عبارت دیگر، علم به «شدن» جامعه‌ها، نه «بودن» آنها؛^۴

ه. شاخه‌ای از دانش که کار آن بحث در عوامل اساسی و مؤثر در وقایع تاریخی و تحقیق در قوانین عمومی حاکم بر رشد و توسعه جوامع

۱. محمد آراسته‌خو، فرهنگ اصطلاحات علمی - اجتماعی، ص ۷۲۷.

۲. دائرة المعارف تطبیقی علوم اجتماعی، ج ۱، ص ۳۰۹.

۳. پل ادواردز، فلسفه تاریخ، ص ۲.

۴. مرتضی مطهری، جامعه و تاریخ، ص ۳۵۳.

انسانی و دگرگونی‌های آن در طول زمان است؛^۱
و. فلسفه تاریخ، به اعتباری دیگر، به بحث و بررسی هدف‌مندی،
قانون‌مندی و نظام‌مندی تاریخ پرداخته و همچنین سیر و ادوار تاریخی و
پیوستگی یا گسستگی و نیز تکاملی یا غیر تکاملی بودن آن را واکاوی
می‌نماید و هستی و چیستی یا منشأ علمی و نظری، مبدأ علمی و عینی و
نیز مبنا، مفهوم و حدود آنها را واری می‌کند؛^۲

ز. فلسفه تاریخ، به قانون‌مندی تاریخ اعتقاد مؤکد دارد. تاریخ هویتی
حقیقی است، نه اعتباری. این هویت حقیقی مستقل، از جایی آغاز کرده
است؛ از طریقی می‌گذرد و سرانجام هم به مقصدی می‌رسد. فلسفه تاریخ
بر این سر است که نشان دهد این رفتن و بالیدن چگونه صورت می‌گیرد و
آن نقطه نهایی (بارانداز تاریخ)، کجا است و چگونه از منازل کنونی، می‌توان
منزل واپسین را - ولو به ابهام و اجمال - تصویر کرد و آیا گذر از منازل و
مراحل گوناگون تاریخی اجتناب‌ناپذیر است یا چاره‌پذیر و بالاخره محرک
تاریخ کدام است؟^۳

خ. وظیفه فلسفه تاریخ این است که شرحی چنان دقیق از مسیر
رویدادهای تاریخی بنویسد که اهمیت واقعی و منطقی اساسی این مسیر به
طور بارز نشان داده شود (و طرح و قواره تاریخ روشن گردد)؛^۴
ط. فلسفه تاریخ علم به تحولات و تکامل جامعه‌ها، از مرحله‌ای به
مرحله دیگر و قوانین حاکم بر مسیر و جهت تحولات و تکامل‌ها است. به

۱. جمیل صلیبا، فرهنگ فلسفی، ص ۲۰۴.

۲. فصلنامه انتظار، ش ۱۳، ص ۲۱۴.

۳. محمدتقی مصباح یزدی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، ص ۱۵۳.

۴. اچ. والش، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ص ۲۸.

سخن دیگر، فلسفه تاریخ به علل ارتقای انسان و جامعه‌ها از دوره‌ای به دوره‌ای و از نظامی به نظام دیگر می‌پردازد.^۱

پس در تعریفی جامع و کامل از فلسفه (نظری) تاریخ می‌توان گفت: «فلسفه تاریخ، کشف الگو و قوانین حاکم بر تاریخ و شناسایی هدف، مسیرها و عوامل حرکت آفرین آن، جهت پیش‌بینی آینده و معنا بخشی به حرکت تاریخ است».

فلسفه تاریخ، ابعاد و زوایای مختلف زندگی بشری را مورد مطالعه قرار می‌دهد و تعالیم و آموزه‌های مختلفی درباره تاریخ و آینده جهان ارائه می‌کند؛ با این حال این دانش، ناگفته‌ها و ابهام‌های فراوانی دارد و نویسندگان و پژوهش‌گران موضوع‌ها و مسائل آن را به روشنی بیان نکرده‌اند!

با کاوش و ژرف‌نگری در آرا و عقاید اندیش‌مندان و فیلسوفان تاریخ، می‌توان مسائل و آموزه‌های گوناگونی را برداشت کرد. به آینده معلوم تاریخ عقیده دارند. به دنبال مشخص کردن غایت و مسیر حرکت تاریخ هستند. آنان وجود طرح و الگو در تاریخ را مطرح می‌کنند و قواره‌ای کلی برای آن در نظر می‌گیرند. از دیدگاه ایشان، تاریخ دارای معنا و مفهوم خاص خود است و سمت و سوی عام و کلی دارد و ... در اینجا به عمده‌ترین آموزه‌های فلسفه تاریخ اشاره می‌شود.

مسائل و آموزه‌های فلسفه (نظری) تاریخ

۱. شناخت واقعی تاریخ

چهره تاریخ و آنچه مربوط به رویدادها و وقایع زندگی بشری است،

۱. حسین کریمی، فلسفه تاریخ، ص ۱۴ و ۱۵.

همواره با غبار ابهام‌ها و اشکال‌های سندی و روایی، پوشیده مانده است و شناخت درست و واقعی آن و آشنایی با مسیر و مراحل تاریخ، می‌تواند گوشه‌ای از پرده‌ها را به کناری نهد و واقعیت‌ها را بازگو کند. در واقع ما با دو امر رو به رو هستیم: تاریخ به معنای کل جریان حوادث و وقایع (تاریخ به مثابه واقعه) و تاریخ به معنای دیدگاه‌ها و اعتقادهای بیان شده درباره آنها. از دیدگاه والش، فلسفه تاریخ عبارت است از: «بحث و بررسی نظری در زمینه مشروح حقایق تاریخی».^۱

استنفورد نیز وظیفه فلسفه (نظری) تاریخ را، شناخت ماهیت سرشت و طبیعت تاریخ، و درک معنای آن می‌داند.^۲

فیلسوفان نظری تاریخ، به پژوهش در تاریخ عمومی می‌پردازند و حتی خود، باید از مورخان عمومی باشند؛ یعنی، به درستی وقایع را شناسایی و قوانین حاکم و علت‌های آن را کشف کنند تا بتوانند درباره تعمیم یا عدم تعمیم آن اظهار نظر نمایند. بر این اساس گام اول فلسفه (نظری) تاریخ، شناخت درست تاریخ و زدودن ابهام از چهره غبارآلود آن است. البته فلسفه (انتقادی) تاریخ نیز با نقد و بررسی علم تاریخ، تا حدودی به پیراستن ابهام‌های تاریخی کمک می‌کند.

۲. معنا بخشی به تاریخ

در مفهوم وسیع، فلسفه تاریخ «معنا دادن به حوادث و اتفاق‌های پراکنده‌ای است که ظاهراً تصادفی بوده و به یکدیگر نامربوطند».^۳ فیلسوف تاریخ در این باره، سعی می‌کند با جمع‌بندی و پیوند آنها به یکدیگر، یک

۱. مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ص ۲۸.

۲. فلسفه تاریخ: روش شناسی و تاریخ‌نگاری، ص ۸۳.

۳. فلسفه تاریخ از دیدگاه جامعه شناسی، ص ۱۶.

سلسله نتایج منطقی و قابل قبول درباره علل تبیین حوادث استخراج کند. فلسفه تاریخ، فرض را بر وجود سرآغازی برای رویدادهای تاریخ می‌گذارد و بعد پیامدها و حوادث دیگر را تا پایانی مشخص، معنا و مفهوم می‌بخشد. از این رو، گفته شده است: «مهم‌ترین مسأله در فلسفه‌های نظری تاریخ، «اصل غایت» و معنا داشتن تاریخ است. ارائه طرح و الگوی مشخص برای تاریخ و تبیین آن بر اساس نیروهای محرک خاص و ادوار و مراحل گوناگون و دگرگونی کل فرآیند تاریخی، آن را معنادار یا معقول می‌گرداند...»^۱

پیش‌تر نیز گفته شد که از چشم انداز فلسفه نظری، تاریخ موجودی حقیقی، زنده و متحرک است که جسمی دارد و روحی، اراده‌ای، خواستی، آهنگی، محرکی، مسیری، قانونی و... بر این اساس فلاسفه تاریخ به هدف‌دار بودن آن و تصویر تاریخ به عنوان موجودی زنده، پویا و متحرک اصرار دارند.

بر اساس این آموزه دو دیدگاه نسبت به آینده وجود دارد:

۱. آینده معلوم (در صورت معنا دار بودن تاریخ)؛
۲. آینده نامعلوم (در صورت بی معنا بودن تاریخ).

۳. کشف الگو و طرح کلی تاریخ

یکی از مباحث مهم فلسفه (نظری) تاریخ، کشف و ارائه نوعی طرح و الگوی کلی و فراگیر برای تاریخ است. کانت معتقد است: «وظیفه فلسفه تاریخ این است که نشان دهد تاریخ، طبق نقشه و طرحی قابل درک در جریان است و به سوی هدفی رهسپار می‌باشد»^۲ و اتکینسون نیز می‌گوید:

۱. فصلنامه حوزه و دانشگاه، ش ۴۲، ص ۲۸.

۲. تاریخ و تاریخ‌نگاری، ص ۲۶.

«فلسفه تاریخ ... متضمن تلاش برای تمیز دادن یا مشخص ساختن وجود الگو یا ساختار در روند خود تاریخ نیز هست».^۱

اچ. والش نیز خاطرنشان می‌سازد که هدف از نظریه‌پردازی فلسفی، درک مسیر تاریخ به طور کلی و نشان دادن این نکته بود که با وجود کیفیات غیر عادی ظاهری متعددی که تاریخ از خود نشان می‌داد و نتیجه‌گیری از آن را مشکل می‌نمود؛ مع هذا امکان داشت که آن را به صورت یک واحد به هم پیوسته، حاوی یک طرح و برنامه کلی تلقی نمود و چنانچه این طرح و برنامه کلی درک می‌گشت، هم روشنگر مسیر دقیق حوادث بود و هم به ما امکان می‌داد که جریان‌های تاریخی را به مفهومی ویژه - به صورتی که مورد قبول عقل و دلیل باشد - تلقی کنیم».^۲

این انگاره، باعث پدید آمدن سه الگو و طرح کلی درباره حرکت تاریخ و بروز اندیشه‌ها و تفکرات گوناگون درباره آن شده است:

۱. الگوی خطی (ترقی یا قهقرایی): بر اساس این الگو حوادث تاریخ از نقطه مشخصی آغاز شده و سیر خود را ادامه داده است، تا اینکه اکنون به مرحله‌ای که ما در آن قرار داریم، رسیده است. در این الگو تاریخ در جهت و راستای معینی حرکت می‌کند.

۲. الگوی ادواری (چرخشی یا تکراری): در الگوی دوم، عقیده بر این است که حوادث تاریخی از جایی شروع می‌شود و طی یک حرکت تناوبی و در یک چرخه عظیم تکرار می‌شود. بر این اساس تاریخ خود را در ملت‌ها و ادوار متوالی، تکرار کرده است.

۳. الگوی بخت و تصادف: در این الگو گفته می‌شود، تصادف و اتفاق به

۱. فلسفه تاریخ: روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، ص ۵۰.

۲. مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ص ۱۳.

طور کلی بر همه چیز حاکم است؛ یعنی، فاقد نظم و بی شکل بوده است! نظریه خطی ممکن است شامل مفهوم ترقی یا سیر قهقرایی باشد؛ لیکن بخش اعظم چنین نظریه‌هایی بر پیشرفت نوع انسان تأکید کرده‌اند. همچنین ممکن است تکامل و پیشرفت ادواری با تکامل خطی توأم گردد و نوعی سیر ارتقایی مارییج را پدید آورد؛ نظیر آنچه که ویکو پیشنهاد کرده است.^۱

۴. قانون‌مندی حرکت تاریخ

یکی از کارکردهای فلسفه (نظری) تاریخ، کشف قوانین خاص حرکت تاریخ (سنت‌های تاریخی) و شناخت نظام علت و معلولی در آن است. از دیدگاه شهید مطهری «فلسفه تاریخ، علم به تحولات و تطورات جامعه‌ها، از مرحله‌ای به مرحله دیگر و قوانین حاکم بر آن تطورات و تحولات است»^۲ و از نظر یکی از نویسندگان «فلسفه تاریخ به بحث و بررسی هدف‌مندی، قانون‌مندی و نظام‌مندی تاریخ می‌پردازد...»^۳.

بر اساس نوشته فرهنگ فلسفی کار فلسفه تاریخ، بحث از عوامل اساسی مؤثر در وقایع تاریخی و تحقیق در قوانین عمومی حاکم بر رشد و توسعه جوامع انسانی و دگرگونی‌های آن در طول زمان است.^۴ البته برخی از فیلسوفان نظری تاریخ، علاوه بر بیان قوانین تاریخی، به ارائه نظریه‌هایی درباره مهم‌ترین عوامل علت و معلولی در فرآیند تاریخی پرداخته‌اند. قانون مارکس در باب تقدّم عوامل اقتصادی بر عوامل سیاسی،

۱. پل ادواردز، فلسفه تاریخ، ص ۲۲.

۲. جامعه و تاریخ، ص ۳۵۳.

۳. مجله انتظار، ش ۱۳، ص ۲۱۶.

۴. فرهنگ فلسفی، ص ۲۰۴.

یک نمونه از این قوانین است. به هر حال آنان صرفاً خواستار نشان دادن طرح و الگوی رویدادهای گذشته نیستند ... آنان همچنین می‌خواهند بدانند چرا و چگونه آن طرح و الگوی خاصی غلبه یافته است.

در این ارتباط بسیاری ادعا کرده‌اند که به کشف قوانین خاص فرآیند تاریخی، توفیق یافته‌اند. در این رابطه، دو نوع ادعا وجود دارد:

۱. کشف نوعی طرح کلی از رویدادهای گذشته؛

۲. یافتن نوعی قانون جهت‌دار در تاریخ^۱.

۵. تقدیر و حتمیت تاریخی

پاره‌ای از نظریه‌ها و دیدگاه‌های نظری تاریخ، دارای یک وجه جبرگرایانه یا ضرورت‌گرایانه هستند! ظاهراً عقیده بر آن است که روند بلند مدت حوادث و رخدادها (یا به تعبیر بهتر جریان تاریخ)، بدون توجه به تلاش‌ها و اقدام‌ها یا فعالیت افراد، مسیر خود را طی خواهد کرد. تاریخ آن چیزی خواهد شد که باید باشد؛ حال هر کاری که انسان‌ها بخواهند و از دستشان برآید انجام دهند! نوعی جبر محتوم و ضرورت اجتناب‌ناپذیر بر کل روند تاریخ حاکم است. انسان‌ها قادر به ممانعت، جلوگیری یا متوقف ساختن چرخ‌های تاریخ نخواهند بود.

«ضروری بودن» رویدادهای تاریخی از سوی مورخان و فیلسوفان، حداقل به سه معنای کاملاً متفاوت به کار رفته است:

۱. سرنوشت و مشیت خداوند؛

۲. ضرورت تاریخی (حتمیت تاریخی)؛

۳. جبر علمی (شرط و مشروط).

۱. پل ادواردز، فلسفه تاریخ، ص ۲۵.

معنای نخست این مفهوم آن است که رویدادها بنابر تقدیری ناشناخته رخ می‌دهند؛ مفهومی که هم برای یونانیان و هم برای اندیشه شرقی آشنا است. بسیاری از فلسفه‌های دینی و کلامی تاریخ، به خاطر نقشی که برای اراده خداوند در روایات و تبیینات خود قائلند، تقدیرگرا هستند(!) البته نگرش تقدیرگرایانه، در منظر دینی به دیدگاهی «مشیت آمیز» تبدیل می‌گردد. اما ضرورت تاریخی، کوشش در جهت نشان دادن این است که تقدیر یا مشیت، ذاتی فرآیندهای عادی تاریخ است (حتمیت تاریخی). در این دیدگاه، سیر تاریخ نوعی جهت و سمت و سوی ضروری عام و کلی دارد. در نگرش سوم، یک رویداد را در صورتی می‌توان جبری دانست که رویدادی دیگر، یا شرط دیگر، یا گروهی از آنها موجود باشد (علت روی داده‌ها). بنابراین، حکم کلی جبر تاریخی به این قول مؤدی می‌گردد که برای هر رویداد تاریخی، چنین شرط کافی‌ای وجود دارد....

این آموزه فلسفی تاریخ، با انتقادهای فراوانی، به خصوص از سوی پوپر، روبه‌رو شده و جبرگرایی در تاریخ انکار گشته است.^۱ از منظر دینی، به خصوص اسلام، اراده آزاد انسان‌ها در حرکت تاریخ، نقش اساسی دارد؛ هرچند همه چیز تحت مشیت و قدرت خداوند است.

۶. تکامل و پیشرفت در تاریخ

یکی از مباحث مهم فلسفه (نظری) تاریخ، تکاملی یا غیر تکاملی بودن تاریخ و پیشرفت و پسرفت انسان‌ها بوده است. امروزه با پیشرفت‌های علوم طبیعی، و الگوی پیشرفت، به قدری نزد عامه مردم جزء بدیهیات شده که تصور چیز دیگری تقریباً محال است. بر این اساس عده‌ای پیشرفت بشر را

۱. نک: نگارنده، *آینده جهان*، ص ۳۱ و ۴۷؛ پل ادواردز، *فلسفه تاریخ*، ص ۷۱-۷۵؛ اتکینسون، *فلسفه تاریخ: روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری*، ص ۶۱ و ۶۲ و

در علوم یا در جریان تکامل علمی، عده‌ای در توسعه و پیشرفت تکنیک و فنون و برخی دیگر در تسلط بر طبیعت و استفاده هرچه بیشتر از آن و ... می‌دانند.

البته موضوع اصلی فلسفه تاریخ، تکامل اجتماعی است. در این مورد دو نظریه مهم وجود دارد که یکی نظریه‌ای است مثبت و به وسیله تکامل گرایان به بار آمده و دیگری نظریه‌ای است منفی که تکامل ستیزان دورگرای، آن را ابداع کرده‌اند.

تا پیش از سده شانزدهم، عموماً این اعتقاد وجود داشت که انسان در ابتدا، در عصری طلایی و در مقامی امن می‌زیسته؛ اما در فاصله سده شانزدهم و نیمه سده نوزدهم، این اعتقاد معکوس شد و مردم کما بیش باور کردند که انسان در آغاز، فرهنگ نازل خشنی داشته است؛ ولی به تدریج تکامل یافته و صاحب تمدن شده است. پس تاریخ وجهی امیدبخش پیدا کرد.

فرانسیس بیکن، اعلام داشت که نسل فعلی از همه نسل‌های پیشین خردمندتر است و پیش‌بینی کرد که بر اثر تکامل علوم عملی، اصلاحات درخشان‌تری دست خواهد داد.

ویکو (۱۶۶۸-۱۷۴۴) نظریه دورگرایی تاریخ را نفی کرد و معتقد شد که اقوام انسانی در مسیری مارپیچ تکامل می‌یابند.

تورگو (۱۷۲۷-۱۷۸۱) نظریه پیوستگی حوادث تاریخی و تراکم و تکامل اقوام را پیش کشید.

کانت کوشید قوانین تکامل را بیان کند و مخصوصاً تکامل اخلاقی را به اثبات رساند.

کندرسه (۱۷۴۳-۱۷۹۴)، نظریه‌ای مشعر بر توالی مراحل تمدن آورد و

پیش‌بینی کرد که بر اثر انقلاب فرانسه و استخدام علوم در زندگی انسانی، پیشرفت‌های بزرگی در قرن بعد دست خواهد داد و...^۱

انگاره «پیشرفت و تکامل» یکی از مباحث چالش برانگیز فلسفه تاریخ است و تحقق آن در وضعیت کنونی حیات بشری، مورد سؤال شماری از اندیشمندان قرار گرفته است. اگر هم معتقد به پیشرفت‌های مادی و صنعتی باشیم، نمی‌توانیم بر تکامل اخلاقی و فرهنگی صحه بگذاریم و از کاستی‌ها و مشکلات فراوان زندگی بشری چشم‌پوشیم.

۷. تعمیم و پیش‌بینی آینده

نگاه به آینده و پیش‌بینی رویدادها و حوادث، همواره مورد توجه عموم بوده و امکان یا عدم امکان آن، بحث‌هایی را به وجود آورده است. فلاسفه تاریخ جوهری، تاریخ را عمدتاً به معنای گذشته مطالعه و بررسی می‌کنند و مشخصاً به شیوه‌ای بلندپروازانه‌تر از مورخان معمولی، به تعمیم درباره آن می‌پردازند. حتی برخی نوشته‌اند: مورخ و محقق باید کوشش کند تا مسیر حرکت گذشته، حال و آینده را مشخص نماید و با کمک بررسی‌های دقیق، قوانین حرکت تاریخ - از گذشته تا حال را - تا حدودی به دست آورد تا بتواند طبق آن، آینده و سرنوشت ملت‌ها را در صورت امکان پیش‌بینی نماید.^۲

بر اساس عقیده رایج و غالب قرن نوزدهم، یک سری قوانین تکامل وجود دارند که تعیین‌کننده ویژگی‌ها و خصوصیات کل‌های اجتماعی به شمار می‌روند و نیز این عقیده که بر مبنای شناخت قوانین مذکور، امکان

۱. محمد جواد یوسفیان، مجله دانشگاه انقلاب، ش ۲۱۱، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

۲. تاریخ و تاریخ‌نگاری، ص ۶۰.

پیش‌بینی‌های علمی درباره آینده میسر است! از این رو، مفهوم کل‌گرایی وارد این قبیل مباحث شد و کسانی چون هگل، کنت و مارکس به عنوان شارحان، مفسران و مدافعان عمده «تاریخی‌گری» مطرح شدند. تاریخی‌گری، برای مشخص ساختن دکترین‌هایی به کار می‌رود که برای علوم اجتماعی، نقش پیش‌بینی‌کننده جریان‌ها و تحولات‌های آینده، بر اساس قوانین قابل کشف تحولات‌های تاریخی قائل هستند؛ یعنی، با تکیه بر قوانین و قواعد مربوط به سیر تحولات‌های تاریخی گذشته و حال، روند و سیر تحولات در آینده قابل پیش‌بینی است!

نتیجه روشن این دیدگاه، این است که روند تاریخ، تحت کنترل و هدایت قوانین عام و قواعد کلی قرار دارد و شناخت آنها، پیش‌بینی آینده جوامع، تمدن‌ها و ... را ممکن می‌سازد. قوانین مذکور ثابت و لایتغیر بوده، به طوری که مقاومت در برابر آنها، بر مبنای موازین اخلاقی بیهوده است. به عبارت دیگر، خارج از قلمرو کنترل اراده و انتخاب انسانی قرار دارند.^۱

عده‌ای از این نویسندگان - چون پوپر و هایک - با این نگرش فلسفی - تاریخی، مخالفت کرده و عقیده دارند که: «نه درباره روند حرکت و تحول جامعه و نه درباره جریان تاریخ، به هیچ وجه نمی‌توان دست به تعمیم‌های کلی یا پیش‌بینی‌های آینده‌نگرانه زد. حوادث تاریخی ماهیتاً غیر قابل پیش‌بینی هستند... پیش‌بینی سیر دقیق حوادث تاریخی و نتایج آنها به طوری ماهوی ناشدنی است».^۲

به نظر ما نیز پیش‌بینی حوادث و وقایع آینده تاریخ، کار علم و یا فلسفه تاریخ (مبتنی بر عقل و تجربه صرف) نیست؛ بلکه این امر تنها در توان وحی

۱. حسین علی نوذری، فلسفه تاریخ: روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، ص ۵۲۳.

۲. تاریخ و تاریخ‌نگاری، ص ۵۷.

و آموزه‌های دینی است و فلسفه تاریخ به عنوان قالب و چهارچوب ارائه این پیش‌بینی‌ها، مفید و اثرگذار است.

۸. هدف، مسیر و محرک تاریخ

چنان‌که پیش‌تر گذشت، پاسخ به سه پرسش بنیادین، بر عهده فلسفه (نظری) تاریخ است. به عبارت روشن‌تر فلسفه تاریخ، معرفتی است که در آن از حرکت، محرک، مسیر و هدف موجودی به نام تاریخ بحث می‌شود.

این هویت مستقل که به راه خود می‌رود و انسان‌ها را نیز یا تسلیم خود می‌کند و یا در زیر چرخ‌های تیزرو و پرشتاب و سنگینش له و مثله می‌کند، از جایی آغاز کرده است و از طریقی می‌گذرد و سرانجام هم به مقصدی می‌رسد. حال فلسفه (نظری) تاریخ، بر این سر است که نشان دهد این رفتن و بالیدن چگونه صورت می‌گیرد و آن نقطه‌نهایی (بارانداز تاریخ) کجا است و چگونه از منزل کنونی، می‌توان منزل واپسین را - ولو به ابهام و اجمال - تصویر کرد.^۱ سه پرسش اساسی - که هر فلسفه نظری تاریخ عمدتاً به پاسخ آنها می‌پردازد - بدین قرارند:

۱. تاریخ به کجا می‌رود (هدف)؟

۲. چگونه می‌رود (مکانیسم حرکت، محرک)؟

۳. از چه راهی می‌رود (مسیر و منازل برجسته حرکت)؟

از دیدگاه اچ. والش فلاسفه نظری، بر آن بودند که مفهوم و هدف جریان تاریخ را به طور کلی کشف کنند. به نظر آنها، تاریخ - به صورتی که تاریخ‌نویسان عادی آن را عرضه می‌داشتند - ظاهراً از یک سلسله رویدادهای نامرتب و فاقد انجام و دلیل، خیلی بیشتر نبود... (در حالی که

۱. فلسفه تاریخ (فلسفه نظری تاریخ، فلسفه علم تاریخ)، ص ۷ و ۸

چنین نیست) و مسلماً قواره‌ای وجود دارد. وظیفه فلسفه تاریخ آن است که شرحی چنان دقیق از مسیر رویدادهای تاریخ بنویسد که اهمیت واقعی و منطق اساسی این مسیر به طور بارز نشان داده شود.^۱

بر این اساس، تحولات و تکامل جامعه‌ها از مرحله‌ای به مرحله دیگر و قوانین حاکم بر مسیر و جهت تحولات و تکامل‌ها و در نهایت هدف و سرمنزل تاریخ، مورد توجه فلسفه (نظری) تاریخ است.

مسأله دیگر هر فلسفه نظری تاریخ آن است که حرکت تاریخ به کمک عوامل حرکت‌آفرین شکل می‌گیرد و نیروهای خاصی جامعه را به حرکت درمی‌آورند و از مراحل مختلف، عبور می‌دهند. در اینجا با نظریه‌ها و آرا و عقاید گوناگونی رو به رو هستیم که هر کدام به نحوی حرکت تاریخ را توجیه و تبیین کرده و عامل عوامل به خصوصی را دلیل این حرکت دانسته‌اند. دیالکتیک و تضاد طبقاتی (مارکس)، محیط طبیعی و شرایط آب‌وهوایی و جغرافیایی (منتسکیو)، وجود برخی از نژادها (کنت گوپینو)، مشیت الهی (بوسوئه)، قهرمان‌گرایی (فاشیست‌ها)، غریزه جنسی، عشق و گرسنگی (فروید و ...)، عصبیت (ابن خلدون)، عنصر زور و عوامل سیاسی (دورینگ) و ... از جمله عوامل محرک تاریخ در آرا و افکار نویسندگان و دانشمندان هستند.^۲

نقد و بررسی

درباره فلسفه (نظری) تاریخ، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد و اشکال‌ها و انتقادهایی چند به آن وارد شده است:

الف. نظریه‌های فلسفه تاریخ، دارای یک وجه جبرگرایانه و

۱. مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ص ۲۸.

۲. نک: حسین کریمی، فلسفه تاریخ، ص ۶۱ - ۶۶؛ یعقوب جعفری، بینش تاریخی قرآن، ص ۳۵-۴۷.

ضرورت‌گرایانه هستند. گویا تاریخ بدون توجه به تلاش‌ها و اقدام‌ها و یا فعالیت‌های افراد، مسیر خود را طی خواهد کرد. از این منظر، انسان‌ها اراده و اختیار چندانی در برابر حرکت تاریخ ندارند و تسلیم بی‌چون و چرای آن هستند.

ب. وقایع تاریخی تکرار ناپذیرند و هرگونه پیش‌گویی، ممکن است واقعیت نیابد؛ یعنی، تنها چند درصد امکان دارد این احتمال‌ها تحقق یابد.
 ج. ارائه یک قانون عام بر کل بشریت (آن هم با توجه به تنوع، تکثر و پیچیدگی فرهنگ‌ها و اقوام و سنت‌ها) دشوار است؛ به خصوص اگر این رویکرد تنها مبتنی بر یک سری شواهد تاریخی و برداشت‌های فلسفی باشد.
 د) برخی منتقدان ادعا کرده‌اند: نگارش تاریخ عمومی ناممکن است؛ بدین دلیل که تاریخ در مجموع یک کل نیست، و نویسنده تاریخ عمومی—مثلاً در قیاس با مورخ انقلاب فرانسه یا دوران استعمار آمریکا— فاقد موضوع مطالعه خاص است!

به نظر می‌رسد، عموم این اشکالات درباره فلسفه (نظری) تاریخ وارد باشد و برای رهایی از آنها باید به رویکردی جدید دست یازید و آن چیزی نیست جز «فلسفه متعالی تاریخ».

دو. مهدویت و فلسفه (نظری) تاریخ

«فلسفه متعالی تاریخ» بررسی و تبیین آموزه‌های وحیانی اسلام درباره روند تاریخ و کمک گرفتن از تجربه و عقل است (وحی + عقل + تجربه). نماد و کانون محوری این دانش، «دکترین و آموزه مهدویت» است. «مهدویت»، فرجام متعالی و شکوهمند آینده جهان و سرمنزل متعالی و متکامل تاریخ بشری است. «مهدویت»، پیش‌بینی وحیانی هدف و مقصود تاریخ و پایان حرکت متلاطم و پرفراز و نشیب آن است. «مهدویت»، تحقق معناداری و غایت‌مندی تاریخ و باور به سرنوشتی روشن و محتوم است. این آموزه متعالی، به گونه‌های مختلف و در قالب‌های گوناگون ارائه و تصویر شده است، اما از منظر فلسفه تاریخ، کمتر به آن پرداخته شده و پیوند و رابطه این دو در محاق غفلت فرو رفته است. به ادعای ما، فلسفه واقعی تاریخ و سرانجام حرکت آن، در مهدویت جلوه‌گر است، و از این‌رو، باید به روشنی آن را مورد بحث و بررسی قرار داد. بر اساس نگرش فلسفی—تاریخی به «آموزه مهدویت»، می‌توان نظر جامع و کاملی درباره حرکت تاریخ و قانون‌مندی آن ارائه داد و فرجام، غایت نهایی و بارانداز تاریخ را مشخص کرد.

هیچ یک از فلسفه‌های نظری تاریخ، نتوانسته‌اند به طور جامع و دقیق به تفسیر و تبیین «تاریخ» بپردازند و از کشف هدف و مقصد واقعی آن ناتوان

مانده‌اند (و به همین جهت دچار اختلافات اساسی و پراکندگی شده‌اند)؛ اما اندیشه متعالی مهدویت می‌تواند بیانگر تفسیر و تحلیل واقعی و یقینی روند تاریخ و شناخت سرمنزل و مسیر درست آن باشد. در واقع شرح فلسفه تاریخ از دیدگاه اسلام، جز با بررسی و تبیین درست «آموزه مهدویت»، امکان ندارد.

از طرفی ارائه مباحث دکترین مهدویت در چهارچوب فلسفه نظری تاریخ، این امکان را می‌دهد که به صورت نظام‌مند و فلسفی، مباحث ناگفته بیان شود و معناداری، قانون‌مندی و هدف‌مندی تاریخ به اثبات رسد.

روشن است این شکل سرنوشت‌باوری و فرجام‌گویی، مبتنی بر پیش‌بینی علمی و فلسفی نیست؛ بلکه بر پایه وحی و غیب است که علم آن نزد خدا و افراد برگزیده او (پیامبر و امامان معصوم) است. این پیش‌بینی حتمی و قطعی، اخبار غیبی از آینده‌ای روشن و فضیلت‌گون است و بر جبری بودن حرکت تاریخ دلالت ندارد. تنها وعده و بشارت حتمی الهی بر حاکمیت صالحان و حکومت جهانی عدل و نابودی باطل است.

مشکل نظریه‌های ارائه شده در «فلسفه تاریخ»، جبری بودن و ادعای علمی بودن آنها است؛ در حالی که در اندیشه قرآن حرکت تاریخ جبری نیست و اراده انسان‌ها تأثیر بسزایی در پویش‌گردهای تاریخ و رسیدن به قلّه‌های پیشرفت و تعالی دارد؛ هرچند این سیر از مشیت و قدرت الهی خارج نیست و بر اساس قضا و قدر صورت می‌گیرد. هدف خلقت و خواست خداوند نیز، رسیدن انسان به بالاترین حد کمال و تعالی است؛ اما این خواست الهی، بر این تعلق گرفته که انسان‌ها با اختیار و آزادی این راه را طی کنند.

البته اراده و نقش انسان‌ها در حرکت تاریخ و پویش‌گردهای مختلف آن، نمی‌تواند مانع از تحقق بشارت و وعده حتمی الهی—نه پیش‌بینی

احتمالی- مبنی بر استخلاف صالحان در زمین و آکنده شدن آن از عدل و داد گردد.

برای تبیین فلسفه تاریخ و کشف قانون‌ها و سنت‌های حاکم بر تاریخ و شناخت پیوند مهدویت با فلسفه تاریخ توجه به انگاره‌های زیر بایسته است:

یکم. هدف و سرمنزل تاریخ (کمال و تکامل)

مهم‌ترین انگاره درباره «تاریخ آینده»، حرکت و سیر انسان و جامعه بشری - با طی فراز و نشیب‌هایی- به سوی کمال و اوج گرفتن است. سرنوشت باوری به معنای باور به فرجامی متکامل و متعالی است. از دیدگاه اسلام حرکت و سیر تاریخ به سوی عبودیت و حاکمیت ارزش‌ها و متعالی شدن انسان است و اگر غیر این می‌بود، حرکت تاریخ امری لغو و پوچ می‌نمود؛ هرچند در این حرکت، فراز و فرودها، کاستی‌ها، موانع و چالش‌هایی وجود داشته است.

هدفی که قرآن برای کاروان بشری ترسیم می‌کند «عبادت و عبودیت» است و منظور از آن، معنای وسیع و گسترده‌ای است که شامل کلیه شئون زندگی انسان در روی زمین می‌گردد. این هدف در صورتی محقق می‌شود که در سرتاسر جهان خواسته‌ها و دستورهای خدا اجرا و شناخت و عبادت او محقق و عبودیت و معنویت جای‌گزین رذایل و کژی‌ها شود: «و ما خلقت الجنّ و الانس الا ليعبدون»؛^۱ «و جنّ و انس را نیافریدیم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند».

«ما هرگز در قرآن به این منطق برخورد نمی‌کنیم که انسان آفریده شده

۱. ذاریات (۵)، آیه ۵۶.

است که هر چه بیشتر بداند و هر چه بیشتر بتواند تا اینکه انسان وقتی دانست و توانست، خلقت به هدف خود رسیده باشد! بلکه انسان آفریده شده است که خدا را پرستش کند و پرستش خدا، خود هدف است... طبعاً به این معنا در منطق اسلام، هدف اصلی از زندگی، جز معبود چیز دیگری نمی‌تواند باشد؛ یعنی، قرآن می‌خواهد انسان را بسازد و می‌خواهد به او هدف و آرمان بدهد و هدف و آرمانی که اسلام می‌خواهد بدهد، فقط خداست و بس و هر چیز دیگر جنبه مقدمی دارد، نه جنبه اصالت و استقلال و هدف اصلی»^۱.

سیر و حرکت به سوی خدا و رسیدن به او، مستلزم پرورش فضایل اخلاقی، سبقت به سوی نیکی‌ها، انجام اعمال صالح، پرستش و عبادت، عدالت، تقوا و ... است. اینها معنا و مصداق واقعی کمال و تعالی انسان است و هر یک به نوعی سعادت و خوشبختی انسان را تأمین می‌کند و زندگی‌ای آرام، متعالی، متکامل و متعادل را برای او رقم می‌زند. البته این ایده در دورانی از تاریخ، به کمال و تمام تحقق خواهد یافت و آن عصر «ظهور مهدی موعود» است.

دوم. مسیر و مکانیسم حرکت

از دیدگاه قرآن، صحنه تاریخ و زندگی بشری، عرصه پویش‌ها و کوشش‌های حق‌پرستان و باطل‌گرایان، برای رسیدن به آرمان‌ها و اهداف خود است. حق‌پرستان، در صدد پیروی از حق، پرستش خدا، کسب فضایل انسانی، تحقق عدالت و سعادت واقعی انسان‌ها، ایمان، تثبیت و گسترش خداپرستی، دوری از زر و زور و ... هستند. اما باطل‌گرایان به دنبال شهوترانی، ثروت‌اندوزی، ظلم و ستم، کفر، فسادگری و تباهی،

۱. مرتضی مطهری، تکامل اجتماعی انسان، ص ۷۶.

عدالت‌گریزی، کسب مقام، تکبر و خودخواهی و ... می‌باشند. در رأس حق‌پرستان و حق‌پویان، پیامبران، اولیای الهی و صالحان و در رأس باطل‌گرایان، شیطان، فرعون‌ها، شاهان، ستم‌گران و زرمداران قرار دارند. بین دو گروه و جبهه حق و باطل، همواره نزاع و درگیری وجود دارد و در واقع تضاد و کشمکش بین آنها، محرک و مکانیسم حرکت تاریخ است. پیامبران و پیروانشان همواره مخالفت خود را با کفر و ستم‌گری فرعون‌ها و سردمداران زر و زور اعلام کرده و منافع نامشروع و باطل آنها را به چالش کشیده‌اند. دعوت اصلی آنها به تحقق خداپرستی و عدالت اجتماعی بوده که با منافع سرشار و دنیوی باطل‌گرایان تعارض داشته است.

سوم. سرانجام تاریخ

تضاد و کشمکش بین حق و باطل و مؤمنان و کافران، از نخستین لحظه‌های تاریخ تاکنون ادامه داشته است و نزاع و ستیزه‌های خارج از این چهارچوب، محدود و گذرا بوده و استمرار و تداومی در تاریخ نداشته است. حال نقطه پایانی این درگیری و تضاد کجا و چه وقت است؟ با توجه به وعده قرآن، نقطه پایانی این «تضاد»، غلبه و پیروزی کامل ایمان و حق و نابودی کفر و باطل است؛ بدین صورت که در عصری، «حق» به اوج قدرت و کمال خود می‌رسد و زمینه برای فتح و پیروزی آن به وجود می‌آید. باطل نیز به نهایت قدرت و انحطاط و فساد کشیده می‌شود و وقتی هر دو به نهایت خود رسیدند، حق با امداد خداوند و آگاهی و توانایی مؤمنان و صالحان بر باطل غلبه می‌کند و کافران و مفسدان را از میان برمی‌دارد و قدرت و سلطه شیطان از بین می‌رود. در روایات به صراحت از نابودی و هلاکت شیطان به دست امام زمان علیه السلام اشاره شده است.

نقطه اوج و متعالی این حرکت با قیام و ظهور منجی موعود - و از دیدگاه اسلام مهدی علیه السلام - تحقق می‌یابد و او رهبری گروه حق را به دست می‌گیرد و با تمام توان، به جنگ نهایی با جبهه کفر و باطل می‌پردازد و در تحقق وعده‌های حتمی الهی، پیروز می‌شود و تاریخ به شکوه‌مندترین فرجام خود می‌رسد.

این وعده قطعی و حتمی خداوند، تخلف نمی‌پذیرد و حق با تمام توان و شکوه، به پیروزی می‌رسد. مهدی موعود، تحقق بخش ایده‌های همه انبیا و اولیا و مردان مبارز راه حق است و به عبارتی او حاصل تمامی مجاهدت‌ها و تلاش‌های پیامبران و ثمره قیام‌ها و مبارزه‌های حق‌طلبان است. به طور خلاصه می‌توان پاسخ پرسش‌های «فلسفه تاریخ» از دیدگاه قرآن را چنین برشمرد:

۱. هدف و غایت تاریخ، عبادت، بندگی خدا، رسیدن به کمالات اخلاقی و انسانی است؛
 ۲. مکانیسم و محرک این حرکت، اراده انسان‌ها و تضاد و درگیری بین دو جبهه حق و باطل است که در نهایت با نابودی جبهه باطل، به پایان خواهد رسید؛
 ۳. مسیر و منازل این حرکت، دوران‌های دعوت و مبارزه‌های پیامبران و جانشینان آنان - به خصوص مهدی موعود - است. عصر هر پیامبری، بستر و مرحله‌ای برای گذر تاریخ به مراحل بالاتر و کامل‌تر از گذشته است. تاریخ در عصر ظهور، به مرحله نهایی و کامل خود خواهد رسید. این مرحله آغاز زندگی نوین، پیشرفته و متکامل است و بشر در آن از رفاه، سعادت، عدالت، امنیت و معنویت برخوردار خواهد شد.
- در آیاتی چند از قرآن، وعده حتمی و یقینی داده شده که پیروزی نهایی

با حق و ایمان خواهد بود و صالحان و مستضعفان حکومت زمین را در دست خواهند گرفت.

در این آیات زندگی و سیر حرکت انسان و تاریخ مشخص شده؛ بلکه فرجام شکوه‌مند و متعالی آن نیز تحت عناوین امامت مستضعفان، وراثت صالحان، جانشینی و خلافت بر زمین، ظهور و پیروزی دین حق، غلبه و برتری حق بر باطل و ... مطرح گشته است.

با توجه به توضیحات و مستندات ارائه شده، می‌توان گزینه‌های زیر را از «فلسفه متعالی تاریخ» برداشت کرد:

- فرجام‌شناسی شیعه، مبتنی بر وحی و غیب است؛
- این رویکرد، خطی و تکاملی است (هرچند ناکامی‌ها و فراز و نشیب‌های فراوانی در تاریخ وجود داشته است)؛
- مهم‌ترین ویژگی این نگرش، پیش‌بینی حتمی و قطعی آینده است؛
- این پیش‌گویی، جبری و ضرورت‌گرایانه نیست؛ هرچند تمامی امور تحت مشیت و اراده الهی قرار دارد؛
- اختیار و اراده انسان‌ها، اساس حرکت تاریخ است و خواست الهی نیز بر این قرار گرفته است؛
- اراده و اختیار انسان‌ها، مانع تحقق این پیش‌گویی قرآن نیست (چون وقوع آن بنابر اخبار غیبی حتمی است)؛
- اراده و خواست انسان‌ها، در تحقق جامعه مطلوب و آرمانی و تسریع یا تأخیر در آن، تأثیر فراوانی دارد؛
- حرکت تاریخ، باید به سمت تحقق هدف و غایت آفرینش باشد و آن چیزی جز تحقق عبودیت و بندگی انسان و تقرب به خداوند نیست؛
- انسان برای رسیدن به این غایت، باید به تکامل و تعالی برسد؛ ولی

همیشه موانع بازدارنده‌ای فرا روی او قرار داشته است که مهم‌ترین آنها، گروه باطل و فسادگر، به سردمداری شیطان بوده است؛

- نزاع و تضاد مستمری بین جبهه حق (تلاش‌گران عرصه عبودیت) و جبهه باطل (ستیزش‌گران یکتاپرستی) وجود دارد؛

- نهایت این نزاع و درگیری، تحقق عبودیت و عبادت الهی بر روی زمین و نابودی شیطان و گروه باطل است که در عصر ظهور محقق می‌شود.

- به علت اینکه انسان‌ها به کمال عقلی، خلقی و اجتماعی نرسیده‌اند، با مشکلات فراوانی رو به رو هستند و این مانع رسیدن به جامعه مطلوب است؛

- پس از تحقق هدف و غایت اصلی آفرینش (عبادت الهی و عبودیت انسان) نوبت به کارکردها و اهداف فرعی می‌رسد.

در اینجا است که جایگاه ویژه «دکترین (آموزه) مهدویت»، آشکار می‌شود و تفسیر راهبردی از مسائل و پاسخ‌گویی بنیادین به مشکل‌ها و کاستی‌ها رخ

می‌نماید و با فلسفه متعالی تاریخ منطبق می‌گردد.

از آنجایی که حرکت تاریخ، به سمت تحقق عبودیت و بندگی انسان، تقریب به خداوند، حاکمیت فضایل اخلاقی و ریشه‌کنی تمام رذایل است (بر

طبق فلسفه متعالی تاریخ) از این رو، باید طرح «دکترین مهدویت» متناسب با آن ارائه شود و از سطحی‌نگری و پراکنده‌گویی پرهیز گردد.

همچنین باید توجه کرد که «فلسفه تاریخ»، تنها گوشه‌ای از انگاره‌ها و آموزه‌های مهدویت را در برمی‌گیرد و نمی‌توان «دکترین مهدویت» را در آن

خلاصه کرد و یا همه مباحث را بر اساس آن توضیح داد! دکترین، می‌تواند رویکردی نوین و جامع، به بحث پایان تاریخ و ظهور منجی در آخرالزمان

باشد که در آن از مباحث دینی، فلسفی، عقلی و سیاسی بهره گرفته شده است.

سه. آموزه (دکترین) مهدویت

بر اساس فلسفه متعالی تاریخ، انسان‌ها باید به کمال و تعالی برسند تا بتوانند به مقصد و بارانداز نهایی تاریخ نزدیک شوند. در این بارانداز و سرمنزل، باید رابطه انسان با خدا، خود، دیگران و طبیعت به طور کامل تصحیح و بهینه شود. این شاخص و معیار، مهم‌ترین الگو و زیربنای طرح «دکترین مهدویت» به شمار می‌رود.

با توجه به دو مفهوم متمایز دکترین، کاربرد این اصطلاح باید با دقت و احتیاط بیشتری همراه باشد. معنای مشهور و رایج دکترین «طرز تفکر و خط مشی دولتمردان در امور سیاسی» است و معمولاً این کلمه، یادآور دکترین-های ارائه شده از سوی رؤسای جمهور آمریکا و برخی از دولتمردان سایر کشورها است. در این صورت کاربرد آن برای بیان «اندیشه جامع مهدویت»، نه تنها درست نیست؛ بلکه جایگاه والا و ارزش ویژه آن را تنزل داده، آن را هم ردیف، دکترین‌های عرصه روابط بین الملل قرار می‌دهد. اما اگر «دکترین» را به عنوان «مجموعه‌ای از عقاید بگیریم که دستگاہی از نظریات دینی، فلسفی یا سیاسی را تشکیل می‌دهد» و یا «نظریه و تعالیم علمی، فلسفی، سیاسی، مذهبی و مجموعه‌ای از نظام‌های فکری بدانیم که بر پایه اصول معینی مبتنی باشد»؛ در این صورت می‌توانیم «دکترین مهدویت» را به کار ببریم.

تعاریف گوناگون و متعدّدی از آموزه (دکترین) مهدویت ارائه شده است، از جمله:

– «دکترین مهدویت؛ یعنی، نگرش به مقوله مهدویت به عنوان یک آموزه جامع و فراگیر و یک موضوع راهبردی و استراتژیک».

– «دکترین مهدویت، مجموعه آموزه‌هایی به شمار می‌رود که بر محور مهدویت است و می‌توان از آن آموزه‌ها ... در ارائه راه‌حل‌های کاربردی و طرح نظریه‌های راهبردی در حوزه‌های متعدد استفاده نمود»؛

– «دکترین مهدویت، آموزه‌هایی ویژه امام مهدی علیه السلام است که تفسیری راهبردی از حوزه اساسی حیات بشری همچون انسان‌شناسی، سیاست، اقتصاد، جامعه، حکومت، روابط بین‌الملل و ... ارائه می‌دهد. در حقیقت نوعی اندیشه‌ساز و کار آرمانی و در عین حال قابل تحقق و جهان شمول برای نجات و بهزیستی حیات بشر، بر مبنای احیا و تجدید اسلام نبوی و علوی است.»^۱

در نهایت تعریفی که خود نگارنده آن را ارائه کرده است: «دکترین مهدویت، نظریه جامع و کامل برای تشکیل جامعه‌ای مطلوب و تفسیری راهبردی از حوزه‌های مختلف زندگی انسان است».^۲

بر این اساس «آموزه (دکترین) مهدویت»، تصویر و طراحی کامل و فراگیر جامعه موعود و بیان ویژگی‌ها، برنامه‌ها، اهداف، استراتژی، خط‌مشی و تعالیم و آموزه‌های گوناگون آن است. در این نگرش و رویکرد، باید به دقت جایگاه سیاست، فرهنگ، اقتصاد و اجتماع، تبیین و رابطه و تعامل آنها

۱. نک: فصلنامه انتظار، ش ۱۶، ص ۱۱، ۳۰، ۵۲ و ...

۲. همان، ص ۳۰.

با یکدیگر روشن شود.

یکی از روش‌های طرح اندیشه مهدویت، بیان مفاهیم و گزاره‌های آن به زبان علمی است. البته اصطلاح «دکترین» فاقد توانایی لازم برای ارائه همه آموزه‌های مهدوی است و باید از اصطلاحات کامل‌تر و حتی اسلامی‌تر (نه غربی) استفاده کرد. با این حال می‌توان بخش مهمی از معارف و آموزه‌های وحیانی مهدویت را در قالب‌های علمی و نظام‌مند، مطرح و از جنبه‌های مختلف، آن را بررسی کرد و اصطلاح «دکترین» (آموزه) می‌تواند برای این منظور به کار رود. مهم این است که از روش‌ها و قالب‌های سنتی و محلی گذر کرده و به شیوه‌ها و چهارچوب‌های علمی و منطقی نزدیک شویم. بر این اساس دکترین مهدویت باید بتواند پاسخگوی گزینه‌ها و خواسته‌های زیر باشد:

الف. تصحیح رابطه انسان با خدا (تحقق عبودیت و عبادت)؛

ب. تنظیم رابطه انسان با خود (تحقق معنویت، عقلانیت و کمال)؛

ج. سالم سازی رابطه انسان با دیگران (تحقق عدالت، امنیت و الفت)؛

د. سامان بخشی به رابطه انسان با «طبیعت» (تحقق پیشرفت، توسعه و

استفاده بهینه از آن).

در این نظام، فرآیند سیاست‌گذاری به صورت کلان و کلی است و درون‌داد (ورودی) و برون‌دادهای (خروجی) آن دقیقاً مشخص و منطبق با نیازمندی‌های واقعی مردم است. به طور خلاصه برآمد «آموزه (دکترین) مهدویت» عبارت است از:

- تفسیر راهبردی از عرصه‌های اساسی حیات بشر؛

- نگرش جامع و کامل به مسائل جامعه؛

- ریشه‌یابی کاستی‌ها و دشواری‌های طولانی مدت زندگی بشری؛

- راه‌حل‌های عملی و کاربردی برای ریشه‌کنی آنها؛
 - سامان بخشی و برقراری تعامل صحیح میان ارکان مختلف جامعه؛
 - ارائه الگویی متعالی و مطلوب از زندگی سیاسی و برقراری پیوند دو سویه میان دنیا و آخرت.

با توجه به منابع وحیانی موجود و آموزه‌های «فلسفه متعالی تاریخ»، بعضی از مؤلفه‌های «دکترین مهدویت» را می‌توان چنین برشمرد:

۱. فراگیری و عام‌نگری (جهان شمولی)

مهم‌ترین و بایسته‌ترین ویژگی دکترین و نظریه، فراگیری و شمول آن به تمامی طبقه‌ها و لایه‌های اجتماع و در نوردیدن همه عرصه‌های زندگی است. آموزه مهدویت - برخلاف بیشتر تئوری‌های موجود - جهان شمول و فراگیر بودن و جامع و شامل تمامی افراد بشر - در شرق و غرب زمین - است. هیچ یک از طبقات و گروه‌های انسانی از گستره آن خارج نبوده و هیچ بعدی از ابعاد زندگی (فرهنگ، سیاست، اجتماع، اقتصاد و ...) مورد غفلت قرار نگرفته است. جهان شمول و عالم گستر است و محلی و منطقه‌ای نمی‌باشد.

این آموزه، منحصر به یک قوم، گروه، کشور، نژاد، زبان و ... نیست و تأمین‌کننده رستگاری و شادکامی همگان است. طبقات زیرین اجتماع بشری، به اوج بهره‌مندی می‌رسند و زوایای وامانده اجتماع، مورد توجه قرار می‌گیرد. در حالی که در سایر نظریه‌ها چنین نبوده و تنها طبقه و گروه خاصی مورد نظر بوده است؛ برای مارکس، «طبقه کارگر و پرولتاریا»، برای هگل، «نژاد برتر آلمانی»، برای یهود، «قوم برگزیده بنی اسرائیل»، برای فوکویاما، «جهان غرب» و ... واجد اهمیت است.

در روایات فراوانی درباره عصر ظهور آمده است: «زمین با نور

پروردگارش منور می‌شود، سلطنت او، شرق و غرب جهان را در برمی‌گیرد»^۱ و نیز «خداوند [کل] زمین را به وسیله قائم زنده می‌کند...»^۲ و «او را برای فریادرسی مردمان برمی‌انگیزد»^۳ و ... این روایات بیانگر فراگیری و شمول نجات بخشی برای عموم انسان‌ها است و دکتترین مهدویت نیز در این راستا تصویر و طراحی می‌شود.

۲. عدالت‌گرایی

از جوه بایسته یک تئوری و دکتترین، تأمین عدالت و ارائه راه‌کارهای عملی در این رابطه است؛ یعنی، این تئوری و آموزه، باید تحقق بخش عدالت برای همگان و در همه عرصه‌ها باشد. عدالت؛ یعنی، برقراری مساوات و برابری؛ تقسیم عادلانه ثروت و نعمت؛ رفع ظلم و ستم و برپایی آیین دادگری و حق‌گرایی؛ ایجاد تعادل در همه امور (به خصوص رفتارها و پندارهای انسان‌ها) و قرار دادن هر چیز و هر کس در جای مناسب خود. «عدالت»، امری جامع و کامل است و منحصر در قسط و دادگری نیست، به همین جهت در سیاست، حقوق، اقتصاد - و به خصوص اخلاق - جایگاه ویژه‌ای دارد و تأمین فراگیر آن، وجه ممیزه یک نظریه و آموزه برتر و موفق است.

به راستی این امر به کمال و تمام، در اندیشه مهدویت مطرح شده و رکن اساسی این دکتترین به حساب می‌آید تا انسان‌ها در طول حیات خود شاهد تحقق عملی آن در تمامی ساحت‌های زندگی باشند.

۱. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۸۰.

۲. ینابیع المودة، ج ۲، ص ۵۱۴.

۳. عقدالدرر، ص ۱۴۴.

او «زمین را از عدل و داد آکنده می‌سازد؛ چنان که از ظلم و ستم مالا مال شده بود»؛^۱ «مهدی علیه السلام چنان عدالتی در جامعه برپا می‌کند که زندگان آرزو می‌کنند کاش مردگان‌شان زنده می‌بودند و از عدالت او بهره‌مند می‌شدند»^۲ و نیز: «چون قیام کند، به عدالت دآوری می‌کند و در زمان او ستم ریشه کن می‌شود و ...»^۳.

در طراحی دکترین مهدویت و تصویر نظام مهدوی، تأمین عدالت هم در درون داد و تسریع منافع ملاحظه می‌شود و هم در سیاست‌گذاری و تألیف منافع و این خط قرمزی برای تمامی برنامه‌ها و فعالیت‌ها است.

۳. معنویت‌گرایی و کمال بخشی

تفسیر و تصویر راهبردی از عرصه‌های اساسی حیات بشر و نگرش جامع و کامل به امور، ایجاب می‌کند که ریشه و بنیاد تمامی مشکلات بشر، شناسایی و برای آن راه‌حل ارائه شود. با توجه به آموزه‌های وحیانی و روایی و تجربه‌های زندگی بشری، انسان‌ها، بیش از آنکه از بی‌عدالتی، ناامنی، فقر، تبعیض و ... سختی بینند؛ از فساد اخلاق و تباهی فکر رنج برده‌اند! ریشه تمامی جنگ‌ها، ظلم‌ها، بیدادگری‌ها، بت‌پرستی‌ها، حق‌کشی‌ها، طغیان‌ها و ناراحتی‌ها، عدم تزکیه و تربیت واقعی انسان‌ها و نداشتن رشد فکری و اخلاقی بوده است! اگر انسان به کمال و بلوغ عقلی و اخلاقی برسد و به کرامت و ارزش واقعی خود و دیگران پی‌برد؛ به هیچ عنوان در صدد استثمار و بهره‌کشی، ظلم و تبعیض، جنگ و خون‌ریزی و فساد و طغیان‌گری برنخواهد آمد و به حقوق دیگران

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۳۸؛ احتجاج، ج ۲، ص ۴۴۹.

۲. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۵۰؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۳۹.

۳. ارشاد، ج ۲، ص ۳۸۴؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۶۵.

تجاوز نخواهد کرد. در این صورت او به استغنای روحی و جسمی خواهد رسید و در اندیشه تکامل و تعالی همه جانبه خواهد بود.

از طرفی بر اساس آموزه‌های «فلسفه متعالی تاریخ»، بشر به دنبال کمال نهایی خود (تقرّب به خدا) است و این تنها در صورتی ممکن است که معنویت‌گرایی و رشد فکری و اخلاقی انسان‌ها و تزکیه و تهذیب و تعلیم آنان، در اولویت نخست باشد. بر این اساس زیربنایی‌ترین و بایسته‌ترین برنامه‌ها و ایده‌ها در «دکترین مهدویت»، توجّه به ابعاد معنوی و روحی انسان‌ها و کمال بخشی او است؛ چنان که در روایت زیبایی آمده است: «چون قائم ما قیام کند، دستش را بر سر بندگان می‌گذارد و عقول آنها را متمرکز ساخته و اخلاقشان را به کمال می‌رساند».^۱

برای تحقق این ایده، حضرت به سیرت و باطن انسان‌ها توجّه می‌کند و کیمیای وجود آنان را نورانی و اخلاق و رفتار و پندارشان را الهی می‌سازد.

۴. حق‌گرایی (و ریشه‌کنی نمودهای باطل)

حیات سیاسی- اجتماعی انسان‌ها، همواره شاهد نزاع و ستیزش پیوسته حق و باطل و محوریت گروه ناراست (باطل‌گرا)، در بیشتر ساحت‌ها و عرصه‌ها بوده است. در تبیین فلسفه متعالی تاریخ، روشن شد که پیامبران و پیروانشان، مخالفت خود را با کفر و ستمگری سردمداران زر و زور و فساد، اعلام کرده و منافع نامشروع و باطل آنها را به چالش کشیده‌اند. دعوت آنان به یکتاپرستی، حق‌گرایی و دادگری بوده که با منافع فراوان باطل‌گرایان تعارض داشته است. قرآن نیز از آن تحت عنوان مبارزه ایمان و کفر و یا حق و باطل یاد می‌کند. رویارویی این دو از سپیده دم تاریخ تاکنون به طور

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶؛ منتخب‌الاثار، ص ۴۸۲.

مستمر و در میدان‌های گوناگون حیات جریان داشته و پیروزی و شکست، دست به دست گردیده است. اما سرانجام تاریخ - طبق سنت الهی - از آن حق و حق‌طلبان است تا تمامی موانع کمال و تعالی انسان برطرف گردد و حاکمیت خط توحید، بر تمامی قلوب و نفوس تحقق یابد.

طبق آموزه‌های وحیانی، سرانجام حق، پیروز و باطل، محتوم به شکست و اضمحلال است «جاء الحق و ذهب الباطل» و چیرگی مهدی موعود، عصر حاکمیت حق است. بر این اساس در «آموزه مهدویت» حق‌گرایی و باطل‌ستیزی، محور قرار می‌گیرد و جبهه توحید و ایمان، تقویت می‌شود. کفر و الحاد، شرک و بت‌پرستی، افساد و طغیان‌گری و تزویر و زرمرداری، مهم‌ترین نموده‌های «باطل‌گرایی» است که بر اساس این دکترین، ریشه‌کن شده و شریران از بین می‌روند؛ چنان‌که امام هادی علیه السلام می‌فرماید: «خداوند حق را به دست او تحقق می‌بخشد و باطل را نابود می‌کند». آن‌گاه حضرت آیه «بقیة الله خیر لکم» را قرائت کرد و فرمود: «به خدا سوگند! بقیة الله او است»^۱.

۵. تحقق عبودیت و یکتاپرستی

یکی از مؤلفه‌های برجسته «آموزه مهدویت» توجه ویژه به حکمت آفرینش انسان و نگاه کمال‌گرایانه به هدف و غایت زندگی است. بر اساس آموزه‌های «فلسفه متعالی تاریخ»، سرمنزل و مقصد انسان‌ها، تشکیل جامعه بی‌طبقه، یا پیشرفت مداوم، یا پیروزی یک تمدن، یا آزاد شدن اندیشه (روح) و ... نیست؛ بلکه هدف، دست یافتن به یک زندگی مطلوب و برتر،

۱. یوم الخلاص، ج ۲، ص ۶۶۳.

در سایه پیوستن به خدا و عبادت و عبودیت او است. سوگ‌مندانه باید گفت: تاریخ بشر، به جای اینکه آکنده از خداپرستی، عبادت و بندگی باشد، شاهد استکبار، عصیان‌گری و عبادت ستیزی بوده است! پرچمدار و نماد کامل این گمراهی و نافرمانی، شیطان و اعوان او هستند. شیطنت و گمراه‌گرایی ابلیس، باعث دوری انسان‌ها از مسیر واقعی تاریخ و ابتلای آنان به انواع انحراف‌ها و فسادها است. او برای پیشبرد مقاصد خود، در هر دورانی، از حرب‌ها و شیوه‌های مختلف بهره برده و در عصر حاضر شیطنت و عبادت ستیزی را به حد اعلای خود رسانده است! برای رسیدن انسان‌ها به قله‌های کمال و تقرب و تحقق عبودیت و بندگی آنان، باید این مانع برداشته شود و آیین یکتاپرستی و پرستش‌گری، حاکم گردد. بر اساس «آموزه مهدویت»، جامعه باید از آسیب‌ها و موانع نزدیکی انسان به خدا پیراسته و زمینه‌ها و بسترهای عبادت و عبودیت او فراهم شود. با نابودی شیطان در عصر ظهور و حاکمیت کامل توحید و خدا محوری، این امر محقق خواهد شد.

در روایات آمده است: «مهدی، دل‌های بندگان را با عبادت و اطاعت پرمی‌کند»^۱ و «همه مردم بر عبادت خدا گراییده، به اجرای احکام شریعت و دیانت روی می‌آورند»^۲ و نیز: «زمانی که قائم قیام می‌کند، جز خدا را عبادت نمی‌کنند»^۳ و «زمینی باقی نمی‌ماند، مگر آنکه گل‌بانگ توحید در آن بلند می‌گردد»^۴.

۱. کتاب الغیبه، ص ۱۷۹.

۲. منتخب الاثر، ص ۵۹۲، ح ۴.

۳. تأویل الآیات الظاهرة، ص ۳۶۹.

۴. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳.

۶. خشونت ستیزی (ظلم، جنگ، ناامنی و ...)

یکی از وجوه ناراست زندگی بشری، جنگ‌ها، ناامنی‌ها، بیدادگری‌ها و ظلم‌ها است. تاکنون هیچ مکتب و اندیشه‌ای نتوانسته این معضل و دشواری را از مقابل انسان‌ها بردارد و جهان را به ساحل ثبات و صلح برساند. پس از جنگ‌های دهشتناک اول و دوم جهانی، بیشتر کشورها با تشکیل جامعه ملل و سازمان ملل متحد، امید به آرامش و صلح جهانی داشتند! اما همین سازمان‌ها، خود تبدیل به حربه اشغال‌گری و جنگ شدند و بر بیشتر نزاع‌های جهانی و منطقه‌ای مهر تأیید نهادند (مثل اشغال عراق) و یا از حل کوچک‌ترین منازعات، ناتوان ماندند. پیش از آن نیز تاریخ شاهد لشکرکشی امپراتورها، غارت و چپاول یغماگران و وحشی‌گری دژخیمان و ... بوده است! چه کشتارها و فاجعه‌ها که در این ستیزش‌ها روی نداد و چه ظلم‌ها و فسادها که رخ نمود و چه جنگ‌ها و خون‌ریزی‌ها، حماسه و شجاعت دانسته نشد! پیامبران و جانشینان آنان نیز همواره مورد تعرض و دشمنی‌ها بودند و بسیاری از آنان در راه ترویج آیین الهی به شهادت رسیدند و ... حتی بر اساس فلسفه متعالی تاریخ، جهان همواره شاهد نزاع و ستیزش این دو گروه بوده و تا برهه‌ای خاص از زمان ادامه خواهد داشت. خشونت - به تمامی اشکال آن - جزء جدایی‌ناپذیر حیات بشری به شمار می‌رود و تنها در پرتو ایده و برنامه کامل و جامع از بین رفتنی است. در این رویکرد، هم باید ریشه آن (استکبار، شهوت، مقام‌پرستی و جنایت‌گری) خشکانده شود و هم تمامی عاملان آن از بین بروند. تربیت و تعلیم مردم نیز باید طوری باشد که از تجاوزگری و خون‌آشامی روی‌گردان بوده و خود عامل ایجاد صلح و دوستی باشند. این نگره، تنها در پرتو «آموزه مهدویت» قابل ارائه و دستیابی است و از وجوه ویژه آن نیز، ایجاد صلح دائمی و جهانی است: «کینه‌ها از

دل مردم بیرون می‌رود و درندگان و چهارپایان در صلح زندگی می‌کنند»^۱ و نیز: «در آن روز اختلاف‌های میان ملت‌ها و دین‌ها رفع می‌شود».^۲

طبق فلسفه متعالی تاریخ نیز، منازعات و ستیزش‌های مستمر - به خصوص میان گروه حق و باطل - با قیام مهدی علیه السلام به پایان خواهد رسید و پیروزی از آن حق‌گرایان و صلح‌طلبان خواهد بود.

۷. تأمین رضامندی و خشنودی مردم

در تبیین و ارائه «آموزه مهدویت»، توجه به خواسته‌های واقعی مردم و جلب رضایت آنان، در اولویت قرار دارد و برنامه‌ها و ایده‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی آن، در راستای تأمین همه نیازهای مادی و معنوی مردم و رفع تمامی مشکلات و کاستی‌ها است.

تاریخ پرشکوه آیین‌های آسمانی - به خصوص اسلام - شاهد تلاش پیامبران و امامان در جهت تأمین نیازمندی‌های مختلف مردم و کاستن از انبوه مشکلات و ناراحتی‌های آنان بوده است. طرفداری آنان از طبقه‌های محروم، فرودست، مظلوم و مستضعف جامعه و کوشش برای نجات و رهایی آنان از چنگال دژخیمان و طاغوتیان، از زرین‌ترین برگ‌های کتاب تاریخ است. اتفاقاً یکی از علل ستیزش آنان با گروه ستم و طغیان، همین استثمار و بهره‌کشی ناشایست از انسان‌ها و افزودن بر آلام و رنج‌های بی‌شمار آنان بوده است و چنان‌که در فلسفه متعالی تاریخ بیان شد، فرجام این تنازع و درگیری، پیروزی مستضعفان و طبقات فرودست جامعه و نابودی استثمارگران و زورمداران است.

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۶؛ منتخب‌الائمه، ص ۵۹۲.

۲. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۲.

در واقع مردم در طول حیات دیرین خود، بر روی زمین، هیچ وقت شاهد رفع تمامی مشکل‌ها و تهیه نیازمندی‌های خود نبوده‌اند؛ اما این امر در «عصر ظهور» محقق شده و موجبات خشنودی و شادی همگان فراهم خواهد شد.

گفتنی است بنا به ادعای فوکویاما، لیبرال - دموکراسی، مترقی‌ترین و آخرین نظام مطلوب بوده و این فرجام (خوش) تاریخ است! در حالی که نهایت هنر آن، تأمین منافع طبقه خاصی در جامعه و جلب رضایت (مادی و ظاهری) اکثریت بوده است. اقلیت در این نظام، از بسیاری از امکانات و ابزار رفاه و رضامندی محروم بوده و آوازه عدالت برای آنان بیگانه است! در صورتی که در «آموزه مهدویت»، تمامی اقشار و گروه‌ها و همه خواسته‌های مشروع و به حق، مورد توجه بوده و برنامه‌های بسیاری برای خدمت‌رسانی به مردم و جلب رضامندی آنان، اجرا خواهد شد.

در روایات آمده است: «در خلافت و رهبری مهدی، ساکنان زمین، آسمان و پرندگان در هوا، راضی و خشنودند»^۱ و «اهل آسمان و زمین، (به وجود او) شادمانند»^۲ و نیز: «همه از او خشنود و راضی می‌شوند»^۳.

۸. شایسته سالاری (حکومت صالحان و مستضعفان)

یکی از مؤلفه‌های اساسی «فلسفه سیاسی» این است که «چه کسانی باید حکومت کنند؟» پاسخ‌های مختلفی از سوی مکاتب و نظریه‌پردازان به این پرسش ارائه شده است، از جمله: نمایندگان خدایان، فیلسوف شاهان،

۱. کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۶۹.

۲. دلائل الامامة، ص ۲۵۰.

۳. کتاب الغیبه، ص ۱۷۸.

پادشاهان، نخبگان، طبقه پرولتاریا، دارندگان رأی مردم، دارندگان قدرت (ثروت، سلاح و نیرو)، برگزیدگان خدا و اما کمتر سخن از حکومت شایستگان (صالحان و مستضعفان) به میان آمده است! این انگاره در مکتب اسلام - به خصوص آموزه مهدویت - به صراحت مورد توجه واقع شده است. از دیدگاه قرآن و روایات، در عصر ظهور، نیکان و شاهندگان (صالحان) و مستضعفان (بی‌بهرگان از قدرت)، وراثت و حاکمیت زمین را در دست خواهند گرفت و صاحبان زر، زور و تزویر، هیچ نقشی در حکومت نخواهند داشت.

بر اساس «فلسفه متعالی تاریخ» نیز فرجام تاریخ با حاکمیت نیکان و مستضعفان رقم خواهد خورد و برتری و چیرگی از آن شایستگان و فرزندانگانی است. معیار لیاقت و شایستگی در این آموزه، پرهیزگاری، دانایی، دیانت، بی‌بهرگی از قدرت و محرومیت‌شناسی است. «استضعاف» در این رویکرد، به معنای دور ماندن شایستگان از حکومت (توسط حاکمان نامشروع) و نداشتن ابزار مناسب خدمت‌رسانی و دادگری است.

پس «شایسته‌سالاری» یکی از شاخصه‌های مهم «آموزه مهدویت» - به خصوص در ساحت سیاست - و ویژگی برجسته حکومت‌گران و سیاست‌ورزان است. تا زمانی که عرصه سیاست، جولانگاه فرومایگان، زورمندان، تزویرگران و ... باشد - که تاکنون نیز چنین بوده است - هیچ مشکلی از جامعه برطرف نخواهد شد و آتیه جهان، تیره و تار خواهد بود! اما آموزه مهدویت این نوید را می‌دهد که «یاران مهدی علیهم‌السلام مردانی‌اند که خدا را - آن‌چنان که شایسته است - شناخته‌اند»^۱ و «آنان در طریق عبودیت،

اول جدیت و تلاش‌اند»^۱ و نیز «آنان خوبان امت‌اند...»^۲.
 در تفسیر آیه ﴿و نريد ان نمنّ على الذين استضعفوا...﴾ آمده است: «این آیه درباره صاحب‌الامر است که در آخر الزمان ظهور می‌کند و جباران و فراعنه را نابود می‌سازد...»^۳ و در تفسیر آیه ﴿ان الارض يرثها عبادى الصالحين﴾ آمده است: «منظور از اینکه زمین را بندگان صالح خدا به ارث می‌برند، مهدی قائم علیه السلام و یاران او هستند»^۴، و روشن است که در آن عصر، صالح‌ترین، پاک‌ترین، عالم‌ترین و پرتوان‌ترین انسان‌ها (امام مهدی) خود زمام امور را در دست خواهد داشت و آن‌گاه صالحان را به قدرت خواهد رساند.

۹. تحوّل‌گرایی مثبت و سازنده

تاریخ زندگی بشر، شاهد تحوّل‌ات و دگرگونی‌های بسیاری بوده و مراحل مختلفی را پشت‌سر نهاده است. معمولاً در هر مرحله‌ای، امور جدیدی حادث شده و تحوّل شگرفی رخ داده است. مهم‌ترین ویژگی این تحوّل‌ات - به خصوص در عصر حاضر - دگرگونی‌های مادی و پیشرفت‌های صنعتی و تکنولوژیکی است. حال ممکن است این پرسش رخ نماید که نتیجه این تحوّل‌ات چیست و نقطه پایانی و اوج آن کجا است؟ و آیا این نوسازی، همیشه تأثیرهای مثبت و سازنده‌ای بر زندگی انسان‌ها داشته است، یا نقاط منفی و چالش‌برانگیزی نیز در آنها وجود دارد؟
 در پاسخ گفتنی است که این تغییرات هم جنبه مثبت دارد و هم جنبه

۱. یوم الخلاص، ص ۲۲۴.

۲. همان، ص ۲۲۴.

۳. البرهان، ج ۳، ص ۲۳۰.

۴. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۷.

منفی. در وجه مثبت آن، زندگی مادی انسان‌ها بهبود یافته و آنان از مزایای بهداشت، سوادآموزی، صنعت و ... بهره‌مند شده‌اند. حتی فرهنگ و هنجارهای جوامع تغییر یافته و الگوهای هم‌سان و یک‌پارچه، ترویج شده است. بر این اساس میزان بهره‌مندی عموم مردم از نعمت‌ها فزونی یافته و رضایت آنان تا حدودی جلب شده است. اما وجوه منفی این تحولات - به خصوص ابعاد دین‌ستیزانه، تبعیض‌آمیز، حق‌گریزانه و فسادگرایانه آن - کام بشر را تلخ کرده و سطح رضامندی او را پایین آورده است.

امروزه مدرنیسم، به عنوان نماد کامل تجدد و تحوّل، دچار چالش‌های اساسی و بحران‌های فراوانی (از قبیل بحران معنویت، هویت، مشارکت و ...) شده است و سرنوشت پسندیده‌ای برای آن متصور نمی‌شود. هر اندازه پیشرفت‌های صنعتی، تکنولوژیکی و رفاه‌ظاهری بشر ادامه دارد، مشکلات و سختی‌ها نیز فزونی می‌یابد و ...!

از طرفی فساد و ناکارآمدی در ساختارهای مختلف قدرت، نفوذ کرده و موجب بی‌ثباتی و از هم گسیختگی سیاست، اقتصاد و فرهنگ شده و مناسبات ناعادلانه‌ای به وجود آورده است با حال این تعاملات و مناسبات ناصحیح، نیاز به تغییر و بازنگری اساسی دارد و «آموزه مهدویت» عهده‌دار ترسیم مناسبات صحیح و انسانی و تحوّل و دگرگونی گسترده در همه ساخت‌ها و عرصه‌ها است: «هنگامی که قائم خروج کند، امر تازه، کتاب تازه، روش تازه و داوری تازه با خود می‌آورد»^۱ و «... از مردم برای امری تازه، کتاب تازه و حکومت تازه بیعت می‌گیرد»^۲.

بر این اساس یکی از رویکردهای محوری «آموزه مهدویت»، ایجاد تغییر

۱. اثبات الهداة، ج ۷، ص ۷۳؛ غیبت نعمانی، ص ۲۵۳.

۲. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۹۵.

و دگرگونی در همه امور و نوپویی در ساحت‌های مختلف زندگی است. البته مؤلفه‌های دیگری نیز می‌توان برای دکتترین مهدویت در نظر گرفت که به علت اختصار، از بیان آنها اجتناب می‌شود (مانند محوریت امامت، حکمت و خردگرایی و ...).

۱۰. ایجاد انسجام، سازواری و هماهنگی

یکی از وجوه بایسته آموزه مهدویت، تحقق هماهنگی، هم‌سانی و انسجام در جامعه بشری و میان آحاد مردم است. در این رویکرد، اختلاف‌ها، تمایزات، تکثرات، تبعیضات و... از بین می‌رود و انسجام، وحدت، یکرنگی و هم‌دلی کامل ایجاد می‌شود.

این انسجام و هماهنگی در تمامی ارکان و ابعاد آموزه مهدویت نیز وجود دارد و هیچ تناقض و اختلاف در آن دیده نمی‌شود.

تبیین و ارائه آموزه (دکتترین) مهدویت در چهارچوب نظری «فلسفه تاریخ»، افق‌های جدیدی فرا روی پژوهش‌گران و اندیشمندان می‌گشاید و مفاهیم و آموزه‌های نوینی ارائه می‌دهد. به نظر نگارنده، مهم‌ترین آموزه این پیوند «تطابق کامل دکتترین مهدویت با فلسفه متعالی تاریخ» و تبیین روشن و حتمی فرجام تاریخ است. از پیوند میان این دو، مؤلفه‌های مختلفی قابل برداشت است، از قبیل: فراگیری و جهان‌شمولی، عدالت محوری، معناگرایی و کمال‌بخشی، حق‌گرایی، تحقق عبودیت انسان، خشونت‌ستیزی، شایسته‌سالاری، تحویل‌گرایی مثبت، تأمین رضامندی و ... همچنین روشن شد که «دکتترین مهدویت» پاسخ‌گویی به نیازها و خواست‌های اساسی مردم و تفسیر راهبردی و واقعی از امور بشری است. در این رویکرد جامع و کامل، باید رابطه و تعامل انسان با خدای خود (در جهت عبودیت و تقرّب به او)

تصحیح شود. انسان با دیگران، تعاملی سازنده و صحیح برقرار سازد و از تجاوزگری و پرخاشگری دوری کند. در رابطه با خود نیز، رویکرد نوینی اتخاذ کند و تهذیب و استغنای درون را مورد توجه قرار دهد و ... نتیجه همه این برنامه‌ها و ایده‌ها، از بین رفتن تمامی مشکلات، کاستی‌ها و دست‌یافتن به زندگی مطلوب و برتر است.

مهم‌ترین و بارزترین «برآیند» این دکترین، معنویت، عدالت و عقلانیت است و دست‌یازدین به این سه مؤلفه، نشانه کمال خلقی، اجتماعی و عقلی انسان است. تفسیر راهبردی دکترین مهدویت از حوزه‌های مختلف زندگی، عبارت است از: جامعه‌نگری در سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اجتماع و قراردادن آنها در مسیر سالم و بایسته. همچنین ریشه‌یابی واقعی مشکلات و ارائه راه‌های مناسب و عملیاتی برای رفع آنها.

چهار. تنها راه (دولت اخلاقی مهدوی)

عصر حاضر شاهد بروز و ظهور تئوری‌های مختلف در عرصه سیاست، اقتصاد، فرهنگ و... است. نظریه موج سوم (آلوین تافلر)، دهکده جهانی (جرج اورول)، برخورد تمدن‌ها (ساموئل هانتینگتون)، پایان تاریخ و واپسین انسان (فوکویاما)، نظریات جهان شدن و جهانی سازی (رابرتسون، هابرماس، گیدنز و...)، نظریه عدالت (جان راولز)، یکجانبه‌گرایی (دکترین رؤسای جمهور آمریکا)، توازن قوا و... بخشی از این نظریات جدید است. آنچه روشن است اینکه این نظریات و تئوری‌ها نتوانسته‌اند پاسخی درست به تمام خواسته‌ها و نیازهای انسان‌ها (در ابعاد مختلف) داشته باشند؛ زیرا هر روز بر مشکلات و دشواری‌های جوامع افزوده می‌شود و خود این تئوری‌ها نیز دچار تناقضات و کاستی‌های فراوانی است.

روشن شد که یک تئوری جامع و کامل نباید بخشی باشد (تنها به بخشی از اجتماع بشری پردازد)، بتواند عدالت را تأمین کند، دچار تناقض درونی نباشد و قابل تحقق در عمل باشد. بیشتر این تئوری‌ها بخشی بوده و تأمین کننده عدالت برای همگان نیست و تحقق عملی نیز نیافته است. گوناگونی آنها نیز شاهدهی بر نادرستی‌شان است و... .

اما «آموزه مهدویت»، نه تنها بخشی نیست؛ بلکه برای اجتماع بشری، برنامه‌ای کامل، جامع و فراگیر دارد و از مهم‌ترین ایده‌های آن تحقق

معنویت و عدالت است. تناقض درونی ندارد و امکان تحقق عملی آن - با به وجود آمدن زمینه‌ها و شرایط آن - بسیار است. بر این اساس پدیده جهانی شدن و تحقق بسیاری از زمینه‌های فرهنگی، اعتقادی و اقتصادی، می‌تواند نقش مهمی در فهم و پذیرش «دکترین مهدویت» و تحقق جامعه موعود باشد.

علاوه بر این منجی گرایی و موعود باوری نیز، به طور گسترده در کشورها و ادیان مختلف - با شدت و ضعف - مطرح شده و فرصت مناسبی برای ارائه «دکترین مهدویت» به وجود آورده است.

«آموزه مهدویت» به روشنی می‌تواند پاسخ گوی پرسش‌های بنیادین و اساس بشر باشد؛ به شرط اینکه به درستی و واقع گرایانه ارائه شود. باید در این آموزه، راهبرد اصلی، از راهبرد‌های فرعی تمیز داده شده و هدف اساسی از ظهور منجی موعود مشخص گردد.

به نظر می‌رسد هدف بنیادین مهدی موعود علیه السلام؛ رساندن بشر به کمال و رشد اخلاقی و احیای نفوس مرده است. بر این اساس کار اصلی و مهم‌ترین راهبرد او، تزکیه و تربیت انسان‌ها، بالا بردن سطح دانش و خرد ورزی آنان و زنده کردن جامعه است. او جوامع مرده را زنده، آگاه و دانا می‌کند؛ آنان پس از دانایی و بینایی (بصیرت)، خود به سمت عدالت، امنیت، عبادت، عقلانیت و پیشرفت حرکت خواهند کرد. مهم‌ترین مشکل بشر عدم بصیرت و دانایی و تزکیه است!! اگر انسان مهذب و خردورز شود، ظلم و ستم نخواهد کرد؛ فساد گری و انحراف نخواهد داشت؛ طغیان و معصیت نخواهد کرد؛ طبیعت و حق دیگران را پایمال نخواهد کرد؛ تشویش و ناامنی نخواهد داشت و ... (اذا قام قائمنا وضع یدیه علی رؤوس العباد فجمع به عقولهم و اکمل به اخلاقهم). این نخستین و اصلی‌ترین کار مهدی

موعود علیه السلام خواهد بود. آن گاه در سایه این احیاءگری و کمال بخشی، به دیگر امور خواهد پرداخت. خود و یاران خاصش با تمام قدرت به اجرای عدالت، قسط، تأمین آسایش و امنیت، توسعه و پیشرفت همه جانبه، تحقق معنویت، عقلانیت و... مبادرت خواهند ورزید و مردم نیز با دل و جان در خدمت او خواهند بود.

پس زمین آکنده از نور، عدل و داد و حکمت خواهد شد (یملا الارض عدلا و قسطا و نورا و برهانا). بر این اساس ممکن است بشر در عصر حاضر علاوه بر سرخوردگی های فراوانش، پرسش ها، خواسته ها و نیازهای گوناگونی داشته باشد که تنها در سایه تأمل، ژرف کاوی و اندیشه در روایات مربوط به مهدویت و آیات مربوط به پایان تاریخ و تفاسیر آنها امکان پذیر است. بر این اساس مباحث فراوانی در این زمینه وجود دارد که نیازمند تعمق و پژوهش های گسترده و علمی است؛ از قبیل: دولت مهدوی، ساختار و مهندسی این دولت، خاستگاه و منشأ آن، نحوه تعامل و ارتباط با مردم جهان، نوع حکومت، وجود قوای مختلف، عملکردهای قضایی، سیاسی، امنیتی، مدیریتی، اقتصادی، عمرانی و... بایسته است که پژوهشگران عرصه مهدویت - علاوه بر دقت و ژرف کاوی در این زمینه - با مباحث جدید علوم انسانی آشنا شده و با استفاده از روش های مناسب پژوهشی، کارهای نو و ارجمند ارائه دهند.

نتیجه آنکه با شناخت نیازهای واقعی بشر و کاستی های جامعه انسانی، باید راهکار واقعی و مطابق با این خواسته ها ارائه داد و از بخشی نگری در این رابطه پرهیز کرد. در این صورت است که دکترین مهدویت، می توان پاسخگوی خواسته ها و مشکلات انسان ها در تمامی دوران ها و زمان ها باشد (نه فقط عصر ظهور). مهم این است که اهداف و برنامه های بنیادین آن را

شناسایی کنیم و آن را برای جامعه بشری ارائه دهیم.
از دیدگاه اسلام، تنها راه، ظهور منجی موعود و تشکیل حکومت و دولت جهانی به دست او است.

مهم‌ترین و اساسی‌ترین اقدام امام مهدی علیه السلام پس از پیروزی و سیطره بر سراسر جهان، تشکیل دولت و به دست گرفتن حکومت و فرمانروایی دنیا است. مردم جهان در عین حال که شاهد نابسامانی، جنگ‌ها، فساد، بی‌عدالتی، ناامنی و الحادگرایی در جهان بوده‌اند؛ دولت‌ها، احزاب و سازمان‌های بسیاری را نیز دیده‌اند که مدعی خدمت به جهانیان و ایجاد آرامش، صلح و امنیت و بهبود وضع اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی در دنیا بوده‌اند! اما در عمل چیزی جز تباهی و ستم و جنگ مشاهده نکرده‌اند؛ با این حال روزگاری فرا می‌رسد که معنویت و عدالت، به دست توانای مرد الهی و در دولت کریمه اهل بیت علیهم السلام برقرار می‌شود و رفاه، امنیت، عدل و یکتاپرستی در همه جای عالم گسترش می‌یابد. روشن است که این تنها با تشکیل دولت و انسجام در امور، به دست می‌آید. امام باقر در تفسیر آیه ﴿الذین ان مکنانهم فی الارض...﴾ می‌فرماید:

این آیه در حق آل محمد علیهم السلام، حضرت مهدی علیه السلام و یاران او است که خداوند آنها را مالک شرق و غرب جهان نموده، آیین اسلام را پیروز می‌کند و بدعت‌ها و باطل‌ها را به دست او و یارانش نابود می‌سازد - چنان که [قبلاً] سفیهان حق را لگدمال کرده باشند - تا اینکه از ستم نشانه‌ای نمی‌ماند.^۱
این دولت بهترین، کامل‌ترین و مردمی‌ترین دولت‌ها - پس از نابودی و پایان فرصت دولت‌های دیگر - خواهد بود. در این زمینه روایتی آمده است:

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۷؛ تأویل الآیات، ص ۳۳۹.

همانا دولت ما آخرین دولت‌ها است و برای هیچ خاندانی دولتی نیست؛ مگر اینکه قبل از ما حکومت کند؛ تا هنگامی که ما به قدرت رسیدیم کسی نگوید - وقتی روش حکومتی ما را دیدند - اگر ما نیز به قدرت می‌رسیدیم، این چنین رفتار می‌کردیم. و این گفتار خداوند است که: عاقبت برای تقوا پیشگان است.^۱

از بررسی اهداف، کارویژه‌ها و عملکردها، پیامدها، نتایج مثبت، ویژگی‌ها و شاخص‌ها و برنامه‌های دولت مهدی علیه السلام به دست می‌آید که پس از قیام و پیروزی بر گروه باطل و نابودی آنها، ظلم و ستم از بین رفته و امنیت برقرار می‌شود. اما برای تغییر در بینش، روش و منش ناسالم مردم - که سالیان سال با آن خو گرفته‌اند - حضرت مهدی علیه السلام؛ رشد و کمال‌یابی انسان‌ها را سرلوحه برنامه‌های خود قرار داده و بر تزکیه نفوس، تتمیم مکارم اخلاقی، دعوت به خیرات عامه و فضایل (عدالت، راستی، قسط، پاکی و...) اقدام خواهد نمود. و این تنها در سایه تشکیل دولت اخلاقی مبتنی بر ساختار امامت امکان پذیر است؛ یعنی، دولتی که رشد اخلاقی و عقلی مردم را هدف اصلی خود قرار داده و آنها را به کمال مطلوب و واقعی می‌رساند.

در نتیجه مردم به آن غایت اصلی و بنیادین خود (عبادت و عبودیت) و تقرب به خداوند سوق داده می‌شوند و در پرتو آن، به زدودن رذایل و آراستن فضایل، موفق خواهند شد. این دولت، سیاست، اجتماع، اقتصاد و فرهنگ را به سمت فضیلت‌های اخلاقی و خیرات می‌کشاند و با پیوند میان سیاست و اخلاق، در تعالی و تکامل اخلاقی و عقلی مردم می‌کوشد. در این راستا، علم، دانش، صنعت و تکنولوژی در مسیر درست خود قرار می‌گیرد و رابطه مردم

با خدا، با خود، با دیگران و با طبیعت تصحیح می‌شود و قدرت نیز در خدمت آنان قرار می‌گیرد. در این عصر سرچشمه اخلاق، دین و وحی الهی و شریعت آسمانی است که تکلیف و وظیفه مردم را به شکل مطلوبی تبیین می‌کند و... .

چیستی دولت اخلاقی

دولت اخلاقی امام مهدی علیه السلام بدین معنا است که هم خود جامع تمام فضایل، نیکی‌ها و محاسن اخلاقی و عقلی است و هم در مقام عمل و اجرا، همه آنها را در جامعه محقق می‌سازد. هم مدافع و حامی ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی و دینی است و هم ابزار زندگی صنعتی و علمی بشر را برای تحقق کمالات انسانی (عبادت و عبودیت و تقرب به خدا) به کار می‌گیرد و جامعه را زنده و انسانیت انسان را احیا می‌کند. معیار مشترک این دولت در سر تا سر جهان، «رشد اخلاقی و عقلی» مبتنی بر دین و تکامل و تعالی انسان‌ها و آزادی او است.

دولت اخلاقی امام مهدی علیه السلام فقط پیش‌بینی و الگوسازی برای آینده نیست؛ بلکه مدل و الگوی زندگی امروزین نیز می‌باشد. این ایده، هم نظر به حال دارد و هم نظر به آینده و ما می‌توانیم از الگوهای اخلاقی - دینی آن دولت، برای رفع کاستی‌ها و نابسامانی‌های گوناگون جوامع استفاده کنیم و در تربیت و پرورش نفوس از آن بهره بگیریم.

«دولت اخلاقی»؛ یعنی، «دولتی مبتنی بر نظام امامت که جامعه را در تمامی ابعاد و جنبه‌ها، به سمت رشد اخلاقی و کمال مطلوب انسانی، هدایت و راهبری می‌کند و باورها و رفتارهای مردم را اصلاح می‌نماید و آزادی واقعی آنان را تأمین می‌کند». به عبارت دیگر، دولت امام مهدی، وظیفه‌دار تأمین سعادت حقیقی و حداکثر کمال و رشد اخلاقی و عقلی مردم

و تربیت و احیای نفوس مرده است. تا انسان به اوج کمال ذاتی نرسد، محال است به سعادت حقیقی نایل آید و چون تحقق سعادت حقیقی، تنها در عصر حضرت ولی عصر علیه السلام امکان پذیر است، انسان به یقین به اوج «کمال» خواهد رسید.

بر این اساس دولت اخلاقی امام مهدی علیه السلام احیای نفوس، بصیرت بخشی و تأمین معنویت، عقلانیت و عدالت را بر عهده دارد تا جامعه به سمت «تعالی و تکامل»، «تعادل» و «پیشرفت و رفاه» سوق داده شود.

دولت اخلاقی، کارآمدی و کارآیی خود را در همه شئون و ابعاد زندگی انسانی، بروز می دهد. در واقع اخلاق متعالی و تصحیح رابطه انسان با همه چیز، باعث تغییر و تکامل رفتار و طرز تلقی و باورهای او و استفاده درست و بهینه از همه چیز می شود. در دولت اخلاقی، همه چیز بر پایه معنویت و عقلانیت است و برآمد آن، سیاست اخلاقی، اقتصاد اخلاقی، فرهنگ اخلاقی و جامعه اخلاقی است. در نتیجه مردم خود خواهان و عامل عدالت، امنیت، پیشرفت مادی و معنوی، صلح، قسط و... خواهند بود؛ چون به رشد اخلاقی و عقلی و آزادی از قید و بندهای مادی و ظاهری دست می یازند. پس در طراحی آموزه (دکترین) مهدویت - براساس آموزه های دینی - باید روشن شود که مشکل و نیاز اصلی بشر چیست؟ آیا عدالت است یا امنیت، پیشرفت، صلح و...؟ اگر خواست اصلی او فراتر از اینها باشد - که هست - باید چه انگاره های را بیشتر مورد توجه قرار داد؟ پاسخ این نوشتار این است که کاستی اصلی زندگی بشر نبود معنویت و بصیرت است و اگر این دو حاصل شود (رشد اخلاقی و عقلی)؛ مشکلات دیگر به راحتی حل می شود.

در عصر ظهور و دوران حاضر، تنها «دولت اخلاقی» مورد نیاز و فایده بخش است؛ دولتی که کار ویژه اصلی آن تأمین کمال مطلوب انسانی

و رشد و بالندگی فضایل اخلاقی - در تمامی شئون زندگی - و فزونی خردورزی است. جامعه‌ای که به شدت دچار انحراف، فساد، حیرت و سرگردانی، پوچی و بی‌هدفی است و بیشتر اعضای آن، دارای فساد عقیده، عمل و اخلاق هستند؛ نیاز به دولتی دارد که در رأس آن انسان کامل قرار گرفته و در صدد تکمیل مکارم اخلاقی و از بین بردن آلودگی‌ها و فسادها و از بین بردن موانع خردورزی و اندیشه است تا بشر به کمال نهایی خود (عبادت و عبودیت) دست یازد.

روایات مختلف در این موضوع - به خصوص حدیث «اکمل به اخلاقهم» - دلالت بر اهمیت و محوریت اخلاق و کمال یابی واقعی و رشد و بالندگی معنوی و عقلانی انسان‌ها در دولت مهدوی دارد:

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«إذا قام قائمنا، وضع یدہ علی رؤوس العباد فجمع به عقولهم واکمل به اخلاقهم».^۱ «چون قائم ما قیام کند، دستش را بر سر بندگان می‌گذارد و عقول آنها را متمرکز ساخته و اخلاقشان را به کمال می‌رساند».

در روایت دیگری آمده است:

«إذا قام قائمنا وضع یدہ علی رؤوس العباد فجمع به عقولهم وکملت به احلامهم...»^۲؛ «وقتی قائم ما قیام کند، دست [عنایتش] را بر سر بندگان می‌نهد و بدین وسیله عقل آنها زیاد شده و فهمشان بالامی‌رود (کامل می‌گردد)».

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

۱. الخرائج والجرائع، ج ۲، ص ۸۴۱ ح ۷۱؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶، ح ۷۱؛ منتخب الاثر، ص ۴۸۲.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۵، ح ۱؛ اثبابة الهداة، ج ۳، ص ۴۹۵.

«... يملأ قلوب العباد عبادة و يسعهم عدله»^۱؛ «... دل‌های بندگان را پر از

عبادت می‌کند و عدلش فراگیر می‌شود».

همچنین: «... أن يصلح امة بعد فسادها»^۲؛ «او این امت را پس از آنکه تباه

[و فاسد] شده‌اند، اصلاح می‌کند».

و ده‌ها روایت دیگر که بر اساس آنها اصلاح مردم بعد از فساد اخلاقی آنان و تغییر بنیادین رفتارها، گفتارها و پندارهای غیر اخلاقی و آلوده آنها، مهم‌ترین و درخشان‌ترین اقدام دولت امام مهدی علیه السلام خواهد بود و این احیاء و اصلاح و نوسازی معنوی، مطلق و فراگیر است و پس از آن فساد و انحرافی وجود نخواهد داشت و زمین نورانی و پر از صفا و معنویت خواهد شد: «و تشرق الارض بنور ربها»^۳؛ «زمین با نور پروردگارش منور می‌شود».

و «ان قائمنا اذا قام اشرفت الارض بنور ربها واستغنى الناس»^۴؛ «چون

قائم ما قیام کند، زمین به نور پروردگارش روشن می‌گردد و مردم همگی بی‌نیاز شوند».

بر این اساس این دولت سعادت واقعی بشر و خیرات عمومی را تأمین می‌کند. رابطه انسان را با خدا تصحیح و انسان را به خودشناسی و خودسازی اخلاقی دعوت می‌کند.

۳. کتاب الغیبة، ص ۱۷۹؛ دلائل الامامة، ص ۲۵۹؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۴، ح ۲۴.

۴. کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۷۳؛ ینابیع المودة، ج ۲، ص ۵۳۸.

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۵، ح ۳۱؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۷۳؛ اعلام الوری، ص ۳۹۱.

۲. کتاب الغیبة، ص ۴۶۸؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۱؛ دلائل الامامة، ص ۲۶۰.

فصل دوم:
مهدویت و فرجام ستیزش
حقّ و باطل

پیش درآمد

یکی از انگاره‌های مهم در ادیان و مکاتب آسمانی - به خصوص دین اسلام - حضور دو نیرو و جبهه «خیر» و «شر» و «کفر» و «ایمان» در جامعه و منازعه و تضاد آنها است. در واقع اجتماع بشری، شاهد درگیری، جنگ و ستیزه‌جویی‌های مستمر و فرسایشی، بین دو گروه مطرح و برجسته بوده است؛ در یک سمت طرفداران و حامیان حق و خداخواهی قرار دارند و در جبهه دیگر، یاران و سرسپردگان باطل و شرارت صف کشیده‌اند. اهداف، انگیزه‌ها، برنامه‌ها و کارکردهای این دو گروه در بیشتر موارد، مخالف و ضد هم بوده و منافع و مقاصد مشترکی ندارند. کارگزاران و عوامل سازمان دهنده هر دو گروه نیز، دارای اعتقادات، باورها، دیدگاه‌ها و رفتارهای جداگانه و متضادی هستند؛ از این رو خصومت و دشمنی طولانی مدتی - فرهنگی، نظامی، فکری و... - با هم داشته و دارند. براساس این پیش فرض، این سؤال اصلی مطرح می‌شود که: «نهایت و فرجام این نزاع و کشمکش چیست؟» آنچه در این پژوهش مورد نظر است، پاسخ به این سؤال، براساس آیات قرآنی و روایاتی است که در تفسیر و تأویل این آیات نقل شده است. از آنجایی که بحث «حق و باطل» به صورت گسترده و با توجه به ابعاد مختلف آن، در قرآن مطرح شده است؛ در اینجا تنها به بعضی از زوایای آن پرداخته خواهد شد.

از مجموع آیات قرآنی و تفاسیر و روایات، بر می آید که نزاع حق و باطل، همیشگی و پایان ناپذیر نیست؛ بلکه در برهه ای از زمان، باید به فرجام خاصی برسد و تاریخ با غلبه یکی از دو طرف، به نقطه اوج خود نزدیک شود. این نوشتار، عهده دار تبیین این نقطه اوج و فرجام پایانی نزاع و ستیزش حق و باطل است.

گفتنی است که علاوه بر ادیان آسمانی، برخی از اندیشمندان و متفکران نیز، به بحث نزاع و ستیزش در میان انسان‌ها پرداخته و سرانجامی برای آن تصور کرده‌اند. ابتدا به دیدگاه چند تن از این افراد اشاره می‌شود؛ آن گاه دیدگاه قرآن در این زمینه بیان می‌شود.

ستیزه‌جویی‌های سیاسی و اجتماعی

در طول حیات سیاسی - اجتماعی بشر، همواره پیچیدگی‌ها، شکاف‌ها و تعارضاتی در جوامع وجود داشته و براساس آن، گروه بندی‌ها و نیروهای متعارض و ستیزه‌گری پدیدار شده است. شناخت تعارضات و شکاف‌های جامعه، در بررسی و تحلیل رویدادها و حوادث، نقش مهمی دارد و منجر به فهم و شناخت نیروهای اجتماعی مؤثر در اجتماع می‌شود. نیروها و گروه‌های اجتماعی، به صورت تصادفی پیدا نمی‌شوند؛ بلکه مبتنی بر علایق گوناگونی در درون جامعه هستند. چنین علایقی معمولاً در حول شکاف‌های اجتماعی شکل می‌گیرند. برخی از جامعه‌شناسان به جای شکاف، از تعارض و تضاد اجتماعی سخن گفته‌اند. به نظر می‌رسد تعارضات و تضادهای اجتماعی، مفهومی گسترده‌تر و انتزاعی‌تر از مفهوم شکاف‌های اجتماعی داشته باشند... زندگی سیاسی به شیوه‌های گوناگون، تحت تأثیر شکاف‌های

اجتماعی و نحوه صورت بندی آن شکافها قرار می‌گیرد.^۱ این تعارضات و شکافها، می‌تواند به صورت‌های مختلفی - مانند شکاف‌های مذهبی و فرقه‌ای، شکاف میان دین و دولت، شکاف‌های قومی، زبانی، نژادی و... - بروز کند و طولانی یا کوتاه مدت باشد. در بعد گسترده تر و جهانی تر موضوع، می‌توان به ستیزش و تضادهای تمدنی، دینی و فرهنگی اشاره کرد. این نوع شکافها، معمولاً دارای پیشینه طولانی بوده و مناطق مختلف جهان را تحت پوشش قرار می‌دهد و منجر به نزاعها و درگیری‌های گسترده و مستمر می‌شود. این انگاره مورد توجه برخی از متفکران و دانشمندان قرار گرفته و آنان براساس آن وضعیت زندگی بشر را در گذشته و حال و آینده، ترسیم و تصویر کرده‌اند. در اینجا به دیدگاه چند تن از آنان اشاره می‌شود:

۱. کانت و نزاع خیر و شر

دیدگاه کانت شرح مقابله خیر و شر در وجود انسان و بروز آثار این دو انگیزه در رفتار اجتماعی او و امید به پیروزی نهایی خیر بر شر در وجود انسان و در افعال او است.

به نظر وی، جهان از مبدأ خیر آغاز گردید؛ اما از همان آغاز با لغزش انسان، شر وارد طبیعت او شد؛ با این وصف حرکت تاریخ رو به بهبود و اصلاح است. حاکمیت شر به صورت مقابله و تضاد دو اصل خیر و شر، در قالب فضایل و رذایل اخلاقی، در وجود انسان استمرار می‌یابد. از نظر وی اسوه این مقابله، تضاد میان حضرت عیسی و مخالفان او است که نمود فیزیکی و جسمانی آن، به شکنجه و اعدام (!) آن حضرت انجامید.

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک: جامعه‌شناسی سیاسی (نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی)، ص ۹۹ و ۱۰۰.

غلبه خیر بر شر - که مطلوب کانت است - به عنوان برقراری حکومت الهی بر زمین است. زندگی خردمندانه انسان عبارت است از: جنگ او علیه شرور و رذایل تا از اسارت گناه آلودگی آزاد گردد. این سخت ترین جنگ انسان، علیه شرارت و ستمگری است...^۱

۲. آگوستین و نزاع شهر خدا و شهر زمین

از دیدگاه سن آگوستین، سیر تاریخ به مثابه جدال و کشاکش دو جامعه - مدینه الهی (شهر خدا) و مدینه زمینی (شهر آدمیان) - است. آنچه که به این مبارزه و کشاکش معنا می بخشد، ایمان و اطمینان خاطری است که از طریق وحی و ایمان نسبت به پیروزی های مدینه الهی حاصله می گردد. به نظر او غایت تاریخ، فراتر از تاریخ است و غرض مشیت الهی، معطوف به نجات و رستگاری است؛ نه سیر و جریان رویدادهای دنیوی.

هنگامی که آگوستین قدیس، مشغول نوشتن درباره شهر خدا بود، گوت ها، رم (شهر آدمیان) را غارت کردند. بنابراین فلسفه او نوید برای روزهای خوش تر حیات بود. او می گفت: شهر خدا، الگوی ابدی شهر فانی انسان ها است. ملکوت آسمان، همیشه پا برجا است.

به نظر وی پیکار سیاسی در کائئات، نه در میان این دو دولت؛ بلکه میان مدینه الهی (جامعه آسمانی) و مدینه زمینی (جامعه زمینی) است. جامعه آسمانی، نماینده خدا پرستی و جامعه زمینی، نماینده خودپرستی است. جامعه آسمانی، از پاکان و برگزیدگان خدا فراهم می آید و ابدی است و حال آنکه جامعه زمینی، خاص گناه کاران است و گذرا است. این دوگانگی در نهاد آدمیزادگان نیز هست و در آن، دو نیروی نیکی و بدی، پیوسته با یکدیگر در

۱. نگارنده، *آینده جهان* (دولت و سیاست در اندیشه مهدویت)، ص ۲۱۴-۲۱۸؛ به نقل

از: ایمانوئل کانت، *دین در محدوده عقل تنها*، ترجمه منوچهر صانعی، ص ۳۰ و ۳۳.

کشاکشند. در نهایت این مدینه الهی و جامعه آسمانی است که به پیروزی نهایی می‌رسد.^۱

۳. هانتینگتون و نزاع تمدن‌ها

هانتینگتون پایان جنگ سرد را، سرآغاز دوران جدید «برخورد تمدن‌ها» می‌انگارد. در فرضیه او: نقطه اصلی، برخورد در این جهان - که رنگ ایدئولوژیکی دارد و نه بوی اقتصادی - شکاف‌های عمیق میان افراد بشر بوده و به اصطلاح «نقطه جوش» برخوردها، دارای ماهیت فرهنگی خواهد بود و بس. دولت - ملت‌ها، نیرومندترین بازیگران در عرصه جهان باقی خواهند ماند؛ لیکن درگیری‌های اصلی در صحنه سیاست جهانی، میان ملت‌ها و گروه‌هایی با تمدن‌های مختلف روی خواهد داد. «نزاع و برخورد» تمدن‌ها، بالمآل بر سیاست جهانی سایه خواهد افکند. خطوط و گسل (شکاف‌ها) میان تمدن‌ها، در آینده خاکریز نبرد خواهد بود. برخورد تمدن‌ها، آخرین مرحله از سیر تکاملی چالش در جهان نو را ترسیم خواهد کرد.

در حقیقت، نوبت به جنگ تمدن‌ها رسیده است؛ آن هم جنگ اسلام با غرب!! به نظر وی اختلاف تمدن‌ها اساسی است و خود آگاهی تمدنی در حال افزایش است. وی تمدن‌های زنده جهان را به هفت یا هشت تمدن بزرگ (غربی، ژاپنی، اسلامی، هندو، کنفوسیوسی، ارتدوکس و...) تقسیم می‌کند. تجدید حیات مذهبی، وسیله‌ای برای پر کردن خلأ هویت در حال رشد است و رفتار منافقانه غرب، موجب رشد خودآگاهی تمدنی (دیگران) شده است. بر این اساس ویژگی‌ها و اختلافات فرهنگی، تغییر ناپذیرند...

۱. ر.ک: حمید عنایت، بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، ص ۱۳۵؛ پل ادوراردز، فلسفه تاریخ،

ص ۱۷؛ هنری توماس، بزرگان فلسفه، ص ۷۸.

خطوط گسل موجود بین تمدن‌ها، امروز جایگزین مرزهای سیاسی وایدئولوژیک دوران جنگ سرد شده است و این خطوط جرقه‌های ایجاد بحران و خونریزی‌اند. خصومت ۱۴۰۰ ساله اسلام و غرب در حال افزایش است و روابط میان دو تمدن اسلام و غرب، آبستن بروز حوادثی خونین می‌شود. بدین ترتیب، «پارادایم، برخورد تمدنی»، دیگر مسائل جهانی را تحت شعاع قرار می‌دهد و در عصر نو، صف‌آرایی‌های تازه ای بر محور تمدن‌ها، شکل می‌گیرد. سرانجام نیز تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی، در کنار هم، رویاروی تمدن غرب قرار می‌گیرند. در واقع درگیری‌های تمدنی، آخرین مرحله تکامل درگیری در جهان نو است.^۱

۴. رامونه و انواع درگیری‌ها و تهدیدها

به نظر اگناسیو رامونه، جهان پیچیده تر و خطرناک تر از گذشته شده است. انسان با مشاهده فزونی نیروهای هرج و مرج و ناهنجاری‌ها به دستپاچی می‌افتد. با اینکه همه چیز به یکدیگر وابسته و منسجم است، در عین حال همه چیز با یکدیگر در تنازع و درگیری است. بشر امروزی شاهد گسیختگی، شکست و بازسازی کلی نیروهای ژئواستراتژیک و اشکال اجتماعی و عوامل اقتصادی و ساختار فرهنگی است. در نظام نوین جهانی احساس خطر و هرج و مرج، جای امیدهای بزرگ را می‌گیرد. در آستانه سومین هزاره، هر کس می‌تواند تصور کند که عدم ثبات، تنها مسئله حتمی است و نوعی نحوست جهانی، در جوئی از یأس و شکوه عمومی، به همه جا راه می‌یابد.

از نظر ژئوپولتیک، جهان دچار هرج و مرج عظیمی است: از یک سو افزایش منطقه بندی‌های اقتصادی (اروپای متحد و...) و از سوی دیگر

۱. نظریه برخورد تمدن‌ها، هانتگیتون و متقدانش، ص ۲۲ و ۲۳ و ۴۵.

احیای ملی‌گرایی، توسعه‌انگریزم، تقسیم‌کشورها و اقلیت‌هایی که طالب استقلال هستند. در حقیقت، جوانه‌های تازه‌ای از ملی‌گرایی، مذهب‌گرایی، قومی‌گرایی و... با تمام قدرت، رشد کرده و با برنامه اتحاد جهانی (نظم تک قطبی) مخالفت می‌کنند. در این روزها، تکیه این نیروهای تاریخی - که مدت‌های مدیدی به جهت وحشت‌ناک مانده بود - همچون طوفانی سهمناک به حرکت درآمده‌اند. سازمان ملل نیز، آمادگی رویارویی با خشونت‌های تازه را ندارد...!

۵. اسلام و نزاع حق و باطل

این چند دیدگاه و سایر نظرات، به روشنی خبر از نزاع و درگیری‌های مستمر و سرنوشت‌ساز در تاریخ بشر می‌دهند و هر چند صحت و درستی بعضی از آنها، محل تردید و ابهام است، با این حال گوشه‌ای از واقعیت‌های زندگی بشری را به تصویر می‌کشند. اما کامل‌ترین و دقیق‌ترین دیدگاه درباره‌ی نزاع و ستیزه‌جویی در میان بشر، مربوط به دین اسلام و آموزه‌های وحیانی آن (تضاد حق و باطل) است.

از دیدگاه اسلام، تاریخ صحنه‌ی حضور و نزاع دو گروه حق و باطل و دو ایده‌ی سلطه‌گرایی و حق‌گرایی است؛ یعنی، عرصه‌ی پویاها و کوشش‌های حق پرستان و باطل‌گرایان برای رسیدن به آرمان‌ها و اهداف خود. برخی از انسان‌ها در صحنه‌ی جامعه، طرفدار و پیرو حق و عده‌ای دیگر به دنبال و مطیع باطل هستند. برخی از آنان، راه حق و خیر و خوبی را می‌روند که راه پیامبران و صالحان است و عده‌ای دیگر، راه شیطان را می‌پیمایند و به دعوت رسولان الهی، کفر می‌ورزند و با آنان مخالفت می‌کنند. حق خواهان،

درصدد گسترش فضایل اخلاقی، تحقق عدالت، ایمان به خدا، عبادت و عبودیت حقّ و دوری از زر و زور و تزویر هستند؛ ولی باطل گرایان به دنبال ثروت اندوزی، ظلم و ستمگری، کفر، فسادگری، تباهی، عدالت گریزی، شهوت پرستی و... می‌باشند.

در رأس گروه حق، پیامبران و جانشینان آنان و اولیای الهی و در رأس گروه باطل، شیطان، فراعنه، جباران و امپراتوران قرار داشته و دارند و به جهت تضادّ منافی که دارند، همواره در حال ستیزه‌جویی، نبرد و نزاع با هم هستند. قبل از تحلیل و بررسی تضادّ حقّ و باطل، ابتدا باید شناختی اجمالی از حقّ و باطل به دست آورد و معنا و ملاک آن را از قرآن استخراج کرد.

نزاع حق و باطل

یک. حق و باطل در قرآن

قرآن، با عنایت بلیغی، مسئله «حق و باطل» را مطرح می‌کند، لفظ «حق» با تمام مشتقات آن ۲۸۷ بار و لفظ «باطل»، ۳۵ بار در قرآن آمده است.

حق در لغت به معنای نقطه مقابل و نقیض باطل است. معانی و مشتقات آن در قرآن عبارت است از:

۱. ثابت شدن و واجب شدن: «فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ»؛ «جمعی را هدایت کرده و جمعی [که شایستگی نداشته‌اند] گمراهی بر آنها ثابت و مسلم شده است».
۲. شایسته بودن و سزاوار بودن: «وَأَذِنْتُ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ»؛ «تسلیم فرمان پروردگارش شد و چنین باشد».
۳. مستوجب شدن و مرتکب شدن: «فَإِنْ عُرِّعَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا

۱. اعراف (۷)، آیه ۳۰.

۲. انشقاق (۸۴)، آیه ۲.

فَأَخْرَانِ يَوْمَانِ مَقَامَهُمَا...»^۱؛ «اگر بر احوال آن دو شاهد، اطلاعی حاصل شد که مستوجب گناهی شده‌اند، و دو شاهد دیگر که حق باشند، به جای آنها قیام کنند».

۴. ثابت و مستقر کردن، آشکار ساختن: ﴿... وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ﴾^۲؛ «خداوند می‌خواهد حق را با کلمات خود تقویت و مستقر کند و ریشه کافران را قطع نماید».

۵. نام یا صفت خداوند متعال (به صورت اسم): ﴿فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ...﴾^۳؛ «آن است خداوند، پروردگار حق شما»؛ خداوند از آن جهت حق است که ربوبیت و عبادت او ثابت و حق است.

۶. حق در مقابل باطل و ذوالحق: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ...﴾^۴؛ «این به خاطر آن است که خداوند حق است و آنچه را غیر از او می‌خوانند، باطل است».

۷. امر واجب، ثابت و لازم: ﴿إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾^۵؛ «اگر وصیت کند برای پدر و مادر و به مقدار متعارف این کار بایسته و سزاوار پرهیزگاران است».

۱. مائده (۵)، آیه ۱۰۷.

۲. انفال (۸)، آیه ۷.

۳. یونس (۱۰)، آیه ۳۲.

۴. حج (۲۲)، آیه ۶۲.

۵. بقره (۲)، آیه ۱۸۰.

۸. قرآن: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ...﴾^۱ «هنگامی که حق (قرآن) از نزد ما برای آنها آمد، گفتند: چرا مثل همان چیزی که به موسی داده شد، به این پیامبر داده نشد».

۹. دین اسلام: ﴿لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ...﴾^۲؛ «تا حق (اسلام) را تثبیت کند و باطل را از میان بردارد».

۱۰. درست و راست: ﴿وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾^۳؛ «وعدۀ خداوند، حق (درست) است و کیست که در گفتار و وعده‌هایش، از خدا صادق‌تر باشد».

۱۱. جرم، استحقاق و سزاوار بودن: ﴿وَيَقْتُلُونَ النَّبِيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾^۴؛ «پیامبران را به ناحق می‌کشتند...».

۱۲. حق محض و عدالت خالص: ﴿وَجِيءَ بِالنَّبِيِّنَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ﴾^۵؛ «... پیامبران و گواهان را حاضر می‌سازند و میان آنها به حق داوری می‌شود».

۱۳. سخن راست، حقیقت و راستی: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾^۶؛ «ای اهل کتاب: در دین خود، غلو

۱. قصص (۲۸)، آیه ۴۸.

۲. انفال (۸)، آیه ۸.

۳. نساء (۴)، آیه ۱۲۲.

۴. بقره (۲)، آیه ۶۱.

۵. زمر (۳۹)، آیه ۶۹.

۶. نساء (۴)، آیه ۱۷۱.

(و زیاده روی) نکنید و درباره خدا، غیر از حق (حقیقت) نگوید».

۱۴. به صورت اسم تفضیل (احق) به معنای شایسته‌تر و سزاوارتر: ﴿...

وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ...﴾^۱؛ «و همسرانشان برای بازگرداندن آنها در این مدت، [از دیگران] سزاوارترند» و...^۲.

۱-۱. معانی حق و باطل

«حق» در لغت، به معنای نقطه مقابل و نقیض «باطل» است. در لغت نامه دهخدا، معانی متعددی برای واژه حق، ذکر شده است؛ مانند: راست کردن سخن، درست کردن وعده، یقین نمودن، ثبات شدن، غلبه کردن به حق، موجود ثابت و نامی از اسامی خداوند متعال.^۳

در فرهنگ المنجد نیز، معانی ذیل برای «حق» به کار رفته است: ضد باطل، عدل، مال و ملک، حظ و نصیب، موجود ثابت، امر مقضی، خرم و سزاوار.^۴ گاهی معادل آن در زبان فارسی «هستی پایدار» به کار برده می‌شود؛ یعنی، هر چیزی که از ثبات و پایداری بهره‌مندی باشد، حق است.^۵ در معنای عربی آن نیز، ثبوت و تحقق نهفته است؛ وقتی می‌گوییم چیزی تحقق دارد؛ یعنی، ثبوت دارد.^۶

۱. بقره (۲۲)، آیه ۲۲۸.

۲. ر.ک: بهاء‌الدین خرمشاهی، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ج ۱، ص ۹۴۹ و ۹۵۰؛ و نیز: مجمع‌البیان (ذیل آیات)؛ لسان‌العرب.

۳. علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ج ۶، ص ۹۱۴۲.

۴. یونیس معلوف، المنجد فی اللغة، ص ۱۴۴.

۵. ر.ک: عبدالله جوادی آملی، فلسفه حقوق بشر، ص ۷۴.

۶. ر.ک: محمد تقی مصباح یزدی، نظریه حقوقی اسلام، ص ۲۰.

۷. ر.ک: مجله معرفت، ش ۷۰، ص ۸۳.

راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید: اصل حق به معنای مطابقت و موافقت است.^۱ به نظر صاحب تاج العروس «حق»؛ یعنی «ضد باطل»، صدق و وجود ثابت و...^۲

از مجموع این معانی می‌توان به ثبوت، درستی، پایداری و اصیل بودن «حق» پی برد. مقابل آن، می‌توان به معانی باطل اشاره کرد. صاحب مفردات درباره معنای لغوی «باطل» می‌گوید: «باطل چیزی است که در مقام فحص، ثبات ندارد و در فعل و قول هر دو به کار می‌رود».^۳

صاحب اقرب الموارد می‌گوید: «باطل، مقابل حق است و آن را فاسد و بی اثر و ضایع می‌سازد». به نظر صاحب قاموس قرآن نیز باطل آن است که در قضاوت عمومی، مضمحل می‌شود و بشر در عین ابتلا به باطل، به ضرر و ناحق بودن آن حکم می‌کند».^۴

در هر حال «حق» چیز پایداری است که به خاطر داشتن واقعیت، از اتقان، استواری، بقا و پایداری خاصی برخوردار است و «باطل» چیز لرزان و ناپایداری است که به خاطر فقدان واقعیت، گذرا بوده و مکث و بقای آن، کوتاه و بسیار محدود است. روی این اساس، درباره این دو گفته شده است: «للحق دولة و للباطل جولة». حق از طریق «تداول» و دست به دست گشتن، پایدار است و باطل فقط نمایشی زودگذر دارد.

صاحب مقایس اللغة، درباره لفظ «حق» می‌گوید: «له اصل و احد يدل

۱. المفردات فی الفاظ القرآن، ص ۱۲۹.

۲. تاج العروس، ج ۱، ص ۴۳۲.

۳. اقرب الموارد، ج ۱، ص ۸۸.

۴. قاموس قرآن، ج ۱، ص ۲۳۰؛ ر.ک: مجله معرفت، شماره ۳۹، ص ۳۸.

علی احکام الشیء و صحّة و هو نقيض الباطل ثم يرجع اليه كل فرع بجودة الاستخراج^۱؛ یعنی، لفظ حق، ضدّ باطل است و یک ریشه - که حاکی از اتقان و پایداری شیء است - بیش ندارد و تمام معانی به ظاهر مختلف آن، با دقت به همین یک معنا بر می‌گردد. آن گاه در معنای باطل می‌نویسد: «باطل یک معنا بیش ندارد و آن بی‌واقعیتی است که ملازم با ناپایداری و کوتاهی مکث و بقای آن است (هو ذهاب الشیء و قلة مکثه و لبثه)».

اگر به یک شیء حقیقت دار، «حقّ» و به بی حقیقت «باطل» می‌گویند، به خاطر واقعیت داری حقّ است که موجب اتقان و استحکام و پایداری آن می‌گردد و به خاطر بی حقیقتی باطل است که طبعاً ناپایدار بوده و مکث و بقایی نخواهد داشت. از مجموعه سخنان مؤلف «مقایس» و فرهنگ نویسان دیگر، استفاده می‌شود که: «هر چیزی که به گونه ای با واقعیت (که نتیجه آن استحکام اتقان، دوام و استمرار است) توأم باشد، «حقّ» خواهد بود و در برابر آن، «باطل» است که بر اثر فقدان واقعیت، پس از نمایش کوتاهی، نابود و سپری می‌گردد».^۲

قرآن، جریان هستی را بر اساس «حقّ» می‌داند و «آن» را اصیل معرفی می‌کند و در مقابل، هرچند «باطل» را نفی نمی‌کند؛ اما آن را اصیل نمی‌داند؛ از این رو با تاریخ خوشبین است و برای انسان، اصالت قائل است. به تعبیر قرآن، انسان حنیف و حقّ گرا است؛ یعنی، در او میل به کمال و خیر و حقّ بالفطره وجود دارد. در عین حال از آزادی و اختیار نیز برخوردار است (یعنی مجبور نیست). لذا ممکن است از مسیر خود منحرف شود و حقّ

۱. مقایس اللغة، ج ۲، ص ۱۵.

۲. جعفر سبحانی، تفسیر منشور جاوید، ج ۳، ص ۶۲.

کشی کند، ظلم و ستم نماید و دروغ بگوید! در این صورت قرآن اینها را به عنوان جریان‌های موقت می‌پذیرد. پس در این بینش باطل، امری نسبی و تبعی است و به عنوان نمود و امری طفیلی مطرح می‌شود. وقتی ظلم پیدا می‌شود، ستمگر حسّ ملکوتی و خدایی خود را در مسیر غیر خدایی (شیطانی) ارضا می‌کند. بطلان و شرّ از نوعی تغییر مسیر پیدا می‌شود که لازمه مرتبه وجودی انسان، یعنی مختار و آزاد بودن او است.^۱

علامه طباطبایی می‌نویسد: «حقّ نقطه مقابل «باطل» است و آن عبارت از حقیقتی است که در خارج موجود است و از این نظر که وجود خارجی دارد، آن را حقّ می‌گویند (مانند زمین و آسمان و...). همچنین هر چیز که در حدّ خود ثبوتی دارد، حقّ نامیده می‌شود. حقّ مالی و سایر حقوق اجتماعی همه از این نوع‌اند؛ زیرا از نظر اجتماع، امر ثابتی شمرده می‌شوند».^۲

«همچنین به خبری می‌گویند که در خارج مصداق داشته باشد؛ چنان که به لحاظ مطابقت داشتنش با خارج، به آن کلمه صدق اطلاق می‌کنند. بنابراین استعمال «حق» در مورد اعیان خارجی به این ملاحظه است که خبر دادن آنها حقّ است».^۳

همین طور «عبارت است از رأی و اعتقادی که ملازم با رشد و مطابق با واقع باشد و این همان حکمت است. چون حکمت عبارت است از رأی و عقیده‌ای که در صدقش محکم باشد و کذبی مخلوط به آن نباشد و فایده‌اش هم محکم باشد».^۴

۱. ر.ک: فرهنگ واژه‌های انقلاب اسلامی، ص ۳۲۴.

۲. المیزان، ج ۱، ص ۳۰۴.

۳. نعمان، ج ۳، ص ۱۰.

۴. همان، ج ۱۹، ص ۵۴۷.

۱-۲. آیات قرآنی

آیاتی چند در قرآن، مسئله «حق و باطل»، نزاع و درگیری این دو و یاری خدا از حق و از بین رفتن و نابودی باطل را مطرح کرده که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱. ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ آيَاتٍ لَأَتَّخِذْنَاهُمْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ﴾؛

«و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است، به بازیچه نیافریدیم. اگر می‌خواستیم بازیچه‌ای بگیریم، قطعاً آن را از پیش خود اختیار می‌کردیم؛ بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم. پس آن را در هم می‌شکند و به ناگاه آن نابود می‌گردد. وای بر شما از آنچه وصف می‌کنید.» از این آیه می‌توان برداشت‌های مختلفی داشت؛ از جمله:

الف. در اینجا سخن از ظهور مطلق حق و نابودی نهایی و کامل باطل است. باطل ممکن است، مدت کوتاهی جلوه‌گری کند؛ ولی بالأخره عمر آن تمام گشته و خاموش می‌شود.

ب. حق همانند درخت ریشه دار و پربراری است که طوفان‌ها و تندبادهای سهمگین نیز نمی‌تواند آن را از جا بکند.

ج. باطل همانند درخت بی ریشه‌ای است که از زمین کنده شده و هیچ رشد و نمو و ثمره‌ای ندارد و از ثبات و قرار محروم است.

د. حق بعد از آنکه، مدتی به وسیله باطل پوشانده شد، وقتی به جنگ باطل می‌آید، کوبنده و بنیان کن می‌آید و باطل را خرد و خمیر می‌کند و به دور می‌افکند.

و. وعده پیروزی نهایی برای حق و نابودی برای باطل است.
۲. «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدْنَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ... يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ»؛^۱ «از آسمان آبی فرو فرستاد. پس رودخانه‌هایی به اندازه گنجایش خودشان روان شدند وسیل، کفی بلند روی خود برداشت و از آنچه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی، در آتش می‌گذارند، هم نظیر آن کفی بر می‌آید. خداوند، حق و باطل را چنین مثل می‌زند. اما کف بیرون افتاده از میان می‌رود؛ ولی آنچه به مردم سود می‌رساند، در زمین [باقی] می‌ماند، خداوند مثل‌ها را چنین می‌زند.»
از این آیه، مطالب زیر را می‌توان برداشت کرد:

الف. حق، همچون آب و فلزاتی است که واقعیت دارد و باقی می‌ماند.
ب. باطل همچون کف‌های روی آب است که محکوم به نابودی و اضمحلال است.

ج. حق همچون آب و فلزات، مفید، سودمند و با ثبات است.
د. باطل، همچون کف‌هایی است که گرچه پر سر و صدا است؛ ولی توخالی، بی‌ریشه، بی‌فایده و از بین رفتنی است.
هـ. در جریان حق و باطل، این حق است که بر باطل چیره می‌شود و آن را از بین می‌برد؛ همان‌طور که آب و فلزات، موجب نابودی کف‌ها می‌شود».

و. کف، روی آب رامی‌گیرد و می‌پوشاند؛ به طوری که مانند کف خروشان دیده می‌شود که در حرکت است... باطل نیز چنین است که بر نیروی حق سوار می‌شود و روی آن را می‌پوشاند، به طوری که اگر کسی

ظاهر جامعه را ببیند و به اعماق آن نظر نیندازد، همان قلّه‌های شامخ و افراد چشم پرکن را می‌بیند!

ز. باطل به طفیلی «حق» پیدا می‌شود و با نیروی حق حرکت می‌کند؛ یعنی، نیرو مال خودش نیست؛ بلکه اصالتاً مال حق است و باطل با نیروی حق حرکت می‌کند.

۳. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾^۱؛ «این بدان سبب است که خداوند خود حق است و آنچه به جای او می‌خوانند، آن باطل است و این خداوند است که والا و بزرگ است».

براساس این آیه، خداوند حق مطلق است و معبودهای دروغین، باطل محض هستند. در واقع به جز خدا، همه چیز باطل و بی واقعیت است.

۴. ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾^۲؛ «بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل نابود شدنی است».

روشن ترین مصداق حق و باطل، پرستش حق و نابودی پرستش «معبودهای باطل و پوچ» است. در این صورت، پرستش او به همین جهت، حق خواهد بود. در مقابل چون معبودهای دروغین فاقد هر نوع کمال‌اند، قهراً پرستش آنها نیز به جهت فقدان ملاک باطل و پوچ خواهد بود. نظیر این آیه است دو آیه دیگر قرآن که می‌فرماید:

الف. ﴿لِيُحِقَّ الْحَقُّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾^۳؛ «تا حق را

۱. حج (۲۲)، آیه ۶۲.

۲. اسراء (۷)، آیه ۸۱.

۳. انفال (۸)، آیه ۸.

ثابت و باطل را نابود گرداند؛ هر چند بزهکاران خوش نداشته باشند».

ب. ﴿ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ ﴾^۱؛ «بگو: حق آمد و (دیگر) باطل از سر نمی‌گیرد و بر نمی‌گردد».^۲

۵. ﴿ رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا... بِمَا أَوْتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلِ ﴾^۳؛ «می‌گویند: پروردگارا! چرا رسولی به سوی ما نفرستادی تا از احکام تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟ پس چون حق از جانب ما بر ایشان آمد، گفتند: چرا نظیر آنچه به موسی داده شد، به او داده نشده است؟! آیا به آنچه قبلاً به موسی داده شد، کفر نورزیدند؟»

در اینجا نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مصداق «حق» معرفی شده است؛ امری که همواره، با مخالفت و انکار کافران و مشرکان رو به رو بود.

۶ ﴿ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴾^۴؛ «او کسی است که پیامبرش را با هدایت دین درست فرستاد تا آن را بر هرچه دین است، پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند».

براساس این آیه، خداوند اراده فرموده که دین حق را بر همه ادیان و مکاتب برتری دهد و به رغم مخالفت و کراهت مشرکان و دشمنان، حاکمیت و گسترش آن را تضمین نماید.

۱. سبأ (۳۴)، آیه ۳۳.

۲. برای مطالعه در این زمینه ر.ک: مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۹۷؛ تفسیر فخر رازی، ج ۵، ص ۵۴۴؛ تفسیر منشور جاوید، ج ۳، ص ۷۱ و ۷۲.

۳. قصص (۲۸)، آیه ۴۷ و ۴۸.

۴. توبه (۹)، آیه ۳۳.

با توجه به این آیات و سایر آیات قرآن، ویژگی‌های «حق و باطل» را چنین می‌توان برشمرد:

۱. بارزترین ویژگی حق و باطل، استواری، ماندگاری و پایداری حق و فرسودگی، ناپایداری و تزلزل باطل است. حق به جهت داشتن واقعیت، جاودانی و باطل به جهت پیراستگی از حقیقت، موقتی و خودنمایی آن زایل شدنی است.

۲. باطل، ظاهری فریبنده و توخالی دارد و در عین حال، خودخواه و بلند پرواز و استکباری است؛ ولی حق از هر نوع فریبندگی و تظاهر توخالی، دور بوده از تکبر و بلند پروازی پیراسته است.

۳. بین حق و باطل، تعارض و درگیری هست و گاهی این مبارزه، به صورت مبارزه ایمان و کفر در می‌آید. ایمان به خدا و روز رستاخیز، مایه حیات اجتماعی است و در پرتو آن، عدالت اجتماعی، نیز زنده می‌گردد و عواطف انسانی تجلی خاص می‌یابد.

۴. افکار شیطانی و آرای باطل، تا مدتی آفتاب حق را بسان ابرهای تیره بهاری، می‌پوشانند؛ ولی این پرده پوشی، همیشگی نیست و روزی از بین خواهد رفت.

۵. باطل بی خاصیت و بی فایده است؛ ولی حق، منبع انواع خیرات، برکات و فضایل است.

۶. باطل به شکل‌های گوناگون و چهره‌های مختلف، در صحنه‌های متعدد، خودنمایی می‌کند. البته در تاریخ، خصلت‌ها و شیوه‌های زشتی برای باطل و طرفداران آن بر شمرده شده است؛ از جمله: استکبار گری، برتری جویی (علو)، استبعاد (و به اسارت کشیدن توده‌ها)، استضعاف (و بهره‌کشی از دیگران)، طاغوت و ارتجاع طلبی، اسراف کاری، فساد و ولنگاری، اتراف

(و کام جویی)، انکار حق، انحصار گری، استبداد به رأی، تفرقه افکنی، تظاهر به دینداری، تحمیق و تطمیع، ادعاهای پوچ و... .

۷. پرتو ناپایدار باطل، از فروغ جاودانه حق است و باطل حتی در خودنمایی موقت خود، مدیون حق است و تا از حیث «حق» بهره نگیرد، نمی‌تواند خود را «حق» جا بزند. بر این اساس باطل، همواره از بازار آشفته و محیط‌های هرج و مرج استفاده کرده و خود را نشان می‌دهد.^۱

دو. تضاد و ستیزش حق و باطل

بین دو گروه و جبهه حق و باطل، همواره نزاع و درگیری وجود دارد و در واقع تضاد و کشمکش آنها، تاریخ را به حرکت در آورده و انسان‌ها را به مقصد و مبدأ خود رهنمون می‌شود. ائمه «نور» و «نار»، «پیامبران» و «جباران»، «رهبران حقیقی» و «دروغین»، «هدایت گران به سوی فرمان‌ها و تعالیم خدا و بهشت سعادت و فلاح و نجات و اغواگران به سوی شقاوت و اسارت و خفت و عذاب و دوزخ»، «حزب‌اله» و «جنود شیطان» و... با هم ستیزش و تقابل مستمر و طولانی مدتی دارند. در واقع «هدایت و ضلالت»، «عدل و ظلم»، «آزادی و استبداد»، «توحید و شرک»، «اصلاح و فساد»، «سازندگی و ویرانگری»، «خودپرستی و خدا پرستی»، «علم و جهل»، «فرهنگ و بی‌فرهنگی»، «ارزش‌های حقیقی و ضد ارزش‌ها»، «تخلّق به اخلاق الهی یا ابلیسی»، «تکامل یا انحطاط» «نور و ظلمت»، «کفر و ایمان» و... در برابر هم قرار دارند.^۲ پیامبران همواره مخالف خود را با

۱. ر.ک: تفسیر منشور جاوید، ج ۳، ص ۸۲-۸۸؛ ظهور و سقوط تمدن‌ها از دیدگاه قرآن، صص ۱۶۴-۱۷۱.

۲. ظهور و سقوط جامعه‌ها و تمدن‌ها از دیدگاه قرآن، ص ۱۳۵.

اقدامات و برنامه‌های مستکبران و سردمداران زرو زور و تزویر اعلام کرده و منافع نامشروع و باطل آنها را به چالش کشیده‌اند. دعوت اصلی آنان به تحقق عبودیت، خداپرستی، عدالت و معنویت بوده که با منافع سرشار و دنیوی باطل گرایان تعارض داشته است. باور داران و ایمان آورندگان به رسولان الهی نیز عموماً افراد، تهی دست و تحت ستم جامعه بوده‌اند که از اطاعت سردمداران کفر و باطل، سرپیچی کرده و به طریق حق و ظلم ستیزی گام نهاده‌اند. همه این عوامل، موجب واکنش شدید جبهه باطل بوده و درگیری و نزاع همیشگی آنان با گروه حق و خداپرست را به وجود آورده است.

چنان که در آیات پیشین گذشت، قرآن کریم تضاد و مبارزه را در مناسبات جوامع بشری مطرح کرده (همان گونه که از تضاد میان آدم و شیطان و تضاد در عالم طبیعت نام برده است) و از آن گاهی به عنوان مبارزه ایمان و کفر و گاهی به عنوان مبارزه حق و باطل یاد می‌کند. البته در این میان جمعی به سوی حق و گروهی به سوی باطل کشیده می‌شوند و بسیاری از درگیری‌ها و جنگ‌ها، در اثر تضاد میان این دو گروه حق و باطل، رخ داده که گاهی به پیروزی حق و گاهی به پیروزی باطل انجامیده است. البته با بررسی آیات قرآنی و شواهد تاریخی، به این نتیجه می‌رسیم که در بیشتر این ستیزش‌ها، گروه حق پیروز و غالب بوده‌اند و خداوند همیشه نصرت و یاری خود را شامل حال آنان کرده است. شهید مطهری می‌نویسد: «از نظر قرآن مجید، از آغاز جهان، همواره نبردی پیگیر میان گروه اهل حق و گروه اهل باطل؛ میان گروهی از تراز ابراهیم و موسی و عیسی و محمد - صلوات الله علیهم - و پیروان مؤمن آنها و گروهی از تراز نمرود و فرعون و جبّاران یهود و ابوسفیان و امثالهم بر پا بوده است. هر فرعون، موسایی در

برابر خود داشته است: «لکل فرعون موسی»^۱.

به تعبیر مولوی همواره دو پرچم - یکی سپید و دیگری سیاه - در جهان افراشته بود:

آن یکی آدم، دگر ابلیس راه	دو علم افراخت، اسپید و سیاه
چالش و پیکار، آنچه رفت رفت	در میان آن دو لشکرگاه زفت
ضد نور پاک او قایل شد	همچنین دور دوم، هابیل شد
تا به نمرود آمد اندر دور دور	همچنین این دو علم از عدل و جور
و آن دو لشکر کین گزار و جنگجو	ضد ابراهیم سنگ و خصم او
فیصل آن هر دو آمد آتشش	چون درازی جنگ آمد ناخوشش
تا به موسی و به فرعون غریق	دور دور و قرن قرن، این دو فریق
با ابوجهل آن سپهدار جفا...	همچنین تا دور عهد مصطفی

پیروزی‌ها و شکست‌های اهل حق، بستگی به یک سلسله عوامل اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی داشته است؛ چنان که امام علی علیه السلام می‌فرماید: «حق و باطل و لکل اهل فلتن امر الباطل لقدیماً فعل و لئن قل الحق فلربما و لعل...»^۲.

در قرآن به نقش به اصطلاح مرتجعانه «ملاً»، «مترفین» و «مستکبرین» و نقش حق طلبانه «مستضعفین» تصریح شده است. در عین حال از نظر قرآن، آن جهاد مستمر پیش برنده ای که از فجر تاریخ وجود

۱. قیام و انقلاب مهدی، ص ۴۸ و ۴۹.

۲. «حقی است و باطلی و برای هر کدام اهلی است. پس هرگاه باطل حکومت کند، از دیرباز این اتفاق افتاده است و اگر حق کاستی گیرد، احتمال آن می‌رود.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۶).

داشته و دارد، ماهیت معنوی و انسانی دارد، نه مادی و طبقاتی.^۱ البته همواره اصالت با حق بوده و باطل طفیلی است؛ اما واقعیت این است که در تمام زمان‌ها، طرفداران حق در اقلیت بوده و هواخواهان باطل جمعیت بیشتری داشته‌اند. این در حالی است که انسان بر اساس فطرت پاک خود، حق را دوست می‌دارد و باطل را طرد می‌کند! این بدان جهت است که طرفداری از حق و التزام به آن دشوار است؛ زیرا این کار، برای انسان تعهدهایی به وجود می‌آورد که با نفس راحت طلب انسان، سازگاری ندارد. اما باطل چنان نیست؛ اهل باطل هیچ گونه تعهد و مسئولیتی برای خود نمی‌بینند. آنان عنان نفس را رها کرده و در اعمال شهوت‌ها و جاه طلبی‌ها، برای خود محدودیتی قائل نیستند. حق گرایان باید استوار و پا برجا بمانند و هیچ ترس و وحشتی از دشمنان حق به خود راه ندهند؛ چنان که همه پیامبران و اولیای الهی در طول تاریخ چنین بوده و در مبارزه و جهاد با گروه باطل، استواری و شجاعت‌ها نشان داده‌اند.

حضرت علی علیه السلام از مردم می‌خواهد که در طریق حق، به دلیل کمی طرفداران آن وحشت نکنند: «ایّها النَّاسُ لا تستوحشوا فی طریق الحق لقلّة اهلّه».^۲

آیات قرآنی

در آیات زیادی از قرآن، این مسئله مورد توجه قرار گرفته و مبارزات پیامبران و صالحان با گروه باطل، به روشنی بیان شده است. قرآن از طرفی نوعی حالت دو قطبی را در جامعه بر اساس مادی (مادیات)؛ یعنی، بر اساس

۱. قیام و انقلاب مهدی، ص ۵۰.

۲. ر.ک: بینش تاریخی نهج البلاغه، ص ۵۶ و ۵۷ (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱).

برخورداری‌ها و محرومیت‌های مادی مطرح می‌کند که یک قطب، با عناوین ملأ، مستکبران، مسرفان، مترفان و قطب دیگر با عناوین مستضعفان، توده‌های عمومی (ناس)، ذریه (کوچک‌ها و به چشم نیاها)، ندارها (ارذلون در گفتار مخالفان) و ... یاد می‌شود و این دو قطب در مقابل هم قرار می‌گیرند.^۱

از طرف دیگر، نوعی حالت دو قطبی در جامعه، بر اساس مفاهیم معنوی طرح می‌کند که یک قطب آن کافران، مفسدان، مشرکان، منافقان، فاسقان، مختالین، عالین، جباران و ... می‌باشند و قطب دیگر، مؤمنان، موحدان، متقیان، صالحان، مصلحان، مجاهدان و شهیدانند. البته با بررسی همه این موارد، روشن می‌شود که جامعه دو قطب بیشتر ندارد: قطب برخوردار و ستمگر (جبهه باطل) و گروه مستضعفان و صالحان که معمولاً جبهه مؤمنان (گروه حق) را تشکیل می‌دهند.

در طول تاریخ پیامبران، رهبری گروه مؤمنان (جبهه حق) را در دست داشتند و با تمام قدرت و توان در برابر جبهه شیطان و کافران (جبهه باطل)، صف‌آرایی می‌کردند و در صدد از بین بردن تصویر کفر و باطل از جهان بودند. در مقابل شمار زیادی از زورمندان، زرداران و ستمگران قرار داشتند که در صدد ریشه‌کنی تمامی مظاهر حق و حق‌خواهی بودند. بعضی از آیات مربوط به مبارزه حق پرستان و باطل را می‌توان در دسته‌بندی زیر بیان نمود:

۲-۱. مبارزه هابیل و قابیل

قرآن نخستین مبارزه حق و باطل را در میان فرزندان آدم، در سرگذشت دو فرزند او (هابیل و قابیل) می‌داند. این مبارزه موقعی آغاز شد که

۱. ر.ک: جامعه و تاریخ، ص ۳۲۳ و ۳۲۴.

هر دو، برای تقرب به درگاه الهی، عملی را انجام دادند که از یکی پذیرفته شد و از دیگری قبول نشد. پس دومی (قابیل) تصمیم به قتل برادر خود گرفت و او را کشت: ﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَى آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۱؛ «داستان دو فرزند آدم را به حقیقت، برای آنان بخواند... (برادری که عملش قبول نشد، گفت:) من تو را خواهم کشت. آن دیگری در پاسخ او گفت: [من چه گناهی دارم،] خدا عمل پرهیزگاران را می‌پذیرد».

در نهایت نفس سرکش قابیل، او را، بر قتل برادر مصمم ساخت و وی را کشت و از زیانکاران شد: ﴿فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۲.

۲ - ۲. مستکبران، سردمداران گروه باطل

قرآن در مورد قوم شعیب می‌فرماید: ﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ﴾^۳؛ «سران قومش ملاکه تکبر می‌ورزیدند، گفتند: ای شعیب! یا تو و کسانی را که به تو ایمان آورده‌اند، از شهر خودمان بیرون خواهیم کرد و یا به کیش ما برگردید؛ گفت: آیا هرچند کراهت داشته باشم». اشراف و مستکبران قوم شعیب، تهدیدهای زیادی علیه او و یارانش

۱. مائده، (۵)، آیه ۲۷.

۲. همان، آیه ۳۰.

۳. اعراف، (۷)، آیه ۸۸.

داشتند و از هیچ مانع تراشی در برابر آنان فروگذاری نکردند.
 در مورد حضرت صالح نیز آمده است: **«قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»**^۱؛ «سران قوم او که استکبار می‌ورزیدند، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: آیا می‌دانید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟! گفتند: بی تردید، ما به آنچه وی بدان رسالت یافته، مؤمنیم. کسانی که استکبار می‌ورزیدند، گفتند: ما به آنچه شما بدان ایمان آورده اید، کافریم».

مخالفت گروه باطل با حضرت موسی و عیسی علیهما السلام شدیدتر و گسترده بوده است: **«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَقَرِيقًا تَقْتُلُونَ»**^۲؛ «و همانا به موسی کتاب (تورات) را دادیم و پس از او پیامبرانی را پشت سر هم فرستادیم و عیسی پسر مریم را معجزه‌های آشکار بخشیدیم و او را با «روح القدس» تأیید کردیم؛ پس چرا هر گاه پیامبری چیزی را که خوشایند شما نبود، برایتان آورد، کبر ورزیدید؟ گروهی را دروغ گو خواندید و گروهی را کشتید!»

این آیه در مورد دشمنان موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام است که استکبار ورزیده، با تکذیب و قتل پیامبران، مؤمنان و یکتاپرستان، مخالفت خود را

۱. همان، آیه ۷۵ و ۷۶.

۲. بقره، (۸۷)، آیه ۸۷.

ابراز کرده و در برابر آنها صف آرایی نمودند!

گروه باطل در زمان موسی عليه السلام عبارت بودند از: فرعون، قارون و هامان (مثلث قدرت، ثروت و شیطنت) که در زمین استکبار و سرکشی می کردند و با حق پویان دشمنی می ورزیدند: ﴿وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ﴾^۱

۲ - ۳. مفسدان، تبهکاران گروه باطل

قرآن درباره مبارزه داوود با جالوت و سپاه مفسد و باطل او می فرماید: ﴿فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۲؛ «پس آنان را به اذن خدا شکست دادند و داود، جالوت را کشت و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داشت و از آنچه می خواست، به او آموخت و اگر خداوند برخی از مردم را به به وسیله برخی دیگر دفع نمی کرد، قطعاً زمین تباه می گردید؛ ولی خداوند نسبت به جهانیان تفضل دارد».

درباره بنی اسرائیل نیز می فرماید: ﴿... وَلَقَدْ جَاءَ تَهُمْ رَسُولُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ﴾^۳؛ «قطعاً پیامبران ما، دلایل آشکار برای آنان آوردند؛ [با این همه] پس از آن بسیاری از ایشان، در زمین اسراف و زیاده روی می کنند».

۱. عنکبوت (۲۹)، آیه ۳۹.

۲. بقره (۲)، آیه ۲۵۱.

۳. مائده (۵)، آیه ۳۲.

ذالقرنین نیز با یاجوج و ماجوج - که از مفسدان و تباه گران روی زمین بودند - مبارزه و درگیری شدیدی داشت: ﴿قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا﴾^۱؛ «گفتند: ای ذوالقرنین! یاجوج و ماجوج، سخت در زمین فساد می کنند؛ آیا [ممکن است] مالی در اختیار تو قرار دهیم تا میان ما و آنان سدّی قرار دهی؟»

حضرت لوط علیه السلام نیز از خداوند می خواست که در برابر قوم مفسد و تباهگر، او را یاری کند و پیروزش گرداند: ﴿قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ﴾^۲؛ «[لوط] گفت: پروردگارا مرا بر قوم فسادکار، غالب (و چیره) گردان.»

۲ - ۴. مغروران و نیرنگ بازان

قرآن می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾^۳؛ «و بدین گونه برای هر پیامبری، دشمنی از شیطان های انس و جن برگماشتیم. بعضی از آنها به برخی برای فریب، [یکدیگر] سخنان آراسته القا می کنند. و اگر پروردگار تو می خواست، چنین نمی کردند. پس آنان را با آنچه به دروغ می سازند، واگذار.»

۱. کهف (۱۸)، آیه ۹۴.

۲. عنکبوت (۲۹)، آیه ۳۰.

۳. انعام (۶)، آیه ۱۱۲.

بر اساس این آیه، همواره پیامبران، دشمنان و مخالفان فراوانی داشتند که مهم‌ترین ویژگی آنها، خود فریبی و نیرنگ بازی بود. اینان همواره با آیات الهی مخالفت کرده، به آنها کفر می‌ورزیدند.

﴿أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِّنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنِ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ﴾؛ «یا آن کس که خود برای شما [چون] سپاهی است که یاریتان می‌کند، جز خدای رحمان کیست؟ کافران جز گرفتار فریب نیستند».

۲ - ۵. برتری طلبان گروه باطل (عالین)

یکی از دوره‌های سخت مبارزه گروه حق با باطل، مربوط به دوران حاکمیت فرعون و مخالفت شدید پیامبران - به خصوص حضرت موسی علیه السلام - با آنان بود. این گروه طغیان گر و برتری طلب، نهایت دشمنی را با موسی و قومش ابراز داشتند و تحت سلطه فرعون، دعوت‌ها و اندازهای پیامبران خدا را نپذیرفتند: ﴿فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ﴾؛ «سرانجام، کسی به موسی ایمان نیاورد؛ مگر فرزندان از قوم وی؛ در حالی که بیم داشتند از آنکه مبادا فرعون و سران آنها، ایشان را آزار رسانند و در حقیقت فرعون در آن سرزمین برتری جو و از اسراف کاران بود».

فرعون، با بهره‌گیری و استضعاف مردم و کشتار فرزندان و زنان، چهره کریه‌ای از جبهه باطل بر جای نهاد: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ

۱. ملک (۶۷)، آیه ۲۰.

۲. یونس (۱۰)، آیه ۸۳.

كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»^۱؛ «فرعون، در سرزمین [مصر] سر برافراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت. طبقه ای از آنان را زبون می‌داشت: پسرانشان را سر می‌برید، ... وی از فسادکاران بود». این حضرت موسی عليه السلام است که با شجاعت تمام او را به راه حق دعوت کرد و از فساد و سلطه‌گری بر حذر می‌داشت: «وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ»^۲؛ «و بر خدا برتری مجوید که من برای شما، حجتی آشکار آورده‌ام».

۲-۶. مترفان، ثروتمندان طغیانگر

قرآن درباره مخالفت این گروه با پیامبران می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»^۳؛ «برای هیچ آبادی، پیامبر بیم دهنده ای نفرستادیم، مگر اینکه افراد دارا و خوشگذران، به آنها می‌گفتند: ما به رسالت شما کافریم».

حضرت نوح عليه السلام نیز با مترفان و اهل کفر و لجاجت، مبارزات پیگیر و مداومی داشت: «وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ»^۴؛ «و اشراف قومش که کافر شده و دیدار آخرت را دروغ پنداشته بودند و در زندگی دنیا، آنان را مرفه ساخته بودیم، گفتند: این [مرد] جز بشری چون شما نیست؛ از آنچه می‌خورید، می‌خورد...».

۱. قصص (۲۸)، آیه ۴.

۲. دخان (۴۴)، آیه ۱۹.

۳. سبأ (۳۴)، آیه ۳۴.

۴. مؤمنون (۲۳)، آیه ۳۳.

۲ - ۷. جباران و گردن کشان

حضرت هود در برابر قوم سرکش و مغرور خود قرار گرفته، همواره با انکار، دشمنی و عصیان آنها رو به رو بود: ﴿وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾^۱؛ «و این [قوم] عاد بود که آیات پروردگارشان را انکار کردند و فرستادگانش را نافرمانی نمودند و به دنبال فرمان هر زورگوی ستیزه جو رفتند».

از آیات دیگر برمی آید که پیغمبران در برابر این گروه، همواره از خداوند، فتح و پیروزی را خواستار بودند: ﴿وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾^۲؛ «و [پیامبران از خداوند] گشایش خواستند و [سرانجام] هر زورگوی لجوجی، نومید شد».

۲ - ۸. کافران، مشرکان و منافقان

حضرت محمد (ص) نیز از همان آغاز دعوت علنی به اسلام، با مخالفت تند و شدید کفار و مشرکان رو به رو بود و نبردها و درگیری‌های حساس و سرنوشت سازی میان آنان روی داد. پیامبر اسلام و مسلمانان مأمور انذار و مبارزه پیگیر با گروه باطل بودند و در این راه سختی‌ها و ناراحتی‌های زیادی را تحمل کردند: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۳؛ «محمد (ص) پیامبر خدا است و کسانی که با اویند، بر کافران سختگیر هستند...» و ﴿أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ

۱. هود (۷)، آیه ۵۹.

۲. ابراهیم (۱۴)، آیه ۱۵.

۳. فتح (۶۸)، آیه ۲۹.

الرَّسُولِ وَهُمْ بَدُّوْكُمْ أَوْلَ مَرَّةٍ اتَّخَشَوْهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ ...^۱
 «چرا با کسانی که پیمان‌های خود را شکستند و در صدد بیرون کردن پیامبر
 برآمدند و در ابتدا با شما «دشمنی» آغاز کردند، جنگ نمی‌کنید؟ آیا از آنها بیم
 دارید؛ اگر به راستی اهل ایمان هستید، خداوند سزاوارتر است که از او
 بترسید».

و نیز دستور می‌دهد که: «قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ
 وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ»^۲؛ «با آنان نبرد کنید [تا]
 خدا، با دست‌های شما آنها را عذاب کند و خوارشان سازد و شما را بر آنها
 پیروز گرداند و دل‌های گروهی را که مؤمنند، بهبود بخشد».

قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ
 عَلَيْهِمْ وَمَا وَاهُمْ جَهَنَّمُ وَاَبْسَ الْمَصِيرُ»^۳؛ «ای پیامبر! با کافران و منافقان،
 جهاد کن و بر آنها سخت بگیر؛ جایگاهشان جهنم است و چه بد سرنوشتی
 دارند».

و نیز: «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ
 إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ
 فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي
 الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»^۴؛ «به خدا سوگند

۱. توبه (۹)، آیه ۱۳ و ۱۴.

۲. همان، آیه ۱۴.

۳. همان، آیه ۷۳.

۴. همان، آیه ۷۴.

می‌خورند که [سخنان زننده در غیاب پیامبر] نگفته‌اند؛ در حالی که قطعاً سخنان کفر آمیز گفته‌اند و پس از اسلام، کافر شده‌اند و تصمیم [به کار خطرناکی] گرفتند که به آن نرسیدند. آنها فقط از این انتقام می‌گیرند که خداوند و رسولش آنان را به فضل [و کرم] خود بی‌نیاز ساختند؛ [با این حال] اگر توبه کنند، برای آنها بهتر است و اگر روی گردانند، خداوند آنها را در دنیا و آخرت به مجازات دردناکی کیفر خواهد داد و در سراسر روی زمین، نه ولی و حامی دارند و نه یآوری.»

این کافران، همان هایی هستند که در طول تاریخ، با پیامبران خدا دشمنی کرده و بسیاری از آنان را به شهادت رسانده‌اند: ﴿بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾^۱؛ «... آنان، آیات الهی را انکار می‌کردند و پیامبران را به نا روا می‌کشتند».

این مسئله بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز ادامه یافت و گروه باطل، همواره با حق پویان و اولیای الهی - به خصوص امامان شیعه - دشمنی و خصومت فراوانی داشتند. طبری از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است: «همانا مکر و حيله‌ای که امت‌های گذشته نسبت به خلفا و اوصیای پیامبران نمودند، این امت نیز نسبت به من و فرزندانم مرتکب خواهند شد»^۲.

البته این سوال همیشه مطرح است که چرا بین این دو جبهه منازعه بوده و چرا گروه باطل، قدرت و سلطه ظاهری داشته است؟ البته هرکجا پیامبران و مؤمنان گام نهاده‌اند، پیروزی و نصرت الهی با آنان بوده است و یا در این نبردها غالب و چیره بودند و یا اینکه با عذاب الهی دشمنانشان

۱. بقره (۲)، آیه ۶۱

۲. تفسیر برهان، ج ۴، ص ۶۴۴.

نابود شدند. شهید مطهری می‌نویسد: «... حق اصیل است و باطل غیر اصیل و همیشه بین امر اصیل و غیر اصیل، اختلاف و جنگ است؛ ولی این طور نیست که حق همیشه مغلوب باشد و باطل همیشه غالب. آن چیزی که استمرار داشته و زندگی و تمدن را ادامه داده، حق بوده است و باطل نمایشی بوده که جرقه‌ای زده بعد خاموش شده و از بین رفته است... [بر این اساس] جنگ میان حق و باطل همیشه وجود داشته است. انسان می‌بیند که باطل به طور موقت می‌آید و حق را می‌پوشاند؛ ولی آن نیرو را ندارد که بتواند به صورت دائم باقی بماند و عاقبت کنار می‌رود»^۱

با این حال علت موفقیت‌های ظاهری «باطل» در بعضی مواقع، چند چیز می‌تواند باشد؛ از جمله:

۱. استفاده فراوان از امکانات مادی و ابزارهای چپاولگری و سلطه جویی؛
 ۲. بهره‌گیری از انواع روش‌ها - مشروع یا نامشروع - جهت رسیدن به اهداف و خواسته‌های خود؛
 ۳. وحدت و انسجام فراوان میان اهل باطل و اطاعت بی چون چرا از رهبران و سردمداران مفسد و شرور خود؛
 ۴. آمیختگی باطل با حق و ظهور آن در چهره حق؛
 ۵. بهره‌گیری از مظاهر حق و حقیقت و به خدمت گرفتن آنها و... .
- حضرت علی علیه السلام در این زمینه مطالب زیبا و نغزی دارند که به دو مورد آنها اشاره می‌شود:

الف. «فلو ان الباطل خلقن من مزاج الحق لم يخف على المرتادين»^۲؛
«اگر باطل از آمیزش با حق خالص شود، بر حق جویان مخفی نخواهد ماند».

۱. حق و باطل، ص ۳۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۵۰.

ب. «و لو ان الحق خلس من لبس الباطل، انقطعت عنه السن المعاندين»؛^۱ «اگر حق از آمیزش با باطل رهایی یابد، زبان دشمنان قطع می‌شود».

سه. پیروزی حق بر باطل

با توجه به آیات و شواهد تاریخی گوناگون، روشن می‌شود که تاریخ چیزی جز انعکاس درگیری پایدار و بی‌امان حق و باطل نیست. رویارویی طرفداران این دو از سپیده دم تاریخ تاکنون، به طور مداوم و در میدان‌های گوناگون حیات جریان داشته و پیروزی و شکست، دست به دست گردیده است. البته قدرت غیبی خداوند، همیشه یاور حق پرستان و مؤمنان بوده است.

در روند تاریخ مقاطع بسیاری پیش آمده که حق و رهروان راهش، در «ضعف و فشار» و باطل و میدان دارانش در «تاخت و تاز» بوده اند؛ ولی سرانجام تاریخ طبق سنت الهی، از آن حق و حق طلبان است و حاکمیت خط انبیا، بر تمامی قلوب و نفوس تحقق خواهد یافت قرآن نویدگر این حقیقت است که در مبارزه طولانی و پر دامنه حق و باطل، سرانجام حق پیروز است و باطل محتوم به اضمحلال و انهدام و فنا.^۲

قرآن در آیه شریفه «...کذلک یضرب الله الحق و الباطل»؛ برای مجسم ساختن حق و باطل مثالی گفته که مخصوص به زمان و مکان

۱. همان.

۲. نگا: نگارنده، آینده جهان، ص ۶۰ و ۶۱؛ علی کرمی، ظهور و سقوط جامعه‌ها و تمدن‌ها، ص ۴۳۸.

معینی نیست. صحنه‌ای است که همه ساله در نقاط مختلف جهان در مقابل چشم انسان‌ها مجسم می‌شود و این نشان می‌دهد که پیکار حق و باطل یک پیکار موقت و موضعی نیست ... این مسئله همیشه جریان دارد؛ مگر آن زمانی که جهان و انسان‌ها به صورت یک جامعه ایده آل (همچون جامعه عصر قیام مهدی علیه السلام) در آید که پایان این مبارزه اعلام گردد. لشکر حق پیروز و بساط باطل برچیده شود و بشریت وارد مرحله تازه‌ای از تاریخ خود گردد و تا زمانی که این مرحله تاریخی فرا نرسد، باید همه جا در انتظار برخورد حق و باطل بود و موضع‌گیری لازم را در این میان در برابر باطل نشان داشت.^۱

در تفسیر آیه «قل جاء الحق و زهق الباطل» نیز آمده است: «بر اساس احادیث، قیام مهدی علیه السلام از روشن‌ترین مصداق‌های این آیه است و نتیجه آن، پیروزی نهایی حق بر باطل در سراسر جهان است. این قانون کلی الهی و قاموس تخلف‌ناپذیر آفرینش (پیروزی حق)، در هر عصر و زمانی، مصداقی دارد. قیام [و بعثت] پیامبر (ص) و پیروزی آن حضرت بر لشکر شرک و بت پرستی و نیز قیام مهدی علیه السلام بر ستمگران و جباران جهان، از چهره‌های روشن و تابناک آن قانون عمومی است. این قانون الهی، رهروان راه حق را در برابر مشکلات امیدوار و نیرومند و قوی و پر استقامت می‌دارد و به ما در همه تلاش‌های اسلامی نشاط می‌بخشد.

بر این اساس، در بعضی از روایات، جمله «جاء الحق و زهق الباطل» به قیام مهدی علیه السلام تفسیر شده است...^۲ این بشارتی است در زمینه پیروزی حق

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۷۱.

۲. همان، ج ۱۲، ص ۲۳۵.

بر باطل و ایمان بر کفر... نمونه گسترده آن (حکومت عدل)، ظهور حکومت حق و عدالت در تمام کره زمین به وسیله مهدی عجل الله فرجه است»^۱.

از دیدگاه شهید مطهری: «در طول تاریخ، همیشه حق و باطل با یکدیگر، در حال جنگ بوده اند؛ ولی قرآن وعده پیروزی نهایی حق بر باطل را می‌دهد؛ آن چنان که هیچ نشانه‌ای از باطل باقی نماند و این را سرنوشت نهایی تاریخ می‌داند. لذا توصیه می‌کند که ایمان داشته باشید... که برتری مال شما (مؤمنان) است. از کمی خودتان و زیادی آنها، بیم نداشته باشید. از مال فراوانشان که ثروت‌های دنیا را انباشته اند، ترس نداشته باشید. از اسلحه و زور فراوانشان نترسید؛ فقط مجهز به ایمان و حقیقت باشید. مؤمن واقعی باشید، انسان واقعی باشید. اگر چنین شدید، پیروزی از آن شما است»^۲.

بر این اساس قرآن در مبارزه مداوم «حق و باطل» انسان را به جانب‌داری و پاسداری از حق فرا می‌خواند و هشدار می‌دهد که مبادا بهانه‌ها و مشکلات و هواهای نفسانی در این پیکار، امر را بر انسان مشتبه کند و یا انسان در صدد چنین اشتباه کاری بر آید و بر حق لباس باطل بپوشاند و یا به باطل پوشش حق دهد.

حق باید استقرار یابد و باطل زدوده شود، هر چند که بر خود شخص و یا دیگران گران آید. اصولاً قرآن باطل را زوال پذیر و حق را جاویدان ترسیم می‌کند و حق را معیار اصلی سنجش‌ها و ارزش گذاری‌ها تلقی می‌کند. چنان که پیش‌تر نیز اشاره شد، قرآن می‌فرماید: «حق را بر باطل می‌زنیم تا باطل را از میان بردارد؛ در این هنگام است که این حقیقت آشکار می‌شود

۱. همان، ج ۱۶، ص ۱۷.

۲. حق و باطل، ص ۴۶.

که باطل رفتنی و زایل شدنی است (فاذا هو زاهق)^۱ و نیز می فرماید: «بگو اینک حق آمد و باطل از میان رفت، زیرا که باطل نبود شدنی است: ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾^۲».

در این رابطه می توان به آیات زیادی در قرآن برخورد که به بعضی از آنها اشاره می شود:

۱. ﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾^۳؛ «خداوند می خواهد حق را با کلمات خود تقویت و ریشه کفر و کافران را قطع کند تا حق تثبیت شود و باطل از میان برود، هر چند مجرمان را خوش نیاید».
۲. ﴿قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَآمُ الْغُيُوبِ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ﴾^۴؛ «[ای پیامبر] بگو: پروردگارم حق را [بر روی باطل] پرتاب می کند و دانای نهان ها است. بگو: حق بیامد و باطل نه [کاری را] آغاز می کند و نه دوباره به انجام رساند».
۳. ﴿يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ﴾^۵؛ «خدای متعال، باطل را نابود می سازد و حق را، با کلمات خویش، استقرار می دهد».

۱. انبیاء (۲۱)، آیه ۱۸.

۲. اسراء (۱۷)، آیه ۸۱.

۳. انفال (۸)، آیه ۷ و ۸.

۴. سبأ (۳۴)، آیه ۴۸ و ۴۹.

۵. شوری (۴۲)، آیه ۲۴.

۴. ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾^۱؛ «حق را بر

روی باطل می‌افکنیم و [حق] باطل را در هم می‌شکند و آن (باطل) یکباره از میان می‌رود».

براساس بعضی دیگر از آیات خداوند، پیامبران خود و فرمانبران و پیروان آنان را کمک و یاری می‌کند و پیروزی و چیرگی می‌بخشد:

۱. ﴿فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾^۲؛ «به راستی گروه خدای متعال،

چیره و غالب است».

۲. ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ

الْأَشْهَادُ﴾^۳؛ «ما به یقین فرستادگانمان و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در

زندگی این جهانی و روزی که گواهان می‌ایستند، یاری می‌کنیم».

۳. ﴿ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۴؛

«آن‌گاه فرستادگانمان و نیز کسانی را که ایمان آورده‌اند، می‌رهانیم. بر عهده ما است که مؤمنان را نجات دهیم».

۴. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾^۵؛

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر خدای متعال را یاری کنید، یاریتان می‌دهد و گام‌هایتان را استوار می‌سازد».

۱. انبیاء (۲۱)، آیه ۱۸.

۲. مائده (۵)، آیه ۵۶.

۳. غافر (۱۰)، آیه ۵۱.

۴. یونس (۴۷)، آیه ۱۰۳.

۵. محمد (۵۸)، آیه ۷.

۵. «كَتَبَ اللَّهُ لِأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي»^۱؛ «خداوند مقرر کرده است که به یقین، من و فرستادگانم چیره می شویم».

در بعضی از آیات نیز قرآن وعده پیروزی اهل حق را در همین دنیا می دهد:

۱. «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۲؛ «سست مشوید و اندوهگین مباشید که شما اگر [واقعاً] مؤمن باشید، برترید».
۲. «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۳؛ «خدای متعال به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که در زمین جانشینشان سازد...».
۳. «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَتُكِنُّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»^۴؛ «می خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین زبون شده بودند، منت نهیم و آنان را پیشوایانی سازیم و آنان را وارث [آن سرزمین کنیم] و در آن سرزمین فرمانروایی شان دهیم».
۴. «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۵؛

۱. مجادله (۵۸)، آیه ۲۱.

۲. آل عمران (۳)، آیه ۱۳۹.

۳. نور (۲۴)، آیه ۵۵.

۴. قصص (۲۸)، آیه ۶ و ۵.

۵. اعراف (۷)، آیه ۱۲۸.

«زمین از آن خدای متعال است و آن را به هر کس از بندگان خویش که بخواهد، وا می‌گذارد و سرانجام [نیک] از آن پرهیزگاران است».

۵. ﴿ وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ

الصَّالِحُونَ^۱؛ «در زبور، پس از آن کتاب [آسمانی] نوشتیم که زمین را بندگان شایسته من به میراث می‌برند».

در بسیاری از روایات و تفاسیر شیعی، آیات یاد شده، به ظهور و پیروزی نهایی امام زمان علیه السلام - به عنوان رهبر گروه حق - و غلبه مؤمنان و یکتاپرستان در آن دوران، تفسیر و تأویل شده است. در صفحات بعدی به این آیات و روایات اشاره خواهد شد.

با توجه به این وعده‌های قرآنی، به دست می‌آید که نقطه پایانی تضاد و درگیری حق و باطل، غلبه و پیروزی ایمان و حق و نابودی کفر و باطل است. بدین صورت که در عصری حق به اوج قدرت و کمال خود می‌رسد و زمینه برای فتح و پیروزی آن به وجود می‌آید. باطل نیز به نهایت قدرت رسیده و به انحطاط و فساد کشیده می‌شود. وقتی هر دو به نهایت خود رسیدند، حق با امداد خداوند و آگاهی و توانایی مومنان و صالحان، بر باطل غلبه می‌کند و کافران و مفسدان نابود می‌شوند و قدرت و سلطه شیطان از بین می‌رود. پس پیروزی نهایی با دین حق و ایمان، غلبه قطعی صالحان و متقیان، کوتاه شدن دست ظالمان و مستکبران و آینده روشن و سعاتمندانۀ بشر است.

مهدویت، فرجام نزاع حق و باطل

کشمکش و نزاع حق و باطل، ایمان و کفر و خیر و شر همیشه و پایدار نیست و سرانجام باید با پیروزی یک طرف و شکست و نابودی جبهه دیگر پایان یابد. این مسئله، هم از طریق «فلسفه تاریخ» قابل توضیح است - که پیش‌تر درباره آن بحث شد - و هم ادله عقلی و نقلی متعددی بر آن دلالت دارد. بر این اساس، شواهد قرآنی و روایی، بیانگر پیروزی نهایی حق بر باطل در عصر مهدی موعود است. در واقع نقطه اوج و متعالی تاریخ، پیروزی آن حضرت بر سپاه «کفر و شر و ظلمت» و «تحقق حاکمیت حق و ایمان و نور» است. در «عصر ظهور»، تمامی نیروهای اهریمنی و شیطنانی فرجام ذلت باری خواهند داشت و قدرت و شوکت ظاهری و باطل آنها از هم فرو خواهد پاشید.

از دیدگاه اسلام حضرت مهدی علیه السلام رهبری گروه حق و حزب خدا را در دست می‌گیرد و با تمام توان به جنگ نهایی با جبهه کفر و باطل و جنود شیطان می‌پردازد و در تحقق وعده‌های حتمی الهی، پیروز می‌شود و تاریخ به شکوه‌مندترین فرجام خود می‌رسد.

این وعده قطعی و حتمی خداوند، تخلف نمی‌پذیرد و حق با تمام توان و شکوه به پیروزی می‌رسد. از مجموع آیات و روایات استنباط می‌شود که قیام مهدی موعود علیه السلام آخرین مرحله از مبارزات حق در برابر باطل است. او

تحقق بخش آرمان‌ها و خواسته‌های همه پیامبران و اولیای الهی است. به گفته شهید مطهری: «از آیات قرآن استفاده می‌شود که ظهور مهدی موعود علیه السلام حلقه‌ای است از حلقات مبارزه اهل حق و اهل باطل که به پیروزی نهایی اهل حق منتهی می‌شود. سهم بودن یک فرد در این سعادت، موقوف به این است که آن فرد عملاً در گروه اهل حق باشد. آیاتی که بدان‌ها در روایات استناد شده است، نشان می‌دهد که مهدی موعود علیه السلام مظهر نویدی است که به اهل ایمان و عمل صالح داده شده است؛ مظهر پیروزی نهایی اهل ایمان»^۱.

«در طول تاریخ گذشته و آینده، نبردهای انسان تدریجاً بیشتر جنبه عقیدتی و مسلکی پیدا کرده و می‌کند و انسان تدریجاً از لحاظ ارزش‌های انسانی، به مراحل کمال خود؛ یعنی به مرحله انسان آرمانی و جامعه آرمانی نزدیک تر می‌شود تا آنجا که در نهایت امر، حکومت و عدالت؛ یعنی حکومت ارزش‌های انسانی - که در تعبیرات اسلامی از آن حکومت مهدی تعبیر شده است - مستقر خواهد شد و از حکومت نیروهای باطل و حیوان مآبانه و خود خواهانه و خودگرایانه اثری نخواهد ماند»^۲.

یک. تصویر پیروزی حق

در روایات به زیبایی، صحنه پیروزی حق بر باطل تصویر تصویر شده است: - در این هنگام فجر دولت حق می‌دمد و تاریکی باطل را صحنه گیتی برچیده می‌شود (فَعَنْدَهَا تِيَالُؤُ صَبِحَ الْحَقُّ وَيَنْجَلِي ظِلَامَ الْبَاطِلِ)^۳؛

۱. قیام و انقلاب مهدی، ص ۵۴.

۲. همان، ص ۴۴.

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۸.

- زمانی که قائم قیام کند، هر دولت باطلی از بین می‌رود (اذا اقام القائم، ذهب دولة الباطل)؛^۱

- خداوند حق را به دست آنان، ظاهر می‌کند و باطل را با شمشیرهایشان نابود می‌سازد (يظهر الله الحق بهم و يخمد الباطل بأسياقهم)؛^۲

- خداوند به دست او، حق را پایدار و پیروز و باطل را نابود می‌کند (يحقّ الله به الحقّ و يزهق الباطل)؛^۳

- خداوند آنان (مهدی و یارانش) را مالک شرق و غرب جهان نموده، آیین اسلام را پیروز می‌گرداند و بدعت‌ها و باطل‌ها را به دست او و یارانش نابود می‌سازد (يملكهم الله مشارق الارض و مغاربها و يظهر الدين و يميت الله - عزوجل - به و باصحابه البدع و الباطل)؛^۴

- قائم ما اهل بیت وقتی قیام کند، بر دولت باطل چیره می‌شود (القائم منّا اهل البيت اذا قام، غلب دولة الباطل)؛^۵

- بعد از دولت قائم، برای هیچ کس، دولتی مقدر نشده است (ليس بعد دولة القائم لاحد دولة)؛^۶

۱. کتاب الغیبة طوسی، ص ۲۳۹.

۲. امالی طوسی، ص ۳۵۲، ج ۷۲۶.

۳. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۶۰.

۴. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷.

۵. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۴۹، ح ۲۰.

۶. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۸۵.

- همانا نابودی پادشاهان ستمگر و ظالم به دست قائم ما است (ان

زوال ملک الجبابرة و الظلمة على يد القائم منّا)؛^۱

- زمین را از دشمنان من پاک و میراث دوستانم می کند (اطهر الارض

من اعدائی و اورثها اولیائی)؛^۲

- حکمرانان ستم پیشه را عزل می کند و زمین را از هر انسان نیرنگ باز

و فریبکاری پاک می سازد (لیعزلن عنکم امراء الجور و لیطهرن الارض

من کل غاش)؛^۳ و...

بر اساس پاره‌ای از احادیث قیام مهدی علیه السلام زمانی رخ خواهد داد که

سعید و شقی (گروه حق و باطل) به نهایت کار خود رسیده باشند؛ یعنی، هر

چه این حرکت تاریخ رو به جلو می‌رود، هم شقی شقی تر و هم سعید

سعیدتر می‌شود. شیخ صدوق روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند بر اینکه:

این امر تحقق نمی‌پذیرد؛ مگر اینکه هر یک از شقی و سعید به نهایت کار

خود برسد. براساس روایتی در عصر ظهور، گروه حق و گروه باطل برای

مبارزه نهایی با ندای آسمانی دعوت می‌شوند. در روایتی از امام صادق علیه السلام

نقل شده است: «لاتذهب الدنيا حتی ینادی مناد من السماء یا اهل الحق

اجتمعوا فیصیرون فی سعید واحد، ثم ینادی مرّ، اخی یا اهل الباطل

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۴، ح ۵۱.

۲. امالی صدوق، ص ۶۳۲، ح ۴.

۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۲۰، ح ۲۳.

اجتمعوا فیصیرون فی سعیدو احد...»؛ «دنیا به آخر نمی‌رسد تا وقتی که ندا کننده‌ای از آسمان بانگ می‌زند که ای اهل حق! یک جا جمع شوید. پس همه‌شان در یک سرزمین جمع می‌شوند. بعد از آن، دفعه دیگر ندا می‌کنند: ای اهل باطل! به یک جا جمع شوید؛ پس اینان نیز در یک سرزمین جمع می‌شوند...».

پس سخن در این است که گروه «سعداء» و گروه «اشقیاء»، هر کدام به نهایت کار خود برسند، نه اینکه سعیدی در کار نباشد و فقط اشقیاء به منتها درجه شقاوت برسند. در روایات اسلامی، سخن از گروهی زبده است که به محض ظهور امام به آن حضرت ملحق می‌شوند. به هر حال از مجموع آیات و روایات استنباط می‌شود که «قیام حضرت مهدی علیه السلام»، پایان بخش عمر گروه باطل و اهل شقاوت است و در این دوران صالحان و حق پویان، به رهبری آن حضرت، اهل نجات و ظفرمندی خواهند بود. در اینجا بعضی از این آیات و روایات نقل می‌شود.

دو. آیات و روایات پیروزی

۱-۲. نابودی و براندازی باطل

جابر می‌گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام درباره آیه شریفه **﴿لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾**^۱ می‌فرمود: «مراد این است که قائم علیه السلام حق آل محمد را تثبیت کند و باطل را براندازد...».^۲

۱. الغیبه نعمانی، ص ۳۲۰، ج ۹؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۵، ح ۱۶۵.

۲. انفال (۸)، آیه ۸.

۳. تفسیر برهان، ج ۲، ص ۶۸؛ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۹۸.

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه **﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾**^۱ فرمود: «هنگامی که امام قائم قیام کند، دولت باطل برچیده می‌شود، «اذا اقام القائم ذهب دولة الباطل».^۲

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه **﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ﴾**^۳ فرمود: «مقصود قائم ما است که اهل باطل را با شمشیر فرو می‌گیرد».^۴
حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه **﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾**^۵ فرمود: «مقصود از «نهار»، قائم آل محمد (ص) است؛ چون ظاهر شود، باطل را محو کند و از بین ببرد...».^۶

۲-۲. نابودی شیطان (گروه باطل)

در روایتی آمده است: «حکومت ابلیس تا روز قیامت است و آن روز قیام قائم است».^۷

وهب بن جمیع می‌گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: اینکه خداوند به شیطان فرمود: **﴿فَانك من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم﴾**، این وقت معلوم چه زمانی است؟ آن حضرت فرمود: خداوند تا روز قیام قائم ما به شیطان مهلت داده است. وقتی (قائم قیام می‌کند)، به مسجد کوفه می‌رود؛

۱. اسراء (۱۷)، آیه ۸۱

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۱۲، ح ۴۰۷؛ منتخب الاثر، ص ۵۸۷، ح ۴۰۳.

۳. غاشیه (۸۸)، آیه ۱.

۴. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵۰؛ غایة المرام، ص ۷۵۶.

۵. لیل (۹۲)، آیه ۲.

۶. تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۳۶؛ غایة المرام، ص ۷۵۷.

۷. اثبات الهداة، ج ۲، ص ۵۶۶، ح ۶۶۲؛ تأویل الآیات الظاهرة، ص ۷۸۰.

در آن هنگام شیطان - در حالی که با زانوان خود راه می‌رود - به آنجا می‌آید و می‌گوید: ای وای بر من از امروز! پس حضرت مهدی، پیشانی او را می‌گیرد و گردنش را می‌زند و آن هنگام، روز وقت معلوم است که مهلت شیطان به پایان می‌رسد.^۱

امام کاظم علیه السلام نیز فرمود: «یبید به کل جبّار و یهلک علی یده کل شیطان مرید»^۲؛ «... به دست او هر جبّار سرسختی نابود می‌شود و هر شیطان سرکشی نابود می‌گردد».

۲-۳. پیروزی و غلبه حزب الله (جبهه حق)

حضرت رسول اکرم (ص) در روایتی به معرفی جانشینان بعد از خود پرداخت؛ آن گاه که به امام حسن عسکری رسید، فرمود: «بعد از او فرزندش مهدی، قائم و حجت خوانده می‌شود و غایب خواهد شد تا زمانی که بیرون آید و ظهور کند. پس زمین را از عدل و داد آکنده سازد، آن طور که از جور و ستم پر شده باشد. خوشا به حال صبر کنندگان و بردباران غیبت او و خوشا به حال کسانی که ایشان را دوست می‌دارند. خداوند در وصف آنان فرمود: **(أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)**^۳؛ (آنان حزب الله اند، بدانید [و آگاه باشید که] حزب الله، پیروز است)»^۴.

۲-۴. نابودی مشرکان و کافران

زراره می‌گوید: از امام باقر علیه السلام از تأویل آیه **(وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً**

۱. تفسیر عیاسی، ج ۲، ص ۲۴۳.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۹.

۳. مجادله (۵۸)، آیه ۲۲.

۴. ینابیع المودة، ص ۴۴۲.

كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً^۱ پرسیدند، حضرت فرمود: «موقع تأویل این آیه نرسیده است. هر کس قیام قائم ما را درک کند و او را ببیند، تأویل آن را می بیند. دین محمد تا جایی که شب و روز است، گسترش می یابد؛ به گونه ای که در روی زمین مشرکی نباشد (حتی لایکون شرک علی ظهر الارض)؛ همان گونه که خداوند فرموده است»^۲.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^۳ فرمود: «به خدا سوگند! تأویل این آیه به مرحله اجرا نمی آید؛ مگر آنکه قائم ما مهدی علیه السلام ظهور کند. تمام مشرکان در روی زمین محو می شوند؛ تا جایی که سنگ به سخن آید و به مؤمن گوید: ای مؤمن! درون من کافری است، مرا بشکن و او را به قتل برسان»^۴.
در روایتی از امام صادق علیه السلام نیز آمده است: «... یسومهم خسفاً و یسقیهم بكأس مصبرة و لا یعطیهم الا السیف هرجا»^۵؛ «... [ظالمان و کافران] را خوار و ذلیل خواهد کرد و جام زهراگین به کامشان خواهد ریخت و با شمشیر با آنان برخورد خواهد کرد».

۲-۵. نابودی جباران و فراعنه

از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَىٰ

۱. توبه (۹)، آیه ۳۶.

۲. ینابیع المودة، ص ۴۲۳؛ بحارالانوار، ج ۱، ص ۵۵.

۳. صف (۶۱)، آیه ۹.

۴. تفسیر فرات کوفی، ص ۴۸۱؛ ینابیع المودة، ص ۴۲۳.

۵. الغیبة نعمانی، ص ۲۲۹، ج ۱۱.

الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَتَجَعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَتَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ^۱؛ روایت شده است: «این آیه درباره صاحب الامر است که در آخر الزمان، ظهور می کند و جباران و فراعنه را نابود می سازد (یبید الجبابرة و الفراعنة) و شرق و غرب عالم را مالک می شود و آن را از عدل آکنده می سازد؛ همان طور که از ستم پر شده بود»^۲.

در روایتی آمده است: «به دست او هر جباری نابود می شود و هر شیطان سرکشی، هلاک می گردد (یبید به کل جبار عنید و یهلك علی یده کل شیطان مرید)»^۳.

۲-۶. مکافات و عذاب پیروان باطل

در تفسیر آیه ﴿ حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا ﴾^۴ آمده است: امام صادق عليه السلام فرمود: «اذا رأوا ما يوعدون»، قیام قائم ما است و آن ساعتی است که پیروان باطل خواهند دید و عذاب خدا را به دست توانای قائم آل محمد عليهم السلام خواهند دید که در پیشگاه امام زمان چه جای بدی دارند و چقدر ناتوانند»^۵.

۱. قصص (۲۸)، آیه ۵.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۳۰، ح ۱۲.

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۸، ح ۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۸۲.

۴. مریم (۱۹)، آیه ۷۵.

۵. غایة المرام، ص ۷۴.

۲-۷. ذلت و خواری دشمنان حق

امام علی علیه السلام در تفسیر آیه ﴿ وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا... ﴾^۱ می‌فرماید: «این گروه آل محمد (ص) هستند؛ خداوند مهدی آنان را بعد از زحمت و فشاری که بر آنان وارد می‌شود، بر می‌انگیزد و به آنها عزت می‌دهد و دشمنانشان را ذلیل و خوار می‌کند».^۲

آن حضرت همچنین می‌فرماید: «مستضعفان زمین - که در قرآن از آنان یاد شده و خداوند آنها را پیشوا قرار می‌دهد - ما اهل بیت هستیم. خداوند مهدی ما را بر خواهد انگیخت؛ پس ایشان را عزت و دشمنانش را ذلت خواهد داد».^۳

۲-۸. نابودی ستمگران و پادشاهان ظالم

امام باقر علیه السلام در ذیل آیه شریفه ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ... فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ ﴾^۴ فرمود: «مراد از کسانی که نماز به پاداشته و زکات می‌دهند، آل محمد (ص) و اصحاب آن بزرگوار می‌باشند که خداوند، آنان را مالک شرق و غرب عالم می‌کند و به دست (مهدی)، ظلم و ستمگران را ریشه کن می‌سازد و اهل بدعت و باطل را نابود می‌کند و اثری از ستم باقی نمی‌گذارد و امر به معروف و نهی از منکر می‌کند».^۵

۱. قصص (۲۸)، آیه ۵.

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۱۰، ح ۱۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵۴.

۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۳.

۴. حج (۲۲)، آیه ۷۷ و ۷۸.

۵. تفسیر جامع، ج ۴، ص ۴۱۶.

در روایتی آمده است: «همانا نابودی پادشاهان ستمگر و ظالم به دست قائم ما است (ان زوال ملک الجابره و الظلمه علی يد القائم منا).^۱ همچنین نقل شده است: «[مهدی]، حکمرانان ستم پیشه را عزل می کند و زمین را از هر انسان نیرنگ باز و فریب کاری پاک می سازد».^۲

۲-۹. تغییر وضع جهان و سپری شدن دوران باطل
مردی از امام صادق علیه السلام از تفسیر آیه ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾^۳ پرسید، حضرت فرمود: «مقصود ماییم که قائم به امر خدا، یکی پس از دیگری هستیم تا اینکه صاحب شمشیر (حضرت بقیة الله)، بیاید و در هنگامه آمدن صاحب شمشیر، امر به گونه ای دیگر خواهد شد».^۴
یکی از نمودهای روشن تغییر وضع جهان، نابودی باطل و سپری شدن وقت آن است؛ چنان که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾^۵ فرمود: هنگامی که قائم قیام کند، دوران دولت باطل سپری خواهد شد».^۶

۲-۱۰. فتح و پیروزی حق طلبان با نصرت الهی
در تفسیر آیه ﴿وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِيرٌ

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۴، ح ۵۱؛ منتخب الاثر، ص ۱۸۲.

۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۲۰، ح ۲۳.

۳. عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۹.

۴. تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۲۵۶؛ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۱۲۷.

۵. اسراء (۱۷)، آیه ۸۱.

۶. تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۱۲، ح ۴۰۷؛ المحجة فی منازل فی القائم الجنة، ص ۲۳۱.

الْمُؤْمِنِينَ^۱ آمده است: «فتح و پیروزی به دست توانای بقیة الله ﷺ در دنیا خواهد بود و این مژده‌ای برای مؤمنان است».^۲

در تفسیر آیه ﴿ وَكَانَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ ﴾^۳ آمده است: «نصر الهی در این آیه، به معنای ظهور قائم علیه السلام است».^۴

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «قائم ما، یاری شده با [سپاه] ترس و تأیید شده به وسیله نصرت [الهی] است. زمین برای وی در هم پیچیده می‌شود».^۵

امام علی علیه السلام نیز فرموده است: «ترس و رعب پیشاپیش او حرکت می‌کند. هیچ دشمنی با او برخورد نمی‌کند؛ مگر اینکه شکست می‌خورد».^۶

۲-۱۱. حاکم ساختن اسلام و غلبه بر مذهب باطل

در تفسیر آیه ﴿ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعَدَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴾^۷ آمده است: «پیامبر اسلام به حذیفة بن یمان فرمود: ای حذیفة! اگر در دنیا تنها یک روز باقی بماند، خداوند آن روز را چنان طولانی کند تا مردی از اهل بیت من، حکومت کند و اسلام را حاکم گرداند. به درستی که خداوند خلاف وعده نمی‌کند و خدای سبحان بر وعده خود توانا است»، پس فرمود: ﴿ وَاللَّهِ لَا يَخْلِفُ وَعْدَهُ ﴾.^۸

۱. صف (۶۱)، آیه ۱۳.

۲. تفسیر صافی، ج ۵، ص ۱۷؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۴۹.

۳. عنکبوت (۲۹)، آیه ۱۰.

۴. تفسیر برهان، ج ۴، ص ۲۶۵؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۴۸.

۵. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۱۶؛ منتخب الاثر، ص ۳۶، ح ۱.

۶. منتخب الاثر، ص ۶۳.

۷. روم (۳۰)، آیه ۶.

۸. ینابیع المودة، ص ۴۴۸.

امام سجاد علیه السلام درباره آیه شریفه ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۱ فرمود: «نور، در این آیه، امامت است و خداوند متعال، امامت را به ظهور قائم به اتمام می‌رساند و او را بر همه مذاهب باطل غلبه دهد؛ به طوری که جز خدای یگانه پرستش نشود».^۲

نتیجه گیری

۱. براساس شواهد قرآنی، روایی و تاریخی، پیکار و نزاع مستمر و دائمی بین دو گروه حق و باطل وجود دارد؟ در یک جبهه پیامبران، جنود رحمان، حزب الله، یکتاپرستان و مؤمنان، قرار دارند که نماینده نور، حق، خیر، کلمه توحید، ایمان، عدالت و انسانیت‌اند. در صف مقابل، مستکبران، جنود شیطان، حزب طاغوت، دجال، فراعنه و جباران، کافران و مشرکان، جائران و ستمگران، مفسدان و مترفان و... وجود دارند که نماینده ظلمت، شر، باطل، کفر، طغیان‌گری، دجل‌گری، شیطنت، شرارت و استکبار هستند!!

۲. «حق» و «باطل» معانی و مصادیق مختلفی دارد و در قرآن، در مفاهیم و شکل‌های گوناگونی به کار رفته است. از مجموع همه آنها بر می‌آید که «حق»؛ یعنی، آنچه در راه خدا و در مسیر ترسیم شده از سوی او قرار دارد. پس اگر گروهی از انسان‌ها در این راه گام بردارند و با محوریت پیامبران و اولیا، «خدا خواه» باشند؛ داخل در مصادیق و جبهه «حق» هستند.

«باطل» نیز؛ یعنی، خروج از راه و مسیر الهی و حرکت در طریق شیطان و شرارت و ناراستی؛ پس اگر عده‌ای از افراد در این طریق قرار گیرند و با

۱. صف (۶)، آیه ۸

۲. ینابیع المودة، ص ۲۹؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۴۹.

محوریت ابلیس و صاحبان زر و زور و تزویر، در مقابل «خدا باوری» صف ببندند، جزو جبهه «باطل» هستند. پس «باطل» انحراف و تباهی از راه حق و حقیقت و مخالفت با آیین و مسیر نبوت و امامت است.

۳. از آنجایی که «چرخ‌های تاریخی»، براساس مبارزه این دو گروه در حرکت است و بالاخره باید به سر منزل و مقصود برسد و از حرکت پرفراز و نشیب خود دست بردارد؛ باید نزاع و ستیزش این دو گروه نیز به پایان و فرجام نهایی خود برسد. این مبارزات و درگیری‌ها، هرچند عموماً به نفع و با غلبه گروه حق بوده است؛ اما گاهی نیز جولان و میدان‌داری طولانی مدت گروه باطل همراه بوده و مشکلات، دشواری‌ها و کاستی‌های فراوانی برای انسان‌ها ایجاد کرده است. وجود جنگ‌ها، کشتارها، استضعاف‌ها، ناامنی‌ها، هرز رفتن نیروهای انسانی، تضعیف موقعیت حق و... از جمله این مشکلات است و اگر این نزاع به پایان نهایی خود نرسد، تداوم و فزونی آنها را در پی خواهد داشت. براساس ادله قرآنی، روایی، تاریخی، فلسفی و تجربه بشری نیز بایستگی پایان این درگیری‌ها و کشمکش‌ها ثابت شده است.

۴. «باطل» همواره از ابزارها و ضربه‌هایی گوناگون برای اعمال سلطه و تداوم قدرت و شیطنت خود استفاده می‌کند و به یاری ابلیس، تواناتر و قدرت‌مندتر از گذشته می‌شود. به خصوص در عصر حاضر و قبل از ظهور، شیطان از انواع ترفندها، حيله‌ها و ابزار برای گسترش حیطة و توانایی جبهه باطل و ترویج انواع فسادها، ناهنجاری‌ها، انحرافات و... استفاده می‌کند.

در واقع در برهه‌ای از زمان، این گروه، در اوج قدرت و شیطنت قرار می‌گیرند و در صدد حاکمیت ظلمت، شرارت، دجل‌گری (دجال صفتی)، جنایت (قتل و خونریزی)، ظلم و بیداد بر می‌آیند (البته همیشه چنین بوده‌اند، ولی در عصری به میزان فعالیت تخریبی و شیطنت آمیز خود

می‌افزایند). این مسئله صدمات و لطمات جبران ناپذیری بر پیکر انسانیت، عدالت، معنویت و نورانیت جهان وارد می‌کند و مانع تحقق عبودیت و بندگی انسان‌ها در برابر آفریدگار خود و تقرّب به او می‌شود. عموم مردم نیز به علت کمی بصیرت و معنویت و خروش غریزه شهوت رانی و دنیا پرستی، به «باطل» گرایش می‌یابند و این خطر جبران ناپذیری است که باید به هر شکل ممکن بشر را از این وضعیت رهانید و رستگاری و کمال او را رقم زد.

۵. مقصد و سرمنزل انسان، کمال و تعالی روحی و معنوی او و عبودیت و عبادت آفریدگار است. وجود فعالیت‌های شیطانی و دجالانه گروه باطل - مانند استکبار، استضعاف انسان‌ها، تبعیض و ظلم، الحاد و اباحه‌گری - و استفاده از ابزار و وسایل ترویج فساد و ظلمت - چون ماهواره، مجلات، اینترنت، فیلم، موسیقی، تجمّل گرایی، تغذیه و پوشش و... - و فراهم ساختن زمینه انواع مفسد و ناهنجاری‌ها - مانند زنا، لواط، شرب خمر، دزدی، قتل، تجاوز، آلودگی‌های چشمی و روحی و... - و به دست گرفتن قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی جهان و تهیه تسلیحات مرگبار و کشنده - از قبیل سلاح‌های اتمی، هیدروژنی، موشک‌های قاره پیما، میکروبی و... - مانع رسیدن انسان به این مقصد و هدف (عبودیت و قرب خداوند) است. براین اساس بایستگی لزوم مبارزه و ایستادگی در برابر این فعالیت‌های شیطانی و فسادگرایانه، صد چندان می‌شود و تقویت و آمادگی کامل «جبهه حق» و طرفداران نور و خیر و پاکی را می‌طلبد تا در پیکار و نبرد نهایی، ریشه «گروه باطل» را برکنند.

۶. خداوند متعال برای زندگی بشری و جوامع انسانی، سنت‌ها و قوانینی مقرر فرموده و این سنن همواره حاکم بر تاریخ بود و براساس نوع رفتار و خواست انسان‌ها محقق می‌شود. یکی از سنت‌های قطعی و بشارت‌های

حتمی الهی، حاکمیت صالحان، مستضعفان و نیکان بر روی زمین و نابودی، اضمحلال و فروپاشی مفسدان، طاغوتیان و جبّاران است. این امر تاکنون به طور کامل و فراگیر محقق نشده (هرچند خداوند نصرت و یاری خود را همواره شامل حال جبهه حق کرده است)؛ اما با این حال باید در برهه ای از زمان این وعده و سنت قطعی خدا (پیروزی حق بر باطل) تحقق یابد؛ چنان که فرموده است:

﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ﴾^۱، با حق بر سر باطل

می‌کوبیم؛

﴿يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ﴾^۲، خداوند باطل را محو می‌کند؛

﴿وَمَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ﴾^۳، باطل در دنیا و آخرت محو و نابود

می‌شود؛

﴿إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾^۴، همانا باطل رفتنی است؛

﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾^۵، حق آمد و باطل رفت؛

﴿إِنَّ جَنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾، جنود رحمان غالب و چیره‌اند و... .

۷. شواهد و دلایل مختلف، بیانگر این است که فرجام نزاع حق و باطل، تشکیل جامعه آرمانی، تأسیس حکومت جهانی عدل، نابودی تمامی جبّاران، فراعنه، ستمکاران و مفسدان و... با ظهور مهدی موعود و پیروزی نهایی و

۱. انبیاء (۲۱)، آیه ۱۸.

۲. شوری (۴۲)، آیه ۲۴.

۳. سبأ (۳۴)، آیه ۴۹.

۴. اسراء (۱۷)، آیه ۸۱.

۵. همان.

غلبه کامل او رقم می خورد و زمینه های رشد، تعالی، بالندگی و پیشرفت کامل و همه جانبه بشر - با رفع تمامی موانع و چالش ها - فراهم می شود. بعضی از ادله این انگاره عبارت است از:

الف. همه ادیان ابراهیمی و سایر مکاتب و شریعت ها، به ظهور منجی موعود و ریشه کنی ظلمت و شر و بیدادگری و فساد از جهان، به دست او و حاکمیت عدل و خیر و نور در عصر او اذعان کرده اند.

ب. براساس فلسفه نظری تاریخی (فلسفه متعالی تاریخ)، جهان از طریق گذر از منزلگاه ها و مسیرهای مختلف، به سرمنزل و بارانداز نهایی خود نزدیک می شود و بالآخره در مرحله و منزلی متوقف می شود (نه اینکه راکد بماند). اندیشمندان و فیلسوفان نظرات مختلفی در این زمینه ارائه کرده اند (مانند پیروزی خیر بر شر، پیروزی مدینه و شهر خدا، حاکمیت تمدنی، جامعه بدون طبقه، خودآگاهی و آزادی و...)؛ اما از نظر اسلام مقصد و بارانداز نهایی تاریخ، تحقق فلسفه آفرینش و رسیدن انسان به قرب و عبودیت خداوند است و این تنها به دست مهدی موعود محقق می شود.

ج. آیات قرآنی به صراحت از حاکمیت و خلافت صالحان و نیکان بر روی زمین، پیروزی حق بر باطل و گسترش و حاکمیت دین حق (اسلام) و... خبر داده است. روایات متواتر و کثیری از شیعه و سنی و تفاسیر مربوط به آیات شده، «عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام» را، همان جامعه موعود الهی می دانند. براین اساس امام مهدی علیه السلام از فرزندان پیامبر اسلام، حضرت علی علیه السلام و فاطمه زهرا - در آخرالزمان (پایان تاریخ) قیام کرده و با مبارزات پیگیر و مداوم خود و در یک نبرد نفسگیر و نهایی، گروه باطل را شکست داده و خود زعامت و ولایت جهان را در دست می گیرد. در این دوران شاهد فراگیری و جهان شمولی آموزه های اسلام، خشونت ستیزی، عدالت

گستری، معنویت گرایی (و تحقق عبودیت انسان ها)، شایسته سالاری (حکومت صالحان و مستضعفان)، تحول گرایی مثبت و سازنده، ایجاد انسجام و هماهنگی بین گروه‌های مختلف جامعه، تأمین رضامندی و خشنودی مردم، تشکیل حکومت جهانی اسلام و تأسیس دولت اخلاقی امام مهدی عج خواهیم بود.^۱

البته بسیاری از این نتایج و برکات، در سایه هدایت گری (هدایت تکوینی و نفوذ باطنی)، رشد فکری و اخلاقی، تربیت و تعلیم نفوس و احیای دل‌های مرده (در سایه ارشاد، انذار، نصیحت، گفت‌وگو و محاجّه) به دست می‌آید؛ اما تنها راه نابودی شروران و شیاطین، قدرت و نیروی نظامی قاطع و کوبنده است: «یکفون سیوفهم حتی یرضی الله عزوجل»^۲، «[یاران قائم] شمشیرهای خویش را بر زمین نمی‌نهند تا اینکه خدای عزوجل راضی شود». و نیز: «لیس شأنه الا السیف»^۳؛ «او فقط شمشیر را می‌شناسد» و...^۴

د. تجربه تاریخی بشر و خواست و اراده انسان‌ها نیز به این جهت متمایل خواهد شد که باید همه مشکلات و سختی‌های فرا روی زندگی بشری - که تاکنون ریشه کن نشده و همچنان رو به فزونی نهاده است - به دست مردی الهی و توانمند از بین برود و همای سعادت، آسایش، امنیت،

۱. ر.ک: نگارنده: مقاله فلسفه نظری تاریخ و دکتربین مهدوین، فصلنامه انتظار، ش ۱۷، صص ۱۰۶-۱۱۶؛ نگارنده: دولت اخلاقی و دکتربین مهدویت، فصلنامه انتظار، ش ۱۶، صص ۲۴۳-۲۵۳.

۲. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۷.

۳. الغیبة نعمانی، ص ۲۳۳.

۴. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک: نگارنده، آینده جهان (دولت و سیاست در اندیشه مهدویت)، بخش دوم، صص ۱۶۷-۲۴۴.

معنویت و عدالت بر جامعه انسان فرود آید.

۸ در عصر ظهور، شیطان - به عنوان سردمدار گروه باطل - و دجال و سفیانی - به عنوان نمونه‌های بارز جنایت و شرارت - و رئیسان فاسد کشورها - به عنوان مصادیق کفر و ستم و فساد - و علما و اهل کتاب منحرف - به عنوان الگوهای انحراف و بدعت و... - از بین خواهند رفت؛ یعنی، به تبع هلاکت و نابودی شیطان (به دست حضرت مهدی علیه السلام) و دجال (به دست حضرت عیسی علیه السلام)، طرفداران آنان و رهپویان راه ضلالت، ظلمت و شیطنت نیز نابود خواهند شد و تمامی موانع رشد و بالندگی انسان‌ها و جوامع از بین خواهد رفت. البته چنین نیست که انسان در این دوره معصوم خواهد بود و یا فکر و اراده گناه نخواهد داشت؛ بلکه رشد و آگاهی و معنویت او به حدی خواهد رسید که خود از فسادگری، دنیازدگی، شهوت رانی، ظلم و تبعیض و... بیزار شده و به استغنائی روحی و بصیرت و حکمت واقعی دست خواهد یازید. البته همه اینها در سایه اقدامات فرهنگی و تبلیغی امام مهدی علیه السلام و عنایات خداوند متعال به دست خواهد آمد.

این بود فرجام روشن زندگی بشری و سرانجام مبارزه حق و باطل که در قرآن و روایات متواتر ذکر و بیان شده است.

فصل سوم:

جهانی شدن و حکومت

جهانی حضرت مهدی عج

پیش درآمد

امروزه دنیا، شاهد تحولات و دگرگونی‌های گسترده و شگفت‌آوری، در عرصه اقتصاد، ارتباطات، فرهنگ، سیاست، معاهدات و امور بین‌الملل، در راستای «جهانی شدن» است. شالوده افکار و اندیشه‌های سیاسی، سمت و سوی تعهدات و تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی، ماهیت برنامه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دولت‌ها، ادبیات و فرهنگ غالب جوامع، جهت‌گیری سرمایه‌گذاری و خدمات اعتباری و مالی، شبکه ارتباطات و انفورماتیک و... به تدریج، بر اساس «جهانی شدن»، «جهانی سازی» و «جهانی کردن» شکل می‌گیرد و پیوستگی و یکپارچگی میان آنها بیشتر می‌شود.

قطعی و روشن است که اینک، یکی از نظریات مهم در عرصه بین‌الملل، ارتباطات، فرهنگ، اقتصاد و سیاست، «جهانی شدن» است. حتی می‌توان گفت که: «از یک لحاظ، نظریه «جهان گرایی» (جهانی شدن) نظریه‌ای بلامنازع است. تحولات صورت گرفته در ابزار و شیوه‌های ارتباطات و جابه‌جایی‌های منابع و مردم، آشکارا می‌توانند بر انهدام حد و مرزهای اجتماعی، تأثیر گذاشته؛ همبستگی و یکپارچگی بیشتری را موجب گردند. این فرایندها، از قرن‌ها پیش وجود داشته است»^۱.

۱. ری کیلی و فیل مارفلیت، جهانی شدن و جهان سوم، ترجمه حسن نورایی و محمد علی شیخ علیان، ص ۲۴۳..

پدیده جهانی شدن، رویدادی ناگهانی و جدید نیست؛ بلکه از گذشته - به شکل‌های مختلف - وجود داشته و اکنون سرعت آن بیشتر شده است. گسترش ارتباطات جهانی، به واسطه پیشرفت‌های فنی، افزایش نهادهای سیاسی، اقتصادی و تجاری بین‌المللی، پیدایش سازمان‌های صنعتی و مالی چند ملیتی و افزایش قدرت بازارهای ارزی، به عنوان اجزای اصلی فرایند جهانی شدن است. تأسیس سازمان ملل متحد (۱۹۴۵)، انتشار نظریه دهکده جهانی مارشال مک لوهان (۱۹۶۵)، انتشار نظریه موج سوّم آلوین تافلر (۱۹۷۸)، پایان جنگ سرد (۱۹۸۹)، اتحاد پولی یازده کشور اروپایی (۱۹۹۸)، گسترش روز افزون سازمان‌ها و اتحادیه‌های اقتصادی (نظیر آسه آن، نفتا و اکو)، ادغام بازارهای مالی، ادغام بانک‌های بزرگ جهان، تأسیس «گات» (GAT) و درپی آن «سازمان تجارت جهانی» (WTO) در ۱۹۹۵ و... همگی از پیش زمینه‌های بروز پدیده جهانی شدن است که هرچه زمان پیش‌تر می‌رود، شدت و قدرت آن نیز بیشتر می‌شود.

شایان گفتن است که در این زمینه، رشد و پیشرفت شگفت‌انگیز فناوری، در زمینه‌هایی مانند حمل و نقل و رایانه و انقلاب انفورماتیک در دهه ۱۹۸۰، بسیار تأثیرگذار بوده است.^۱ با توجه به این مطلب، ابعاد گسترده و گوناگون «جهانی شدن»، برای ما آشکار می‌شود و حتی پی می‌بریم که «جهانی شدن» چیزی، یکپارچه، واحد و یکسان نیست؛ بلکه ما با «جهانی شدن»‌ها و ابعاد گوناگون آن روبه‌رو هستیم و خود جهانی شدن نیز امری متفرد، یک شکل و یکسان نمی‌باشد و با یک نوع «جهانی شدن» روبه‌رو نیستیم.

جهانی شدن، مبین نوعی جهان بینی و اندیشیدن درباره جهان، به عنوان یک منظومه کلان و به هم پیوسته است. به قول برخی از متفکران:

«جهانی شدن یک گزینه انتخابی نیست که شما اراده کنید آن را بپذیرید یا خیر؛ بلکه کاروانی است که هم زمان، در همه شاهراه‌های دنیا، به سرعت در حال حرکت است و کشورها نیز توان متوقف کردن آن را ندارند و مانند خاشاکی، در مقابل سیل برده خواهند شد... پیام بازیگران عرصه جهانی شدن نیز آن است که نیروهای اقتصادی و دانش فنی، به سمت همگونی و یکدستی، در اشکال سیاسی، اقتصادی و رفتارهای دولتی پیش خواهند رفت...»^۱ به این ترتیب، جهانی شدن آینده‌ای را نشان می‌دهد که در آن تصمیمات سیاسی و اجتماعی، در مقیاس جهانی، ناگزیر بر ساخت‌هایی مبتنی خواهد شد که بتواند با پیچیدگی‌های وضعیت جهانی، هماهنگ شود: یک دستگاه پیچیده مدیریت و یک بازار بسیار منعطف و پویا که ضمن صرف نظر کردن از مشارکت مستقیم شهروندان، صرفاً با تلقی آنها به عنوان مشتری و مصرف کننده، می‌تواند با کارایی هر چه بیشتر عمل کند.

به علت وقوع این تغییرات و تحولات گسترده و ژرف در جهان و اهمیت و جذابیت موضوع «جهانی شدن»، نمی‌توان آن را نادیده گرفت و از بحث و گفت و گو درباره آن چشم پوشید. الان مدعیان و نظریه پردازان «جهانی شدن» رو به فزونی نهاده است. شیعه نیز با ارائه نظریه «حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام» در طول قرن‌ها و سال‌های متمادی، داعیه دار اصلی جهان شمولی در عرصه‌های فرهنگی، سیاسی و... بوده است.

با توجه به این مطالب، در این نوشتار بر آنیم که بتوانیم از بحث‌های مطرح در زمینه «جهانی شدن» - ضمن ارائه چشم اندازی از آن - پلی برای فهم و درک «حکومت جهانی مهدوی» بزنیم و در اثبات و تقویت

۱. دکتر علی اصغر کاظمی، جهانی شدن فرهنگ و سیاست، ص ۸ و ۱۴.

«نظریه بی بدیل مهدویت» تلاش کنیم. وضعیت کنونی جهان، با ضعفها و قوتها، نقاط مثبت و منفی، نظریهها و آرمانها، خواستهها و نیازها و طرحها و برنامهها، بهترین و روشنترین دلیل و برهان، بر اثبات ضرورت حکومت جهانی مهدی علیه السلام و نیاز به آن است؛ یعنی، نظریات ارائه شده درباره «جهانی شدن» و تصمیم‌گیریها، برنامه‌ریزیها و راهکارهای عملی در این رابطه، می‌تواند فهم و درک ما را از «مهدویت» آسان کند؛ حقیقت آیات و روایات «ظهور منجی» را بهتر تبیین نماید؛ نیاز و احتیاج بشر به حکومت مقتدر و عدالت گستر را تعمیق بخشد؛ زمینه را برای ظهور او فراهم سازد؛ سطح آگاهی و بینش مردم را بالا برد؛ آنان را آماده پذیرش دولت کریمه و حکومت جهانی او گرداند؛ «عصر موعود» را بهتر نشان دهد و «اندیشه مهدویت» را فراگیر و جهانی کند.

حکومت جهانی مهدی علیه السلام، خط بطلانی بر انواع گوناگون حکومتها، نظریات، برنامهها و طرحهای ارائه شده در عرصه جهانی است؛ به طوری که تمامی این نظریات و حکومتها، امتحان خود را پس خواهند داد و مردم به پوچی، ضعف و بطلان آن پی خواهند برد و با آغوش باز، پذیرای «دولت مهدوی» خواهند بود؛ چنان که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «امر ظهور واقع نمی‌شود، مگر بعد از آنکه هر طبقه‌ای به حکومت برسند و دیگر طبقه‌ای در روی زمین باقی نباشد که حکومت نکرده باشد؛ تا دیگر کسی نتواند ادعا کند که اگر زمام امور به دست ما می‌رسید، ما عدالت را پیاده می‌کردیم! آن گاه حضرت قائم علیه السلام قیام کرده، حق و عدالت را پیاده می‌کند»^۱.

مشکلات دائمی جهان (جنگ‌ها، عداوت‌ها، کینه‌ها، نابرابری‌ها، نابسامانی‌ها، ظلم‌ها و ستم‌ها)؛ نیازها و احتیاجات ضروری بشر (در زمینه اقتصاد، سرمایه‌گذاری، ارتباطات، بهداشت، رفع فقر مادی و معنوی و ...)؛ الزامات و بایسته‌های جهان (در زمینه همگونگی و نزدیکی فرهنگ‌ها، علوم، افکار و اندیشه‌ها، تربیت اخلاقی و ...)؛ ایده‌ها و آرمان‌های همیشگی بشر (صلح، دوستی، عدالت، نیکی، آرامش و ...)؛ تجارب گذشته انسان‌ها (در نقص و ضعف دولت‌ها و حکومت‌های خود، جنگ‌ها و ستیزه‌جویی‌ها) و ... باعث خواست و طلب آگاهانه و عاشقانه «ظهور منجی و مصلح الهی» از سوی بیشتر انسان‌ها خواهد شد؛ چنان که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «هر جمعیتی در انتظار دولتی هستند... اما دولت ما در آخر الزمان نمایان می‌گردد». نکته بدیهی و روشن این است که تصویر «حکومت جهانی مهدوی»، به روشنی و با ذکر تمامی خصوصیات و ویژگی‌های مثبت آن، چندین قرن پیش، از سوی پیشوایان معصوم شیعه، بیان شده است.

برنامه‌ها و فعالیت‌های دولت‌ها و اندیشمندان در این زمینه، باعث شده که فهم و درک ما از «دولت کریمه و جهانی» حضرت ولی عصر علیه السلام آسان شود. اگر چند دهه پیش درباره «جهانی شدن» و «حکومت جهانی» سخن به میان می‌آمد، درک و فهم و پذیرش آن برای مردم، سنگین و آگاهی و دانش آنان در این باره، اندک و محدود بود. در این صورت بحث درباره «حکومت جهانی مهدی موعود» خام و غیر واقعی می‌نمود و زمینه‌سازی برای پذیرش و باور داشت آن، مشکل به نظر می‌رسید. اما اینک به راحتی می‌توان، در این باره و ویژگی‌های «دولت کریمه»، صحبت کرد و از

حقانیت و درستی آن دفاع نمود. همچنین می‌توان با بیان چارچوب‌های علمی و نظری آن، تئوری قابل قبولی در عرصه جهانی ارائه داد. اگر نتوانیم به درستی، ابعاد و زوایای مختلف اندیشه «مهدویت» را در عصر حاضر بازگو کنیم و نسبت و ارتباط آن را با «جهانی شدن» بسنجیم؛ از قافله اندیشه و گفتمان روز به دور خواهیم بود و نخواهیم توانست درک و فهم بشری را درباره آینده درخشان جهان به خوبی شکل دهیم.

در این نوشتار؛ با توجه به اهداف، مبانی و ویژگی‌های «جهانی شدن»، «جهانی کردن» و «جهانی سازی» و نیز مبانی، اهداف و ویژگی‌های «دولت کریمه مصلح موعود»، در صددیم رابطه آنها را - هر چند به طور خلاصه - مورد پژوهش قرار دهیم و این مطلب را روشن کنیم که روند و پروسه «جهانی شدن»، می‌تواند، پیش زمینه و مقدمه‌ای برای تشکیل دولت فراگیر حضرت مهدی علیه السلام باشد.

یک. جهانی شدن، جهانی کردن و جهانی سازی

همان گونه که پیش‌تر گفته شد، کلید واژه اساسی بحث‌ها و نظریات غالب در جهان معاصر، «جهانی شدن» است. «جهانی شدن» به این معنا است که تحوّل در جهان جریان دارد و نشانگر فرآیندی است که در آن اقتصاد، فرهنگ، سیاست و کارگزاران این امور، جهانی می‌شوند و در عرصه جهانی ظهور و بروز می‌یابند. «جهانی شدن» نشانگر یک تحوّل اجتماعی گسترده و فرآیندی است که بنیاد جامعه را تغییر داده، یک تحوّل تاریخی به وجود می‌آورد. تحوّل که همراه با فشردگی زمان و مکان، همسانی و هم‌شکلی بسیاری از امور و نزدیکی جوامع به یکدیگر است.

۱. پیدایش «جهانی شدن»

اصطلاح «جهانی شدن» در گذشته به عنوان یک اصطلاح جدی و جا افتاده علمی، کمتر مورد توجه و کاربرد بود و به طور عمده از اواسط دهه ۱۹۸۰ به عنوان یک اصطلاح علمی، مورد استفاده قرار گرفت. به نظر رابرتسون مفاهیم جهانی شدن، بیشتر پس از انتشار کتاب مارشال مک لوهان تحت عنوان «اکتشافاتی در ارتباطات» در سال ۱۹۶۰ مورد توجه واقع شد (نظریه دهکده جهانی). جهانی شدن در حقیقت یکی از مراحل پیدایش و گسترش تجدّد و سرمایه‌داری جهانی است که سابقه آن، به قرن پانزدهم باز می‌گردد.

«پل سوئیزی» درباره جهانی شدن و روند تدریجی آن می‌نویسد: «جهانی شدن، یک وضعیت یا یک پدیده (نو ظهور) نیست؛ بلکه یک روند است که برای مدتی بسیار طولانی، جریان داشته است. در واقع از زمانی که سرمایه‌داری، به عنوان یک شکل قابل دوام جامعه انسانی، پا به جهان گذاشت؛ یعنی، از چهار یا پنج سده پیش تا کنون، جهانی شدن هم جریان داشته است...»^۱

«جهان گستری» قدمت طولانی در تاریخ دارد و اشخاص، دولت‌ها و مکاتب بسیاری (چون کورش، اسکندر، رومیان، کمونیست‌ها و...) در صدد جهانی کردن حکومت یا اندیشه خود بودند. ادیان الهی نیز همواره ادعای جهان شمولی داشتند و خود را محدود به یک زمان و مکان خاصی نمی‌کردند. این پدیده به طور نامنظم از طریق توسعه امپراتوری‌های مختلف قدیمی، غارت و تاراج، تجارت دریایی و نیز گسترش آرمان‌های مذهبی، تحول یافته است. توسعه خطی «جهانی شدن» - که ما امروز شاهد آن هستیم - در قرون پانزده و شانزده؛ یعنی، آغاز «عصر جدید» شروع شد.

«جهانی شدن» - یا یک مفهوم بسیار شبیه به آن - ابتدا در توسعه «علوم اجتماعی» نمایان شد. سن سیمون دریافت که: «صنعتی شدن»، عامل پیشبرد «رفتارهای مشابه» در درون فرهنگ‌های متنوع اروپایی بوده است. استدلال وی این است که تسریع چنین فرآیندی، مستلزم نوعی انترناسیونالیسم جهانی، مبتنی بر «انسانیت» است. دورکیم و وبر نیز این مباحث را از زمینه‌های اجتماعی آن پی گرفتند. مارکس، به صورتی بسیار صریح و روشن، به تئوری جهانی کننده «نوگرایی» معتقد بود (بازار جهانی و...). اما به نظر مالکوم واترز ریشه‌های اصلی نظریه جهانی شدن نه از آثار جامعه‌شناسان؛ بلکه از نظریات عده‌ای از نظریه پردازان بازار نیروی کار

۱. پل سوئیزی و...، جهانی شدن با کدام هدف، ص ۷.

در کالیفرنیا سرچشمه گرفته است؛ دانشمندانی نظیر کر، دانلوپ، هاربی سان و می‌یرز، نظریه «ادغام بین جوامع» را مطرح می‌کنند که دارای دو جنبه است: ۱. جوامع صنعتی در مقایسه با جوامع غیر صنعتی، به یک دیگر شبیه‌تراند؛ ۲. فرایند صنعتی شدن، گرچه در جوامع مختلف، متفاوت است؛ اما این جوامع در گذر زمان، به طور فزاینده‌ای، به هم شبیه خواهند شد. نیروی محرکه این جوامع، همان «منطق نظام صنعتی» است. آنان به این نتیجه رسیدند که: «جامعه صنعتی، یک جامعه جهانی است»؛ زیرا علم و تکنولوژی - که بنیان اصلی این جوامع را تشکیل می‌دهند - خود یک زبان مشترک جهانی دارند.^۱ بر این اساس تکنولوژی‌های تولید کالا، شباهت‌هایی میان جوامع ایجاد می‌کنند و لذا خصلت «اقتصادی» به «جهانی شدن» می‌دهند؛ چنان که برخی از نویسندگان به این نتیجه رسیدند که: «دنیا به دوره تمدن جهانی وارد می‌شود».

این تغییر و تحولات تا کنون ادامه دارد و جهان را در سیطره خود گرفته است. «جهانی شدن» با اینکه در ابتدا از اقتصاد شروع شد و مهم‌ترین مشخصه آن نیز اقتصادی بود و باراکلو استدلال می‌کند که این تحول را باید اقتصادی دانست؛ نه سیاسی و یا فرهنگی؛ اما بعدها به سمت فرهنگ و سیاست نیز کشیده شد و منظر و چشم اندازه‌های مختلفی را در این زمینه ایجاد کرد. از نظر رابرتسون - پرنفوذترین نظریه‌پرداز در زمینه جهانی شدن فرهنگی - در روند تحول و تکامل پیدایش نظام جهانگیر، چند مرحله (جنینی، آغاز، خیز، تعارض و عدم قطعیت) وجود دارد. وی درباره مرحله «خیز» می‌نویسد: «در این مرحله (از ۱۸۷۰ تا ۱۹۲۵) مفهوم جامعه ملی، به درستی جا می‌افتد و مفاهیم جهانی و جهانگیر، مطرح می‌شود...

۱. ماکلوم واترز، جهانی شدن، ترجمه مردانی و مریدی، ص ۳۱.

تحوّلات این دوره عبارت است از: پذیرش جوامع غیر اروپایی در جامعه بین‌الملل؛ پردازش و تنظیم اندیشه‌های بشریت (رسمیت یافتن مفهوم بشریت)؛ افزایش شکل‌های جهانی ارتباطات، ظهور جنبش‌های دینی گسترده؛ رقابت‌های جهانی (نوبل، المپیک و...); پذیرش جهانی تقویم واحد؛ ازدیاد شکل‌های ارتباطات جهانی؛ پیدایش نخستین رمان‌های جهانی، ایجاد جامعه ملل؛ جهانی شدن محدودیت‌های مهاجرت و...»^۱.

۲. تعاریف «جهانی شدن»

۱. جیمز. ان، روزه نا در تعریف «جهانی شدن» می‌نویسد: «روندی نو که فعالیت‌ها و امور مهم را از خاستگاه‌های ملی قدرت، به عنوان پایه‌های دیرینه حیات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، فراتر می‌برد»^۲.
- چنانچه فرض شود ویژگی عمده این بعد از تغییرات، دگرگونی در عادت‌ها و هنجارها است؛ عبارت «جهانی شدن» را می‌توان به «آن چیزی» اطلاق کرد که دل مشغولی نوع بشر در مورد محدودیت‌های سرزمینی و ترتیبات سنتی نظام دولت کشورها را دگرگون می‌سازد.
۲. گیدنز در رساله «پیامدهای مدرنیته» مفهوم «جهانی شدن» را وارد نظریه اجتماعی اش می‌کند و آن را «تقویت مناسبات اجتماعی جهانی که محل‌های دور از هم را چنان به هم ربط می‌دهد که هر واقعه محلی، تحت تأثیر رویدادی که با آن فرسنگ‌ها فاصله دارد، شکل می‌گیرد و بر عکس» تعریف می‌کند.^۳

۱. رونالد رابرتسون، جهانی شدن (تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی)، ترجمه کمال پولادی، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

۲. جیمز. ان، روزه نا، پیچیدگی‌ها و تناقض‌های جهانی شدن، مجله سیاست خارجی، سال سیزدهم، شماره ۴، ص ۱۰۲۲.

۳. جان تاملینسون، جهانی شدن فرهنگ، ترجمه محسن حکیمی، ص ۷۲.

از نظر وی «این پدیده، مجموعه‌ای از انتقال در حوزه زندگی، عواطف و روابط انسان‌ها با یکدیگر است... موضوع جهانی شدن، روابط عاطفی افراد و زندگی شخصی آنها و روابط محلی و منطقه‌ای است که به سراسر جهان کشیده است؛ نه صرفاً یک مسأله اقتصادی».^۱

۳. به گفته اپادورایی: «جهان گرایی در بهترین وجه، به عنوان مجموعه‌ای از جریان‌های اطلاعات، تصاویر، مسائل مالی، مردم و فن آوری‌هایی شناخته می‌شود که ممکن است به طور فرضی، اقدامات ساختارهای قدرت از قبیل دولت - ملت‌ها را متوقف کند یا تسهیل بخشد».^۲

۴. به گفته هال و رابینز، جهانی شدن، صرفاً به منزله تحمیل یک نظم جهانی واحد، یا کارکرد فرهنگی (مثل غرب‌گرایی) نیست؛ بلکه فرایندی است که موقعیت‌های فرهنگی و اجتماعی تازه به وجود می‌آورد. به گفته «فیدر ستون»، اینجا محیط وحدت‌آفرینی است که در آن تنوع هم می‌تواند وجود داشته باشد».^۳

۵. در یک تعریف دیگر آمده است: «جهانی شدن، تشدید روابط اجتماعی در سرتاسر جهان که مکان‌های دور از هم را چنان به هم مرتبط می‌سازد که اتفاقات هر محل، زاده حوادثی است که کیلومترها، دورتر به وقوع می‌پیوندد و برعکس».^۴

این تعاریف عمدتاً ناظر بر روند و پروسه «جهانی شدن» است و تقریباً

۱. آنتونی گیدنز، گفتارهایی درباره یکپارچگی جهان (جهان رها شده)، ترجمه علی

اصغر سعیدی و یوسف حاجی، ص ۱۳.

۲. جهانی شدن و جهان سوم، ص ۲۳۹.

۳. همان، ص ۲۳۸.

۴. فصلنامه «پژوهش و سنجش»، شماره ۲۵، ص ۱۲۳.

نگاهی مثبت به آن تلقی می‌شود. البته همه نظریه‌پردازان و نویسندگان، یکسان نمی‌اندیشند و هر کدام از زاویه خاصی به موضوع «جهانی شدن» می‌نگرند. هم اکنون در مورد این مفهوم، اتفاق نظر چندانی وجود ندارد و تعبیر و برداشت‌های متفاوتی از آن ارائه می‌شود؛ لذا برخی از صاحب نظران مدعی‌اند که اصطلاح جهانی شدن، «اصطلاحی مبهم و نا شفاف» است. علت این امر، می‌تواند به جهت عدم تفکیک صحیح میان پروسه «جهانی شدن» با پروژه «جهانی کردن» و یا ابعاد و زوایای مختلف آن باشد.

در این راستا، عبارات و مفاهیم «جهانی گرایی، جهانی بودن، جهان گستری، جهانی سازی، دهکده جهانی، نظم نوین جهانی، جهان واحد، جهان رها شده، جهان شمولی، اتحاد بزرگ، سامان جهانی، جهان وطنی، همگرایی فرهنگی جهانی، نجات کره زمین، جهانی کردن، صحنه جهانی و...» مطرح شده است. نویسندگان و اندیشمندانی چون آلوین تافلر (موج سوّم)؛ فرانسیس فوکویاما (پایان تاریخ)، ساموئل هانتینگتون (برخورد تمدن‌ها)؛ آلدوس هاکسلی (دنیای شگفت‌انگیز نو)؛ جرج اورول (حکومت واحد جهانی)؛ امانوئل والرستین (تأثیر فرهنگ در نظام جهانی) و... از نظریه‌پردازان مهم در عرصه «جهانی شدن» و «جهانی سازی» هستند که ذکر نظرات آنان در این نوشتار نمی‌گنجد.

در هر حال می‌توان تعریف زیر را - بدون توجه به پروسه‌های جهانی کردن و جهانی سازی - از «جهانی شدن» ارائه داد: «جهانی شدن، فرآیندی است که تمامی عرصه‌های فرهنگ، سیاست، اقتصاد و اجتماع را در هم می‌نوردد و جوامع انسانی را از جنبه‌های مختلف به یکدیگر نزدیک و مرتبط و مؤثر بر هم می‌سازد و مرزها و موانع اعتباری گذشته را از میان بر می‌دارد».

۳. ماهیت و مبانی «جهانی شدن»

برای تبیین مفهوم و ماهیت جهانی شدن، ناچاریم به طور دقیق آن را بررسی کنیم و تقسیم بندی نوینی از آن ارائه دهیم. به نظر می‌رسد در این رابطه با سه وجه مهم، اساسی و گاهی متمایز از هم، روبه‌رو هستیم که به اشتباه یا تسامح، به هر سه عنوان «جهانی شدن» اطلاق می‌گردد:

۱. روند و پروسه جهانی شدن (فرایندی طبیعی و تدریجی)؛
(Globalization)

۲. پروژه و برنامه جهانی کردن (غربی سازی)؛ (Westernization)

۳. پروژه جهانی سازی (آمریکایی سازی)؛

(Americanization=globalism)

«جهانی شدن»، یک روند و حرکت تدریجی، طبیعی و تکاملی را طی کرده و در عصر جدید، به مراحل بالایی از بالندگی و شکوفایی علمی، اقتصادی و تکنولوژیکی دست یافته است. به عبارت دیگر روند «جهانی شدن»، دستاورد مهم تمدن، علم و فن‌آوری بشر است و تا حدودی ذاتی و لازمه زندگی بشر و امری فطری است که باعث نزدیکی انسان‌ها به یکدیگر و استفاده بیشتر از مواهب جهان است (هر چند ممکن است کارگزاران و عوامل مختلفی داشته باشد). جهانی شدن به معنای «عالمی شدن» است؛ یعنی، کسانی که در کره زمین زندگی می‌کنند، به همه ابزار و وسایل رفاه، پیشرفت، آسایش، امنیت و... دسترسی داشته باشند. اما همین روند طبیعی، در حرکت رو به رشد و تکاملی خود، شاهد دست اندازی و دخل و تصرف قدرت‌های اقتصادی و سیاسی بزرگ، بوده و در بعضی موارد، در خدمت منافع و آمال آنها قرار گرفته است (جهانی کردن). به عبارت روشن‌تر، قدرت‌های پیشرفته غربی و صاحبان شرکت‌های بزرگ اقتصادی و تجاری

و... این روند را در خدمت منافع خود گرفته‌اند و به نوعی خود را بر این فرایند طبیعی، تحمیل کرده و حتی در مسیر حرکت آن، انحراف ایجاد کرده‌اند.

پروژه «جهانی سازی» نیز دقیقاً همان آمریکایی سازی و تحت سلطه قرار دادن کل جهان، از سوی ایالات متحده امریکا است و امری کاملاً متمایز با روند «جهانی شدن» است. البته به علت در هم تنیدگی این سه چشم انداز، مجبوریم در این نوشتار، هر سه را در کنار هم مورد توجه قرار دهیم.

«جهانی شدن» بر ایجاد جهانی با ارزش‌های مشترک و احترام به مبانی فرهنگی دیگران و «جهانی سازی» و «جهانی کردن» بر ساخت جهانی با ارزش‌ها و هنجارهای مشترک و خالی از هر گونه تفاوت و تمایز در همه عرصه‌ها تأکید می‌کنند. «جهانی کردن» در صدد تسلط اقتصادی و فرهنگی بر کل جهان و بهره برداری از آن به نفع نظام سرمایه‌داری غربی است. «جهانی شدن»، فرایندی است گریزناپذیر که شکل تکامل یافته پیشرفت‌های بشری در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. اما «جهانی سازی»، فرایندی است که مشخصاً در راستای تأمین منافع و نیز مسلط کردن ارزش‌های مورد نظر قدرت برتر در عرصه جهانی، بر سایر دولت‌ها و ملت‌ها است. گروهی از اندیشمندان بر این مسأله تأکید دارند که فرایند «جهانی شدن» یک واقعیت است و پروژه «جهانی کردن» و «جهانی سازی»، حاکی از ایدئولوژی و راهبرد برخورد با فرایند «جهانی شدن» است.^۱

بر این اساس ماهیت و مبانی سه منظر و چشم انداز یاد شده، عبارت است از:

۱. ر.ک: فصلنامه پژوهش و سنجش، شماره ۲۵، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.

۱. فرایند «جهانی شدن»: درباره چیستی و ماهیت جهانی شدن توضیحاتی چند داده شد؛ اما درباره مبانی آن گفتنی است که همواره و در طول تاریخ، ایده‌ها و آرمان‌های بشری، در صدد رسیدن به «جامعه جهانی» و اتحاد - نه یکپارچگی - بوده و بیشتر ناشی از احتیاجات و نیازهای فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی بشر بوده است؛ یعنی، احساس می‌کرده که با نزدیکی و ارتباط جوامع جهانی با یکدیگر، بهتر می‌تواند خواسته‌ها و نیازهای معنوی و مادی خود را تأمین کند. مبنای دیگر آن را نیز می‌توان در «فطرت» و «گوهر» انسان‌ها دانست. آنان فطرتاً تمایل به نزدیکی، اتحاد، شناخت یکدیگر، برقراری ارتباطات فکری و فرهنگی و دوستی با هم دارند. قرآن می‌فرماید: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا»^۱. اما متأسفانه این تمام قضایای جهانی شدن نیست؛ زیرا این روند، پیوندهایی با سرمایه‌داری جهانی برقرار کرده و از این جنبه دچار کاستی‌ها و کژتابی‌هایی شده است.

۲. پروژه «جهانی کردن»: این پروژه عمدتاً اقتصادی و فرهنگی است؛ هر چند در گذشته بیشتر جنبه اقتصادی و نظامی داشت و مبنای اصلی آن در سرمایه‌داری؛ یعنی، سود و منفعت بیشتر نهفته است. در مقدمه کتاب «دام جهانی شدن» آمده است: «جهانی شدن، بدون تردید بارزترین وجه تمایز اقتصاد دیروز و امروز است. گسترش روز افزون سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی و اتحادیه‌های اقتصادی منطقه‌ای (نظیر آسه آن، نفتا و اکو)، ادغام بازارهای مالی، اتحاد پولی کشورهای اروپایی، ادغام بانک‌های بزرگ جهان و تأسیس سازمان تجارت جهانی و در پی آن آزادسازی تبادل کالا و نقل و انتقال سرمایه بین کشورها و ادغام شرکت‌های تولیدی بزرگ، همه از

مظاهر «جهانی کردن» اقتصاد است.

البته جهانی شدن، پدیده‌ای صرفاً اقتصادی نیست؛ اما اقتصاد با اهمیت‌ترین بعد آن است؛ زیرا در نظام سرمایه‌داری - که سودای رهبری جهان کنونی را در سر دارد - سیاست و فرهنگ، تا حد بسیاری، تحت تأثیر سیاست‌گذاری‌های اقتصادی قرار دارد.^۱ پس جهانی کردن اقتصاد، به دنبال تحوّل عمیق سرمایه‌داری و حاکمیت نظام سلطه و مبادله نامتوازن صورت می‌پذیرد. این پروژه، اوج پیروزی سرمایه‌داری جهانی و حاکم شدن رقابت بی‌قید و شرط در سراسر گیتی است.

۳. پروژه جهانی سازی؛ جهانی سازی، جنبه نظامی، سیاسی و حتی اقتصادی پروژه‌های است که ناشی از سیاست‌ها و استراتژی‌های کلان ایالات متحده امریکا است. به عبارت دیگر «جهانی سازی» همان «امریکایی سازی» است و در واقع تحمیل الگوهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی امریکا، بر سایر کشورها است؛ همان چیزی که از آن به «نظم نوین جهانی»، «نظام تک قطبی» و «امپراتوری جهانی امریکا» تعبیر می‌شود و عمدتاً بعد از فروپاشی شوروی، مطرح شده است.

ژانگ مین گیان می‌گوید: «دولت آمریکا به مثابه تنها ابرقدرت و کشوری که تأثیری چشمگیر در تحولات بین‌المللی دارد، به جای تلاش برای «جهانی شدن» متکی بر برابری و احترام متقابل؛ بر آن است که «جهانی شدن» را به «امریکایی شدن» تبدیل کند. هدف امریکا از این تلاش، مشابه هدف سنتی آمریکا در لیبرالیزه کردن اقتصاد و دموکراتیزه کردن سیاست جهانی است که همان تعمیم دادن نظام سیاسی و ارزش‌های

۱. ر.ک: دام جهانی شدن (تهاجم به دموکراسی و رفاه)، نشر اندیشه معاصر، ص ۱۵ (مقدمه مترجم با کمی تغییر و خلاصه).

امریکایی، در سراسر جهان است. در پدیده «جهانی شدن» هیچ نکته تازه‌ای جز تأکید آمریکا بر تحقق اهداف خود، در شرایط بسیار مساعدی که جهانی شدن پدید آورده است، چشم نمی‌خورد»^۱.

با توجه به دو منظر یاد شده و ارتباط مستقیم آنها با «سرمایه‌داری»، اساس پروژه‌های «جهانی کردن» و «جهانی سازی» را باید در سود بیشتر، رفاه، مادی گرایی، خروج از بحران و... جست و جو کرد. به عبارت دیگر مبنای اصلی این دو برنامه، «سرمایه‌داری» است که اساس آن هم در «سود بیشتر و منفعت فزون‌تر» نهفته است. به نظر دنیس رانگ: «سرمایه‌داری مجموعه‌ای است پیچیده از ویژگی‌هایی که به یکدیگر وابسته‌اند. مهم‌ترین این ویژگی‌ها، تعیین قیمت از سوی بازارهای آزاد و تولید کالا با هدف «کسب سود» است و ابزار حفظ آن نیز در روابط میان سرمایه خصوصی و طبقه‌ای از کارگران مزد بگیر است که آزاد اما فاقد مالکیت هستند»^۲.

مبنای دیگر این دو پروژه، ریشه در افکار و آرای سیاسی غرب در رابطه با انسان و جهان دارد. بر این اساس، لیبرالیسم، اومانیزم، سکولاریسم، ماتریالیسم و... می‌توانند مبانی سیاسی و فرهنگی این دو را تشکیل دهند. از آنجا که غربی‌ها نسبت به انسان، دیدی مادی، دنیوی و خود محورانه دارند؛ سعی می‌کنند که برنامه‌ها و راهبردهای خود را نیز به این سمت بکشانند و همه چیز را در اختیار و خدمت خود در آورند؛ هر چند در اتخاذ خط و مشی‌ها، راهبردها و تاکتیک‌ها، مواضع و رفتارهای جداگانه و متفاوتی دارند.

۱. فصلنامه پژوهش و سنجش، شماره ۲۵، ص ۲۱۱.

۲. باری اکسفورد، نظام جهانی: اقتصاد، سیاست و فرهنگ، ترجمه مشیر زاده، ص ۱۵۱.

۴. رهیافت‌ها، داعیه داران و اهداف

با توجه به بحث‌های نظری و اقدامات عملی در - در هر سه چشم انداز یاد شده، - می‌توان جریان‌ها و داعیه‌داران «جهان گرایی» و اهداف آنها را در سه محور و رهیافت اساسی زیر دسته بندی کرد:

۱. رهیافت اقتصادی؛ ۲. رهیافت فرهنگی؛ ۳. رهیافت سیاسی.

۴-۱. رهیافت اقتصادی

مهم‌ترین و تاریخی‌ترین بعد جهانی شدن، «اقتصاد» است. در اینجا جهانی شدن تولید، توزیع، نیروی کار، تکنولوژی و صنعت، سرمایه و پول، سود و بهره زیاد و... در چهارچوب تقسیم کار بین المللی مد نظر است.

دورنمای اقتصادی جهانی شدن و... چنین است:

- شرکت‌های عظیم و غول پیکر، نبض اقتصاد جهان (سرمایه‌داری) را در دست دارند؛

- پول واحد جهانی شکل می‌گیرد؛

- فقر، نابرابری، بی‌کاری و... از بین خواهد رفت؛

- جهانی شدن، تصویری از یک بازار عنان گسیخته و نوسازی (مدرانی‌السیون) بی‌امان را القا می‌کند؛

- جهانی شدن، به عنوان نیروی همانند ساز بازار جهانی عمل می‌کند؛

- اقتصاد سرمایه سالاری و لیبرالی جهانی شده و اصول اقتصاد ملی کم

رنگ خواهد شد...

و ده‌ها ویژگی و خصیصه دیگر که برای «جهان همگون و یک رنگ» در چشم اندازه‌های سه گانه آن ترسیم شده است. همه اینها تحت عناوین فریبنده و تظاهرآمیز زندگی بهتر، دنیای کوچک‌تر، همگرایی و یکپارچگی، نجات زمین و... مطرح شده است.

در این رهیافت، مکاتب، سازمان‌ها و قدرت‌های زیر نقش اساسی دارند: - نظام سرمایه‌داری، با به کارگرفتن عوامل تولید و توزیع کالاها، خدمات، امکانات، تکنیک‌های ارتباطی و اطلاعاتی برای هر چه گسترده‌تر کردن حوزه‌های فعالیت اقتصادی و فراگیر ساختن آن در سراسر کره زمین. بر این اساس کشورهای صنعتی بزرگ (به خصوص هفت کشور صنعتی دنیا)، فعالیت‌های گسترده‌ای را در رابطه با جهانی شدن صنعت و سرمایه برای رسیدن به سود بیشتر و رهایی از بحران نظام سرمایه‌داری داشته‌اند. (پروژه جهانی کردن)

- شرکت‌های چند ملیتی و مؤسسات بزرگ مالی و اعتباری، از کارگزاران مهم پروژه «جهانی کردن» اقتصاد هستند که در زمینه‌های خدمات مالی، اعتباری، توزیع، صادرات و با هدف کسب درآمدهای فراوان و تحت سیطره قرار دادن منابع اقتصادی جهان، فعالیت‌های گسترده‌ای در کل جهان دارند.

- برخی از سازمان‌های بین‌المللی (صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی و بانک جهانی)، از پیش‌قراولان اقتصادی «جهانی شدن» می‌باشند و هدف خود را رفع فقر و نابرابری از جهان و تقسیم سود و سرمایه مناسب (!) در همه جای دنیا می‌دانند (البته با اعتقاد به باز بودن عرصه فعالیت آزاد اقتصادی).

۴-۲. رهیافت فرهنگی

بعد مهم دیگر جهانی شدن، «فرهنگ» است. در این بعد، جهانی شدن ارزش‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی هنجارهای معنوی و دینی، هنجارهای غربی، ترویج و اشاعه فرهنگ‌های برتر و... مطرح است.

۱. دورنمای فرهنگی و اجتماعی این پدیده عبارت است از:

- یوتوپیای جامعه جهانی از قواعد مشترکی تبعیت می‌کند؛
- در آن جوامع، فرهنگ‌ها، حکومت‌ها و اقتصادها تا حدودی به هم نزدیک‌تر می‌شوند؛
- رویدادهای محلی، تحت تأثیر حوادث جهانی شکل می‌گیرد؛
- رویدادهای اجتماعی و روابط اجتماعی دور از هم، با بافت‌های محلی پیوند می‌خورد؛
- جهان به شبکه‌ای از روابط اجتماعی تبدیل شده است؛
- انسان‌ها دارای خصوصیات و بینش‌های مشترک می‌شوند(!)؛
- مردم، فرهنگ‌ها، جوامع و تمدن‌ها، در تماس منظم و غیر قابل اجتناب قرار می‌گیرند؛
- جهان امروز، به سوی تشکیل یک دهکده واحد جهانی پیش می‌رود؛
- برنامه‌های درسی مدارس، بین‌المللی می‌شود (آموزش و پرورش جهانی)؛
- روندهای جهانی، مستقیم یا غیر مستقیم، وضعیت آینده بهداشت را مشخص می‌کنند؛
- تجدید حیات فعلی مذهبی، از فرآیندهای جهانی، تفکیک‌ناپذیر است؛
- فرهنگ واحدی، تمام افراد روی زمین را در بر خواهد گرفت و جانشین تنوع نظام‌های فرهنگی خواهد شد؛
- سبک زندگی در سراسر جهان استاندارد می‌شود؛
- لباس پوشیدن، عادات‌های غذایی، شکل معماری و موسیقی، سبک زندگی شهری (مبتنی بر تولید صنعتی) و... تحت سلطه فرهنگ مصرفی سرمایه‌داری «غربی» قرار خواهد گرفت؛
- جهانی بودن، به معنای بدون حد و مرز بودن فرهنگ است؛

- انقلاب اطلاعاتی، پیش قراول عصر تازه‌ای است؛
- تمدن جدید جهان را فرا پوشانیده و همه بشریت را در خود سهیم ساخته است؛

- جهان‌گستری، زبان انگلیسی را به عنوان رسانه خود به کار می‌برد.
ادیان و مذاهب بزرگ جهانی، عموماً منادی «جهانی شمولی» در عرضه فرهنگ، اخلاق و آیین واحد هستند و در صدد بسط و گسترش فرهنگ توحید، معنویت و دیانت در سراسر جهان می‌باشند و همگان را به یکتاپرستی دعوت می‌کنند.

رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی و فن‌آوری‌های نوین ارتباطی و اطلاعاتی (اینترنت، تلویزیون و ماهواره و...)، قدرت‌های برتر در عرصه «جهانی شدن» اطلاعات و فرهنگ می‌باشند و هدف آنان اشاعه و گسترش فرهنگ، علم، هنر و... و تبلیغ کالاها و تولیدات صنعتی است. این رسانه‌ها، هم می‌توانند در روند «جهانی شدن» به ایفای نقش پردازند و هم خود پروژه «جهانی کردن» و «غربی سازی» را پی‌گیری کنند.

برخی از نهادها و سازمان‌های زیر نظر سازمان ملل، فعالیت‌های جهانی شمولی دارند؛ یونسکو خواستار برقراری نظم نوین جهانی در ارتباطات بود. هیأت‌های حاکم کشورهای غربی، بحث جهانی شدن را به منظور اشاعه فرهنگ غرب، در سراسر جهان، مطرح می‌کنند (غربی سازی جهان).

۳-۴. رهیافت سیاسی

«سیاست»، بعد دیگر و فرعی جهانی شدن است که با استفاده از پیامدها و الزامات جهانی شدن اقتصاد و فرهنگ، نقشی اساسی در تحولات عصر ایفا می‌کند. تضعیف دولت - ملت‌ها، تضعیف حاکمیت‌های ملی، گسترش دموکراسی، آزادی و حقوق بشر (!) شکل و نوع حکومت‌ها، نقش

مؤثر مردم و... از مؤلفه‌های این بعد به شمار می‌رود.

دورنمای سیاسی آن عبارت است از:

- جامعه‌ای که در آن، آخرین مرز حذف خواهد شد (مرزهای طبیعی و جغرافیایی)؛

- دموکراسی غربی - به عنوان شکل نهایی حکومت - جهانی و نهادینه خواهد شد(!)؛

- نقش دولت‌ها به عنوان تجسم حاکمیت ملی کم رنگ می‌شود؛

- جهانی شدن، مسائلی چون بحران، جنگ، بی عدالتی، نابرابری و تخریب محیط زیست را به موضوعی جهت دموکراسی جهانی تبدیل می‌کند؛

- مرزهای طبیعی و جغرافیایی از بین خواهد رفت؛

- جهانی شدن پایان نوسازی سیاسی به سبک دولت - ملت است؛

- حد و مرزهای مجازی - به ویژه حد و مرزهای مربوط به دولت و ملت - درهم می‌شکند.

اسلام، تنها دینی است که ادعای «جهانی شدن» در عرصه سیاست و اجتماع را دارد و شیعیان با ارائه «نظریه مهدویت»، سهم مهمی در این زمینه دارند. هدف اسلام، تشکیل حکومت جهانی و گسترش دین در سراسر کره خاکی است (حکومت جهانی اسلام).

قدرت‌های بزرگ - به خصوص آمریکا - در صدد تشکیل حکومت جهانی و سلطه بر کل عالم هستند و به سمت هژمونی غرب و تشکیل امپراتوری جهانی پیش می‌روند. آمریکا و متحدان نزدیک اروپایی آن، خود را حافظ آزادی، آزادی اطلاعات، جهان آزاد و دموکراسی جهانی و نظایر آن می‌دانند. اما هدف اصلی آنها تسلط بر جهان و تشکیل حکومت واحد جهانی

تحت نظم نوین جهانی است (آمریکایی سازی).

سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی (سازمان ملل، شورای امنیت و...) از فعالان و برنامه‌ریزان «جهانی شدن» در بعد سیاسی و اجتماعی هستند و اکثر دولت‌های جهانی نیز با پیوستن به این سازمان، حضور فعالی در عرصه‌های حقوق بشر، صلح و امنیت جهانی، حفظ محیط زیست و... دارند. دانشمندان و نظریه پردازان علوم سیاسی و امور بین‌الملل و برخی از مکاتب سیاسی، از پیشگامان ارائه بحث‌های «جهانی شدن» هستند که هدف برخی تحقق بخشیدن به آرزوی بشر در «آزاد سازی جهان» (جهانی شدن) و هدف گروهی دیگر همراهی با سلطه‌گران و توجیه رفتارهای آنها (آمریکایی سازی) است.

مارکسیسم و حتی فاشیسم (در شوروی و آلمان)، تا چند دهه اخیر، رؤیای تشکیل نظام فراگیر جهانی را در سر می‌پروراندند.

با توجه به این تقسیم بندی، روشن می‌شود که طیف‌های مختلفی در عرصه «جهانی شدن» فعال هستند و هر یک به نوعی در صدد ارائه راه کارها، برنامه‌ها و خطی و مشی دولت‌ها و مردم، نسبت به «جهانی شدن» می‌باشند. برخی از اینها در صدد ایجاد همگونی و یکپارچگی جهان‌اند؛ برخی به سمت استیلا و سلطه بر کل جهان پیش می‌روند؛ بعضی در صدد ارائه راه‌کاری برای توسعه، پیشرفت و سعادت بشر می‌باشند و عده‌ای نیز بر نزدیکی و اتحاد کشورها و یکسان سازی نظر دارند.

۵. ویژگی‌های جهانی شدن و جهانی سازی

ما در حال ورود به برهه‌ای از زمان هستیم که تا کنون بدین شکل در طول تاریخ سابقه نداشته و تجربه‌ای کاملاً نوین و جذاب فرا روی بشر قرار داده است. نزدیکی انسان‌ها، فرهنگ‌ها، تمدن‌ها و اقتصاد جهانی به

یکدیگر، در ظاهر به سود همگان و مفید برای همه است و امری الزامی و اجتناب ناپذیر می‌باشد. این جریانی بسیار عظیم با هجمه‌ای بسیار وسیع است. جهانی شدن، دوره تازه‌ای در تمدن رایج کنونی و حاکم بر جهان است که بر اثر انقلاب‌ها و تحولات در عرصه اطلاعات و ارتباطات پیش آمده است. نویسندگان و اندیشمندان، پاره‌ای از ویژگی‌ها و نشانه‌های «جهانی شدن» را برشمرده‌اند که می‌توان به چند ویژگی مهم «جهانی شدن» اشاره کرد:

۱-۵. فرهنگ جهانی واحد

عده‌ای بر این عقیده‌اند که: هنجارها، ایستارها و ارزش‌های تقریباً یکسانی، بر جوامع حاکم خواهد شد (البته با حفظ برخی از سنن و ارزش‌های محلی و منطقه‌ای)، و مردم جهان، تابع یک فرهنگ واحد، برتر و غالب خواهند شد و هویت و ماهیت خود را بر آن اساس تبیین خواهند کرد. در سطح فرهنگی باید از ظهور «جامعه مدنی جهانی» سخن گفت. رابرتسون می‌نویسد: «فرهنگ در نظریه نظام جهانی به ملاحظه مهمی تبدیل شده است. در واقع ما به نقطه‌ای نزدیک می‌شویم که توجه به فرهنگ، وجهی از نظریه‌پردازی در قالب نظریه نظام جهان تبدیل می‌شود... عرصه جهانی در کل، نظام اجتماعی - فرهنگی است که از درهم فشردن شدن فرهنگ‌های تمدنی، جوامع ملی، جنبش‌ها و سازمان‌های درون ملی و میان ملی، خرده - جوامع و گروه‌های قومی، شبه گروه‌های درون جامعه‌ای... ناشی شده است. به موازات پیشرفت عمومی جهانی شدن، فشارهای متزایدی بر این واحدها وارد می‌شود تا «هویت» خود را در رابطه

با شرایط جهانی - بشری تعریف کنند»^۱.

البته تاکنون چیزی به طور کامل روی نداده و احتمال وقوع آن - با وجود آداب، رسوم، سنن، فرهنگ و هنجارهای گوناگون - در آینده نیز ضعیف است؛ اما به هر حال ایده‌ها و افکار عده‌ای از سیاستمداران و کارگزاران جهانی شدن، بدین سمت پیش می‌رود و فعالیت رسانه‌های ارتباط جمعی و مطبوعات، در این زمینه تمرکز یافته است.

۲-۵. ایدئولوژی واحد جهانی

برخی از نظریه پردازان غربی، اعتقاد دارند که به زودی لیبرالیسم غربی، سلطه خود را بر سراسر زمین تثبیت خواهد کرد و مردم جهان از مزایا و محاسن دموکراسی غربی بهره‌مند خواهند شد (!! فوکویاما اصلی‌ترین نظریه پرداز موضوع یاد شده است. او می‌نویسد: «اندیشه لیبرال می‌رود تا در پهنه کره زمین از نظر روانی، به طور واقعی تحقق یابد. در میدان ایدئولوژی و نبرد اندیشه‌ها، لیبرالیسم پیروز گردیده و هیچ رقیب و هم‌وردی در برابر خود ندارد». پیروزی اندیشه در فرهنگ لیبرال - دموکراسی به معنای آن است که زمینه منازعه تاریخ ساز از میان رفته و به عبارت فوکویاما، تاریخ به اتمام رسیده است: «محملاً آنچه ما شاهد آن هستیم، نه فقط پایان جنگ سرد؛ بلکه پایان تاریخ است؛ نقطه پایان تحوّل ایدئولوژی و تئوری "برخورد تمدن‌ها" بشریت و جهانی شدن دموکراسی غربی، به عنوان شکل نهایی حکومت»^۲. این نظریه امروزه، پایه و اساس آمریکایی‌سازی جهان قرار گرفته است؛ چنان که خود وی می‌گوید: به نظر من «جهانی شدن، همان

۱. جهانی شدن، ص ۱۴۹ و ۱۳۷.

۲. حسین سلیمی، فرهنگ گرایی، جهانی شدن و حقوق بشر، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ص ۱۲۹.

امریکایی شدن است؛ چرا که امریکا از برخی جهات، پیشرفته‌ترین کشور سرمایه‌داری در جهان امروز است و همین طور نهادهای آن، نمایانگر پیشرفت و توسعه منطقی نیروهای بازار است... قطعاً امریکایی شدن با جهانی شدن یکی است!!»

از طرف دیگر اکنون شاهد حرکت جهان شمول ارزش‌ها و نهادهای سیاسی - اجتماعی غربی، در تمام جهان و تحت لوای «جهانی شدن» هستیم که در واقع از طریق آن، زمینه سلطه کامل کشورهای غربی بر جهان فراهم می‌آید (غربی سازی). مانع عمده و اصلی این حرکت، بیداری و روشنفکری مسلمانان و رشد و بالندگی جنبش‌ها و حرکت‌های اسلامی است که روز به روز فراگیر می‌شود و لیبرالیسم غربی را به چالش اساسی می‌کشد. همچنین با ارائه نظریه «مردم سالاری دینی» از سوی ایران، انحصار و یکه تازی نظریات غربی، زیر سؤال رفته است. بر این اساس احتمال استقرار ایدئولوژی واحد جهانی، مشکل به نظر می‌رسد و در صورت تفوق احتمالی آن، جهان دچار چالش‌ها و گسست‌هایی عظیم خواهد شد.

۳-۵. ارتباطات جهانی

یکی از ویژگی‌های این پدیده، گسترش اطلاعات و ارتباطات جهانی در عرصه رسانه‌ها، ماهواره، تلفن، اینترنت و... است که نکات مثبت و منفی زیادی در آن وجود دارد و طلایه دار اصلی «جهانی شدن» به شمار می‌آید. آثار تسریع کننده ارتباطات الکترونیکی و حمل و نقل سریع، موجب ایجاد تأثیر ساختاری شده است که مک لوهان آن را «انفجار اطلاعات» می‌نامد. منظور وی از انفجار اطلاعات، این است که از این طریق، تمام جنبه‌های

تجارب انسانی، در یک مکان جمع می‌شود و هر انسانی، می‌تواند به طور هم‌زمان، حوادث و مناظری را که بسیار دورتر از وی هستند، احساس و لمس کند. مدارهای الکتریکی، نظام زمان و مکان را در هم می‌نوردد و امور مربوط به سایر افراد بشر را به طور مستمر و هم‌زمان، در پیش دیدگان ما قرار می‌دهد. این پدیده یک بار دیگر گفت و گو در مقیاس جهانی را مطرح می‌کند. پیام این گفت و گو، یک تغییر تمام عیار است.^۱

«پیتر به یر»، در مقدمه کتاب خود با عنوان «مذهب و جهانی شدن» می‌گوید: قدرت فن آوری، برقراری ارتباط سریع، در فضای تقریباً نامحدود را امکان‌پذیر ساخته است؛ به علاوه رسانه‌های جدید تقریباً در همه نقاط کره زمین، در اختیار کاربران آنها قرار دارند. توانش ارتباطات بین‌المللی به کارکرد واقعی تبدیل گشته است. بنابراین ما در دوره یک واقعیت اجتماعی «جهانی شدن» زندگی می‌کنیم. واقعیتی که در آن از موانع پیش از این مؤثر بر ارتباطات، اثری به چشم نمی‌خورد. به گفته «به یر» نتیجه این می‌شود که مردم، فرهنگ‌ها، جوامع و تمدن‌هایی که پیش از این کم و بیش منزوی از یکدیگر بودند، اکنون در تماس منظم و تقریباً غیر قابل اجتناب قرار گرفته‌اند.^۲ الان بسیاری از مردم جهان، با استفاده از اینترنت، ماهواره و رسانه‌های مکتوب، از آخرین و کوچک‌ترین اخبار و حوادث جهان، مطلع می‌شوند و در ارتباط مستمر با سراسر جهان هستند. با توجه به این مطلب «جهانی شدن»، امری حتمی و غیر قابل گریز تلقی می‌شود و بایسته‌ها و الزامات خاص خود را می‌طلبد.

۱. مالکوم واترز، جهانی شدن، ص ۵۸.

۲. جهانی شدن و جهان سوم، ص ۲۴۱.

۴-۵. اقتصاد و سرمایه‌داری جهانی

اولین طلوع‌های «جهانی‌شدن» در حوزه اقتصاد و سرمایه‌گذاری، رشد و گسترش پیدا کرد و سپس به حوزه‌های دیگر سرایت کرد. هنوز عده‌ای «جهانی‌شدن» را در بعد «اقتصادی» آن می‌بینند و رایج‌ترین دیدگاه در این زمینه، از آن اقتصاد دانان است که بر پایه همبستگی بیش از پیش اقتصادی و ادغام همه اقتصادهای ملی، در یک اقتصاد و در محدوده بازار سرمایه‌داری می‌نگرند. هاری مگداف می‌نویسد: «نظریه‌ای که به طور وسیع مورد قبول قرار گرفته، فرسایش حاکمیت ملی را در کانون‌های سرمایه‌داری تصور می‌کند که باید از قرار معلوم، جای خود را به یک «بین‌الملل» سرمایه بدهد که قوانین حاکم بر روابط بین‌المللی را ایجاد کرده، تقویت و تحکیم خواهد بخشید.»^۱

جان تاملینسون نیز درگیری دولت‌ها در اقتصاد جهانی را، نشانه‌ای از جهانی‌شدن می‌داند: «... اکنون جهانی‌شدن دارد دنیا را به یک «مکان واحد»، تبدیل می‌کند. نمونه‌های بدیهی این امر، درگیر شدن امور اقتصادی دولت‌های ملی و درآمدن آنها به صورت یک اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، یا تبدیل سریع اثرات زیست محیطی صنایع محلی به مسائل جهانی است...»^۲. در این راستا تأسیس گات (GAT) و سازمان تجارت جهانی، مهم‌ترین گام در به وجود آمدن اقتصاد و سرمایه‌داری جهانی است. در هر حال ترویج گران این دیدگاه، پیروزی قطعی نظام‌های سرمایه‌داری غربی را می‌ستایند و مدعی اند که بازیگران آزاد، بر مهندسان اجتماعی چیره شده‌اند. بر این اساس اقتصاد و سرمایه‌داری جهانی و شبکه ارتباطات بین‌المللی در حال

۱. هاری مگداف...، جهانی‌شدن با کدام هدف، ص ۷۲.

۲. جان تاملینسون، جهانی‌شدن و فرهنگ، ص ۲۵.

حاضر، دو رکن پیش قراول در عرصه «جهانی شدن» به شمار می آید. یکی دیگر ویژگی‌های اقتصادی این پدیده، ظهور شرکت‌های عظیم و غول پیکری است که در اقتصادهای ملی سراسر جهان فعالیت کرده، بر این اقتصادها تأثیر می‌گذارند. امروزه در سطح جهان، گروه‌های بسیاری برایین باورند که «جهانی شدن اقتصاد»، معنایی فراتر از سلطه بلامنازع شرکت‌های بزرگ بین‌المللی و شرکت‌های چند ملیتی بر بازارهای جهان ندارد. تا اوایل دهه ۱۹۹۰، حدود ۳۷ هزار شرکت فراملیتی وجود داشت که بر بیش از ۲۰۰ هزار شرکت وابسته خارجی، در کشورهای مختلف جهان، کنترل داشته و معادل بیش از ۴/۸ تریلیون دلار، کالا به فروش رساندند. جمع فروش ۳۵۰ شرکت غول پیکر جهان، با قریب به یک سوم جمع تولید ناخالص ملی پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری دنیا، برابری می‌کرد...^۱

۵-۵. سیاست و تضعیف دولت‌های ملی

علاوه بر اقتصاد، بحث‌های گسترده‌ای نیز درباره جهانی شدن «سیاست» وجود دارد که مهم‌ترین آنها، تضعیف موقعیت نهادهای دولتی و تقویت سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی است. بر این اساس، دولت‌ها و سیاستمداران، در یک فرآیند بین‌المللی و جهانی، با هم تعامل می‌کنند و تصمیم‌گیری و فعالیت جمعی دارند. «جهانی شدن، بزرگ‌ترین تهدید برای الگوی دولت - محور است... در نتیجه این فرایند، توانایی دولت‌های ملی در اتخاذ اقدامات مستقل در اجرای سیاست‌های خود محدود شده، کنترل آنها بر کالاها - تکنولوژی و اطلاعات کاهش می‌یابد و حتی اختیار آنها در تبیین قواعد و قانون‌گذاری، در محدوده سرزمین ملی نیز تنزل پیدا کرده است».^۲

۱. همان، ص ۲۹.

۲. کنث نش، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر؛ جهانی شدن سیاست و قدرت، ص ۱۰ (مقدمه).

از لحاظ سیاسی، با ظهور و گسترش اختیارات نهادهای سیاسی جهانی، تحولات چشمگیری در حوزه قدرت و حاکمیت دولت‌های ملی و ماهیت نظام بین‌المللی، رخ نموده است. سازمان ملل متحد و سایر نهادهای جهانی، از جمله مهم‌ترین بازیگران سیاسی در سطح بین‌المللی هستند که قدرت تصمیم‌گیری در سطح جهانی دارند... دیگر دولت‌های ملی به خودی خود، نمی‌توانند حریفی برای برخورد با چنین مسائلی حیاتی جهانی باشند. در نتیجه استقلال عمل سازمان‌های بین‌المللی در حوزه تصمیم‌گیری، رو به افزایش بوده است.

در یک تحلیل دیگر، پدیده‌ای که امروز از آن به عنوان «جهانی‌سازی» تعبیر می‌شود، چیزی نیست جز تلاشی هماهنگ، برنامه‌ریزی شده، مقتدرانه و همه‌جانبه برای تشکیل یک «حکومت واحد جهانی» و سیطره قدرتمندانه به چهار سوی عالم؛ به نحوی که همه فرهنگ‌ها، تمدن‌ها، کشورها و جوامع بشری تحت سلطه این حکومت باشند و از آیین، قوانین و دستورات آن فرمان ببرند. این مسأله عمدتاً از سوی قدرت‌های بزرگ جهان - به خصوص ایالات متحده - مطرح شده و امری خطرناک است. مقام معظم رهبری در این رابطه می‌فرماید: «نظم نوینی که آمریکا در پی آن است، متضمن تحقیر ملت‌ها و به معنای امپراتوری بزرگی است که در رأس آن آمریکا و پس از آن قدرت‌های غربی قرار دارند...»^۱

۵-۶. مذهب و جهانی شدن

یکی از مباحث مهمی که نباید از آن چشم‌پوشید، ارتباط میان «جهانی شدن» و «مذهب»، گسترش گرایش عمومی به دین در عصر حاضر و

۱. فصلنامه پژوهش و سنجش، شماره ۲۵، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

فعالیت و تحرک پر دامنه ادیان آسمانی است. برای نخستین بار ایده «جهان شمولی» از سوی «دین» ارائه شده است. تمامی ادیان بزرگ، مردم را برای تشکیل یک ملت واحد، دعوت کرده‌اند.

رابرتسون می‌نویسد: «ایده اینکه جهان به صورت یک جامعه واحد درآید و یا حداقل به صورت بالقوه این چنین شود، تاریخی طولانی داشته که در آن سخن از «بهشت جهان شمول» در روی زمین و یا پادشاهی خداوند بر روی زمین گفته شده است. در برخی از جنبش‌های جدید مذهبی نیز گام‌هایی مشخص برای دستیابی به سازمان‌های جهان شمول مذهبی، برداشته شده است».^۱ در فرایند «جهانی شدن»، مذاهب و ادیان جایگاه خاص خود را دارند و در عین حال که اقتصاد و فرهنگ غربی، یکه تاز عرصه «جهانی کردن» است؛ به هیچ عنوان، نمی‌توان از قدرت و فراگیری «مذهب» غافل شد و آن را نادیده گرفت. بافت جهانی، بافتی است که ابزار جهان بینی‌ها را ترغیب و حتی مورد تأکید قرار می‌دهد و جست و جو برای اصول بنیادین را افزایش می‌بخشد.

از نظر ما، دین اسلام - به عنوان کامل‌ترین دین - به نحو احسن می‌تواند پاسخ گوی نیازهای جهان و از بین برنده کاستی‌ها و مشکلات باشد. هر چند واترز می‌گوید: «طی قرون متمادی، مذاهب بزرگ جهان؛ یعنی، اسلام، مسیحیت، بودائیسیم و هندوئیسیم، مجموعه‌ای از ارزش‌های خاص و... به پیروان خود، عرضه داشته‌اند که هم از اقتصاد و هم از حکومت، در مرتبت‌های بالاتر قرار گرفته... این مذاهب، به خصوص مفهومی جهان گرایانه از رسالت بودند»^۲؛ اما روشن است که دین اسلام از

۱. فرهنگ گرای، جهانی شدن و حقوق بشر، ص ۱۸۶.

۲. جهانی شدن و جهان سوم، ص ۲۴۲.

جایگاه و موقعیت ویژه و پیشتازی در عرصه جهانی برخوردار بوده و در گفتمان‌های رایج جهانی، می‌تواند نقش مهمی ایفا کند. برخی از نویسندگان (رابرتسون)، رستاخیز اسلام‌گرایی را - به عنوان یک نیروی جهانی و در عین حال غرب ستیز - شناسایی کرده‌اند.

۶. چالش‌ها و کاستی‌ها

«جهانی شدن» - به رغم نظر برخی از نویسندگان - فرایندی یکسویه، غیر قابل اجتناب و بایسته نیست. «جهانی شدن» - چه در حوزه نظری و چه در میدان عمل - با چالش‌ها، کاستی‌ها و ضعف‌های فراوانی رو به رو است؛ به طوری که تعداد افراد بدبین به این فرایند نوین، بیشتر از طرفداران آن است. حرکت «جهانی شدن» در حال حاضر به کندی و آرامی پیش می‌رود و شاهد بن بست‌ها، رکودها و ناکامی‌هایی نیز هست و علت آن را نیز می‌توان در دخالت و دست‌اندازی قدرت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در آن و سوء استفاده و بهره‌برداری از آن به نفع خود دانست.

از آنجایی که امروزه ایده «جهانی شدن»، عمدتاً منافع و سود سرمایه داران و دولت‌های غربی را تأمین می‌کند و بر ثروت و قدرت آنان می‌افزاید، به هیچ روی نمی‌تواند تنها راه سعادت فرا روی بشر باشد؛ از این رو اعتراضات گسترده‌ای علیه آن وجود دارد. حتی جهانی سازی و غربی سازی جهان، خود به عنوان مشکل اصلی و ویرانگر فرا روی بشر قرار دارد؛ به طوری که تشنجات، جنگ‌ها، سلطه‌طلبی‌ها و... دامنگیر جهان شده، آن را با مشکلات زیادی روبه‌رو خواهد کرد. دکتر شکر خواه می‌نویسد: «دیدگاهی... معتقد به مبارزه با جهانی سازی است و اکنون از قالب حرف، بحث و ارزیابی خارج شده و به خیابان‌ها آمده است و این حضور خیابانی و رسانه‌ای به هنگام تشکیل اجلاس‌های سازمان تجارت جهانی (WTO) یا صندوق

بین‌المللی پول، بانک جهانی و اجلاس‌هایی چون دائوس، به اوج خود می‌رسد. این دیدگاه، جهانی‌سازی را «دکتر مرگ» قلمداد می‌کند. پس اعتراضات و تظاهرات تعداد بی‌شماری از شهروندان اروپایی و آمریکایی علیه جهانی‌شدن، نشانگر گسست‌های عمیق در چهارچوب فکری و نظری این دیدگاه می‌باشد». این اعتراضات هم علیه پروژه «جهانی‌کردن» و هم علیه «جهانی‌سازی» روز به روز گسترده‌تر می‌شود.

با این وضعیت نامطلوب، هیچ امید رشد، بالندگی، رفاه، سعادت، یکپارچگی و عدالت در جهان به چشم نمی‌خورد و جهانی‌شدن به پدیده‌ای مبهم و نارسا تبدیل شده است. به علت انحرافات ایجاد شده، رقابتی بی‌قید و شرط در سطح جهان به وجود آمده که برای کشورهای غنی، درآمد بیشتر و برای کشورهای فقیر، فقر بیشتر می‌آورد و آنان را تحت سلطه سرمایه‌داران، شرکت‌های چند ملیتی و کشورهای قدرتمند قرار می‌دهد. اصولاً «جهانی‌شدن» نه یک برنامه منسجم و دارای نظم و انضباط است و نه اهداف دقیق و مشخصی برای آن ارائه شده است و نه متولیان و کارگزاران مشخصی دارد.

مشکل اساسی آنجا است که کشورهای بزرگ، در صدد ایجاد انحراف و کژی، در این فرایند هستند و تا حدودی توانسته‌اند آن را به جهت منافع و سود خود، به کنترل خویش در آورند و مسیر و حرکت آن را به سمت دلخواه تغییر دهند. امریکا نیز می‌خواهد «جهانی‌سازی» را، با اعمال قدرت و زور شکل دهد و منافع سیاسی، اقتصادی و نظامی خود را در سراسر جهان تأمین کند. نقاط منفی و ضعف این دیدگاه - به دلیل عملکرد و نیت پردازشگران آن - امکان تحقق همه جانبه و یکپارچه آن را با مشکلات فراوانی روبه‌رو کرده است.

بعضی از جنبه‌های آثار منفی جهانی شدن عبارت است از:

- نبود رهبری واحد و تأثیر گذار در عرصه بین الملل و فزونی رقابت‌ها و ستیزه‌جویی‌ها؛

- تخریب محیط زیست، فعالیت بی حد و حصر شرکت‌های فراملی در استفاده بی جا و اسراف گرانه از طبیعت، کمبود منابع اولیه و فرسایش تدریجی زمین در بیشتر ابعاد آن؛

- ترویج فساد، بی بند و باری، فحشا و فرهنگ منحط غربی و از بین رفتن آموزه‌های اخلاقی و معنوی در پرتو این فرایند؛

- به وجود آمدن نابرابری‌های اقتصادی در برخی از کشورها و به وجود آمدن شکاف بین کشورهای شمال و جنوب و گسترش و تعمیق فقر و نابرابری و بهره‌کشی از مستضعفان؛

- دوری الزامی کشورهای جنوب از تأمین نیازهای اساسی مردم خود (توزیع عادلانه غذا، آب لوله کشی، برق برای مناطق محروم، بهداشت مناسب و...)

- افزوده شدن بر معضل بیکاری به جهت رشد سریع فن آوری و مکانیکی شدن بسیاری از امور زندگی؛

- رواج فرهنگ تجمل پرستی و مصرف‌گرایی در تمامی گوشه و کنارهای زمین؛

- شکل دهی ذائقه مصرف کنندگان (از غذا گرفته تا لباس) از سوی شرکت‌های فراملی و وسایل ارتباط جمعی بین‌المللی؛

- زوال تنوع و گوناگونی فرهنگی و اشاعه یک فرهنگ سطحی و مبتذل در جهان؛

- فزونی معضلات حقوق بشر و سوء استفاده از آن به منظور تشر زدن

و حتی باتوم کاری کشورهای غیر غربی و مجبور کردن آنها به تسلیم در برابر خواسته‌های کشورهای پیشرفته؛

- جهانی شدن جرایم و خلاف‌ها (قاچاق مواد مخدر، قاچاق زنان و کودکان و...) و بیماری‌های (مثل ایدز و...)^۱؛

- به اعتقاد افرادی نظیر چامسکی و بارنت، جهانی شدن اقتصاد، سبب فقر گسترده، بیکاری و به تعبیری جهانی شدن بعضی از مردمان دارا و محلی شدن برخی نادرها شده است.^۲ روزه‌ها نیز از برخی ناظران جهانی نقل می‌کند: مجموعه پیامدهای ناگوار در نتیجه برتری نهایی جهانی شدن به این ترتیب است: «گرایش اقتصادی آن، به سوی انحصارگرایی است؛ بر حاکمیت جبری فن‌آوری، شکاکیت سیاسی، مقهور ساختن و از تحرک انداختن [حریف] استوار است؛ مضمون منطق غایی و جهانی آن انعطاف‌ناپذیر است و تنها به انباشت سرمایه و بازار مصرف اصالت می‌دهد و مرام آن به گونه‌ای است که عوامل، علت‌ها و هدف‌های بیرون از حیطه انباشت سرمایه و بازار مصرف را از ارزش‌های دارای اولویت اجتماعی کنار می‌گذارد.^۳

مسائلی مانند آزادی، حقوق بشر و... نیز بازیچه دست صاحبان قدرت قرار گرفته است. جهانی سازی، فقط به آزادی تظاهر می‌کند؛ اما در حقیقت در صدد خارج کردن آن از نظم جهانی است. منحصر کردن تمام اصول با قانون بازار، با اصل آزادی مغایر است و تنها توهم آن را موجب می‌شود. از طرفی آنچه اکنون به عنوان حقوق بشر مطرح می‌شود، تنها پوششی برای

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک: پگاه حوزره؛ مقاله جهانی شدن از منظر مذهب، شماره ۶۱، ص ۱۱ و ۱۲.

۲. فصلنامه پژوهش و سنجش شماره ۲۵، ص ۲۲۵.

۳. مجله سیاست خارجی، سال سیزدهم، شماره ۴، ص ۱۰۲۹.

پوشاندن حقیقت است. در روند جهانی شدن حقوق بشر، تنها به یک بهانه تبدیل شده است.

با توجه به این مشکلات، نارسایی‌ها و کاستی‌ها و نیز با دقت و تأمل در نیازها و خواسته‌های بشر در حرکت به سوی یکپارچگی و اتحاد جهانی - که متناسب با فطرت آنان است - به این نتیجه روشن و بدیهی دست می‌یازیم که: «اینک بهترین فرصت و موقعیت برای ترسیم چهره‌ای روشن و گویا از نظام جهانی مهدوی علیه السلام فرا رسیده است و بایسته است که این نظریه پیشینه دار شیعه را با تبیین مبانی، اهداف، پیامدها و ویژگی‌های آن، در اختیار بشر قرار دهیم».

دو. حکومت جهانی مهدی موعود علیه السلام

نظام، دین و حکومتی که داعیه دار «جهانی بودن» و «رهبری» جهانیان است، باید ویژگی‌ها و برنامه‌هایی داشته باشد که با این ادعا هماهنگ بوده و امکان تحقق و وقوع داشته باشد. با چالش‌ها و گسست‌هایی که فرا روی لیبرالیسم، سرمایه‌داری، سوسیالیسم و... قرار دارد، می‌توان گفت که اسلام، آیین تمام مردم جهان و دین جامعه بشری است و می‌تواند جوابگوی خواست‌های اساسی جهانیان باشد. اما در حال حاضر تحقق چنین چیزی، فقط با ظهور منجی موعود و مصلح جهانی امکان دارد؛ یعنی، به علت سستی و رخوت حاکم بر جوامع مسلمین، بی‌کفایتی دولتمردان کشورهای اسلامی، اختلاف و عقب ماندگی این جوامع و دوری آنان از تعالیم ناب اسلامی؛ امکان تشکیل حکومت جهانی اسلام، ضعیف به نظر می‌رسد. در عین حال باید در این راه کوشید و حداقل زمینه‌های تشکیل دولت فراگیر اسلامی را فراهم نمود. بر این اساس، یکی از برنامه‌های مهم پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام، تأسیس حکومت اسلامی و تشکیل امت واحد جهانی اسلام بوده است. این برنامه، در رأس دعوت اسلام قرار گرفته است و به یقین با انقلاب جهانی حضرت ولی عصر علیه السلام جامه عمل خواهد پوشید. با وجود این همه مشکل، کمبود، نارسایی، ظلم و ستم، فساد و تباهی، خود کامگی و استبداد؛ دولت‌ها، سازمان‌ها و نهادهای فرا ملی و بین‌المللی،

توانسته‌اند پاسخ گوی نیازها و احتیاجات بشر باشند و با وجود خطر جنگ‌های هسته‌ای، نابودی زیست - محیط، تباهی فرهنگ‌ها و هنجارها، ستیزه جویی و پرخاش‌گری میان سیاستمداران، گسست‌های فکری و اندیشه‌ای بشر، رشد ناهمگون و غول آسای شرکت‌های چند ملیتی و بازارهای بورس و... تنها می‌توان به یک حاکمیت فرا گیر و بدون نقص و حکومت خوب، چشم داشت. این حاکمیت باید فرا ملی، جهانی و عدالت گستر باشد و بتواند پاسخ گوی نیازها و احتیاجات مادی، معنوی، اقتصادی، علمی و... جهان باشد. این حاکمیت تنها در سایه وجود امامی معصوم، آگاه و شجاع (مهدی موعود) امکان دارد و چندین قرن زندگی بشری نشان داده است که امکان تشکیل یک «مدینه فاضله» به دست بشر وجود ندارد و باید منتظر موعود آسمانی باشند. بر این اساس می‌توان چندین رویکرد و دیدگاه اساسی، درباره «حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام» ارائه داد:

۱. درآمدی بر حکومت جهانی مهدی علیه السلام

۱-۱. درخشان‌ترین فرصت ارائه نظریه «حکومت جهانی مهدوی»

الآن، وضعیت جهان به گونه‌ای است که به روشنی و با جرأت، می‌توان تصویری جامع و شفاف از حکومت جهانی مهدی علیه السلام ارائه داد و ساختار و ساز و کارهای اجرایی و عملی «دولت کریمه» را بیان نمود. پیش‌تر از این، زمینه و موقعیت اندکی برای تبیین چگونگی و نحوه حکومت مهدوی وجود داشت و سطح آگاهی و فهم مردم جهان به حدی نبود که بتوان به طور علمی و قاطع، درباره حکومت فراگیر آن حضرت صحبت نمود. اما با تحقق انقلاب صنعتی، فزونی اختراعات و اکتشافات، پیشرفت علم و دانش، بالا رفتن سطح آگاهی و اندیشه، رشد فن آوری و تولیدات صنعتی، گسترش

ارتباطات رسانه‌ای و تصویری، فزونی اطلاعات و اخبار، نزدیکی جوامع و مردم به یکدیگر، نفوذ فرهنگ‌ها و ایستارها و بالاخره پدیده رو به رشد «جهانی شدن»، نه تنها زمینه برای ارائه نظریه «حکومت جهانی مهدی علیه السلام» فراهم آمده است؛ بلکه زمینه و آمادگی برای «ظهور» آن حضرت نیز فراهم شده است.

۱-۲. حتمی بودن انقلاب جهانی مهدی علیه السلام

یکی دیگر از بایسته‌های «مهدویت»، بیان حتمی بودن انقلاب جهانی مهدی و ظهور منجی بشریت و مصلح کل است. این وعده قطعی خداوند، به مردم جهان است که حکومت را در برهه حساسی از زمان به دست بندگان صالح و برگزیده خواهد داد و به وسیله او عدالت، رفاه، علم، بهداشت، آسایش، قسط و داد، آبادانی، یکتاپرستی و نیکی را در پهنه گسترده «زمین»، ارزانی خواهد بخشید. در این نوشتار قصد به تصویر کشیدن آن «جامعه جهانی موعود» را نداریم؛ بلکه تنها با استناد به روایات در صدد اثبات این مدعا هستیم که «حکومت مهدی علیه السلام»، به یقین جهانی خواهد بود و تمام ساز و کارهای اداره حکومت جهانی، در آن وجود دارد. این بشارتی است که می‌تواند باعث تسکین خاطر بشر و زنده شدن امید به آینده پرافتخار شود.

۱-۳. اثبات نظریه «حکومت جهانی مهدی موعود علیه السلام»

چالش‌ها، ستیزه‌جویی‌ها و کاستی‌های موجود در دنیا و نیازها و احتیاجات فراروی بشر، روز به روز بر ابطال نظریات و فرضیات «جهانی شدن» - به شکل کنونی - و سایر نظریات و اندیشه‌های دنیوی گرایانه «سیاست» صحه می‌گذارد. با ابطال این آرا و نظریات و یا اصلاح و بازسازی

شمول تبلیغ کند و در عرصه اجتماعی نیز به همان گونه به اجرا گذارد. این کاری است که ما انتظار داریم و اهل تدین در قرن بیست و یکم، باید آن را هم انجام دهند و بدین وسیله با تهدید جهانی شدن به مقابله برخیزند...»^۱

۱-۷. عصر ظهور

قیام و ظهور امام زمان علیه السلام باید در عصر و دورانی باشد که امکان عملی شدن یک حکومت فراگیر جهانی فراهم و یا حداقل زمینه‌های آن - از لحاظ ارتباطات، اطلاعات، اقتصاد جهانی، فرهنگ گسترش یافته و... - به وجود آمده باشد. به نظر می‌رسد در موقعیت فعلی جهان، این زمینه‌ها و موقعیت تا حدودی فراهم آمده و بستری مناسب برای تحقق آرمان‌های جهانی، ایجاد شده است. روشن است که «عصر ظهور»، دوران علم و اندیشه، پیشرفت و رشد، ارتباطات سریع و همگانی و اطلاعات دقیق و روزآمد است و «عصر حاضر» می‌تواند پیش‌زمینه و نمایی از آن «زمان موعود» باشد.

امام راحل فرموده است: «من امیدوارم که ان شاء الله برسد آن روزی که وعده مسلم خدا تحقق پیدا کند و مستضعفان مالک ارض بشوند. این مطلب وعده خدا است و تخلف ندارد؛ منتها آیا ما درک کنیم یا نکنیم، آن به دست خدا است. ممکن است در یک برهه‌ای کمی وسایل فراهم شود و چشم ما روشن بشود به جمال ایشان. این چیزی که ما در این وقت، در این عصر وظیفه داریم، این مهم است...»^۲

۱. پگاه حوزه، شماره ۶۱، ص ۱۳

۲. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۵۴.

۱-۸. جهانی شدن اندیشه «مهدویت»

در عصر اخیر، نه تنها، ایده «نجات بخشی» و «انتظار منجی مصلح»، جهانی شده و بیشتر ادیان بزرگ، توجه وافری به آن داشته‌اند؛ بلکه اندیشه «مهدویت» نیز در حال «جهانی شدن» است و مسلمانان جهان، توجه و علاقه زیادی به آن نشان داده و آن را وارد «گفتمان‌های دینی و عقیدتی» خود کرده‌اند. برخی از اندیشمندان و متفکران غیر مسلمان نیز، بحث‌ها و نگارش‌های مختلفی درباره «مهدویت» و آثار و پیامدهای جهانی آن داشته‌اند. به هر حال «اندیشه اصلاح طلبانه مهدویت» در حال حاضر، جهانی شده و اگر تا چند دهه پیش مورد غفلت مسلمانان و اندیشمندان قرار گرفته بود، اینک رویکرد استقبال‌آمیزی به آن شده است. آمار و بررسی‌های انجام شده - به خصوص در موسم حج و یا در انتفاضه فلسطین - نشانگر تغییر و تحولی عمیق در اندیشه‌های مسلمانان درباره «حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام» است و پرسش‌ها و جست و جوی‌های علمی برخی از مسلمانان نیز حاکی از این تحرک و تحول عظیم است.

۱-۹. ساختار نظام سیاسی مهدوی علیه السلام

مهم‌ترین بحث در مورد حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام، مربوط به ساختار کارآمد و منحصر به فرد نظام سیاسی مهدوی است؛ یعنی، بر خلاف «جهانی شدن» - که امری کاملاً غیر منسجم، مبهم، پراکنده و ناکارآمد است - حکومت فاضله حضرت مهدی علیه السلام دارای ویژگی‌ها و ساختاری واحد، منسجم، کارآمد، مقتدرانه و تحت مدیریت کامل و با کفایت ایشان است. در این ساختار به همه ابعاد زندگی بشری، توجه شده و در تمامی زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، برنامه و راه کار ارائه گشته است. هیچ بعدی از زندگی بشری، مورد غفلت واقع نشده و ریزترین و

جزئی‌ترین مسائل حیات اجتماعی و فردی روی زمین، در این حکومت دارای اهمیت و ارزش است. پس ساختار نظام سیاسی مهدوی، کاملاً جهانی، فراگیر و عام شمول است و ساز و کارهای اجرایی و اداری آن، بر اساس مدیریت «همه عرصه‌های جهانی» تنظیم شده است.

۲. مبانی و اهداف «حکومت جهانی حضرت مهدی (عج)»

«اعتقاد به مهدویت»، اعتقاد به فراگیری نیکی‌ها و مکارم انسانی، عدل و قسط گستری، پایان خوب تاریخ، استقرار حکومت و دین واحد جهانی و... است. «اندیشه مهدویت»، همان خواسته اصیل مسلمانان و امید و آرزوی یکتاپرستان، در دستیابی به «حکومت جهانی عدل» و از بین رفتن «ظلم، ستم، بی دینی و فساد» است. «اندیشه مهدویت»، اندیشه شورآفرین و تعالی بخش انسان‌های آزاده‌ای است که منتظر «پایان خوش تاریخ» با پیروزی صالحان و نیکان هستند و به «کرامت و عزت انسان‌ها» اعتقاد دارند. نقطه اوج و حساس این اندیشه، پایان یافتن حکومت‌های زر و زور دنیایی و تأسیس «حکومت واحد جهانی مهدوی» است. حکومتی که با امدادهای معنوی، یاری صالحان و خواست قلبی مردم، تأسیس خواهد شد و با ظهور منجی بشریت، قیامی فراگیر علیه ظالمان و ستمگران روی خواهد داد. این حکومت جهانی، ریشه‌ها و مبانی خاص خود را دارد که تمایز و ویژگی خاصی به آن بخشیده است. در رابطه با مبانی این «حکومت صالحان»، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱-۲. امامت و بایستگی حکومت امام معصوم

مبنای اصلی اندیشه «مهدویت» و «تشکیل حکومت جهانی عدل»، ضرورت وجود امام در جامعه و لزوم تشکیل حکومت از سوی او برای

هدایت، راهنمایی، برنامه‌ریزی و نظام دهی جامعه دینی است. لذا امام شؤونی دارد که از جمله آنها، پیشوایی و رهبری جامعه است. امامت - که همان پیشوایی و جلوداری است - طرح سیاسی شیعه برای اداره جامعه است. در نگاه شیعه، آدمی همان گونه که مضطرّ به «وحي» است، مضطرّ به «امام معصوم» نیز هست. ... اگر اهداف حکومت را هدایت انسان در تمامی ابعاد وهم، حس، فکر، عقل، قلب و روح او بدانیم؛ آن وقت باید به کسی روی بیاوریم که به همه اینها آگاه است و از تمامی کشش‌ها و جاذبه‌ها آزاد است و ترکیب آگاهی و آزادی، همان عصمتی است که در فرهنگ سیاسی شیعه (امامت معصوم) مطرح است...^۱

۲-۲. حاکمیت صالحان، غایت و پایان تاریخ (فلسفه تاریخ)

این وعده حتمی خداوند به انسان‌ها - به خصوص مستضعفان، ستم‌دیدگان و نیک‌کرداران - است. این حاکمیت به دست پر توان حضرت ولی عصر علیه السلام تحقق خواهد یافت. گفتنی است که تشکیل حکومت عدل جهانی، از ویژگی‌های امام زمان است و چنین کاری را هیچ پیامبر و یا امام دیگری انجام نداده است. از برخی آیات قرآن و روایات استفاده می‌شود که بالاخره زمانی خواهد رسید که یک حکومت عدل الهی، بر جهان گسترده می‌شود. در روایات صاحب این حکومت، مهدی موعود علیه السلام معرفی شده است؛ چنان که قرآن می‌فرماید: «انَّ الارضَ يرثها عبادي الصالحون»^۲ و «ترید ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و

۱. مسعود پورسید آقایی، مبانی اعتقادی مهدویت (۱)، فصلنامه/انتظار، شماره ۱، ص ۵۸ و ۵۹.

۲. انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۵.

نجعلهم الوارثین»^۱.

۲-۳. ضرورت تشکیل حکومت جهانی

وضعیت و نمای کلی جهان، نشانگر این است که خطر جنگ، فقر، نابرابری، پرخاشگری، سود جویی، ظلم و فساد و انحراف فراگیر، به شدت آن را تهدید می‌کند و واحدهای مستقل سیاسی و بازیگران اصلی عرصه بین الملل، هر یک اقدامات خطر آفرین و بحران زا از خود بروز می‌دهند. این اضطراب و التهاب و نیاز انسان‌ها به صلح و امنیت - به خصوص در جوامع اسلامی - زیربنای تشکیل حکومت جهانی اسلام، به رهبری مهدی موعود علیه السلام است. «حالت کنونی جامعه اسلامی - که با ترس و التهاب به سر می‌برد - کانون اساسی فکری است برای تشکیل حکومت واحد جهانی و مایه از بین رفتن هر نوع اختلاف و... و زایل شدن اسباب جنگ‌های خانمان سوز و در سایه چنین حکومتی است که جهان بشریت، به سعادت و عزت می‌رسد و مردم جهان از نعمت‌های الهی و موهبت‌های طبیعی، به طور مساوی استفاده می‌کنند»^۲.

۲-۴. سرشت و گوهر واحد انسان‌ها

از آنجایی که انسان‌ها همه، دارای فطرت و سرشت واحد بوده و دارای یک مبدأ و منشأ یگانه هستند؛ بنابراین نمی‌توانند همواره جدا از هم و دشمن یکدیگر باشند و به جنگ و ستیزه جویی علیه هم پردازند. این سرشت واحد، خود می‌تواند مبنا و ریشه اساسی برای تشکیل یک حکومت واحد جهانی باشد. صاحب اصلی این حکومت نیز باید کسی باشد که به

۱. قصص (۲۸)، آیه ۵.

۲. جعفر سبحانی، مبانی حکومت اسلامی، ص ۳۷۰.

درستی و بدون سودجویی شخصی، بتواند انسان‌ها را به هم نزدیک سازد و از اختلاف، تفرقه، تشّت و جدال نجات‌شان دهد. پس جهانی شدن حکومت حضرت مهدی، با سرشت و فطرت مردم متناسب و منطبق است و چیزی بر خلاف خواسته و علاقه آنان نمی‌باشد.

۲-۵. رشد و تعالی انسان‌ها

انسان‌ها، همواره در جهت رشد و تعالی خویش تلاش می‌کنند و در صدد کمال یافتن و بالندگی افکار و اندیشه‌های خود هستند؛ منتها کمال و رشد واقعی تحقق نخواهد یافت جز با تشکیل یک حکومت آسمانی و ظهور «انسان کامل» و «هادی بشر» که بتواند با مدد جستن از غیب و قدرت ملکوتی، به حرکت و تلاش انسان‌ها جهت دهد و زمینه‌های رشد، بالندگی، تکامل و تعالی آنان را فراهم سازد. این مبنا و عامل، می‌تواند یکی از پایه‌های اساسی تشکیل حکومت جهانی مهدی موعود علیه السلام تلقی گردد.

۲-۶. ضرورت عدالت و قسط فراگیر

در آرا و افکار همه انسان‌ها - به خصوص دانشمندان و متفکران - عدالت و قسط، جایگاه مهم و اساسی دارد و آنان همواره درصدد یافتن راه کارهایی برای دست یافتن به این نیاز و آرزوی اصیل آدمی بوده‌اند؛ اما تا کنون این امر، به وقوع نپیوسته و انسان‌ها همواره از بی عدالتی و ظلم و ستم در رنج و سختی بوده‌اند و ۸۰٪ امکانات مادی و دنیایی در اختیار ۲۰٪ افراد غنی و ثروتمند بوده است. این مبنا، بایستگی حکومت عدل جهانی را به خوبی اثبات و روشن می‌کند و بر درستی و صحت مدعای شیعیان، صحّه می‌گذارد. پس بر این مبنا با تشکیل دولت کریمه مهدوی، تمامی چیزها، برای همه انسان‌ها خواهد بود.

۲-۷. دین محوری یا انسان محوری

بر اساس این مبنا، اگر ما دین و آیین درست الهی را اساس و ریشه اعمال و افکار خود بدانیم؛ به این نتیجه خواهیم رسید که تنها راه برتری یکتا پرستی و دین داری در جهان، تشکیل یک حکومت واحد جهانی دینی است که عمده‌ترین برنامه و راهبرد آن، فراگیر ساختن آیین الهی بر روی زمین و از بین بردن ادیان و مکاتب ساختگی و منحرف شده بشر است. در این صورت انسان، فعالیت‌ها و استراتژی‌های خود را بر اساس دین محوری تنظیم خواهد کرد.

با توجه به این مبانی و ریشه‌ها، به خوبی می‌توان اهداف و آرمان‌های «حکومت جهانی مهدی علیه السلام» را ترسیم نمود و با استفاده از آیات و روایات، به خواسته‌ها و ایده‌های مصلح آسمانی پی برد.

مهم‌ترین و اصلی‌ترین اهداف و خواسته‌های حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام - که عمدتاً با اهداف جهانی شدن و جهانی سازی فرق دارد - عبارت است از:

- رساندن جامعه بشری به کمال مطلوب و رشد و بالندگی؛
- برقراری عدالت اجتماعی و گسترش قسط و عدل در سراسر گیتی؛
- اداره و ساماندهی نظام جهان بر اساس ایمان به خدا و احکام دین اسلام؛
- تثبیت و گسترش صلح و امنیت جهانی و از بین بردن جنگ‌ها، ستیزه جویی‌ها، کینه‌ها، زیاده خواهی‌ها و خود پرستی‌ها؛
- نجات دنیا و مردم، از چنگال ستمکاران، جباران و مفسدان و اهتزاز پرچم یکتا پرستی و دین خواهی در پهنه زمین خاکی؛
- زنده و احیا کردن آیین توحیدی و تعمیق برابری و مساوات اسلامی؛
- تأسیس حکومت جهانی اسلام و تشکیل دولت کریمه؛

- بسط و گسترش دین اسلام و غلبه آن بر کلیه ادیان باطل و منحرف (لیظهره علی الدین کله)؛
- به کمال نهایی رساندن علم و دانش بشری و رشد و شکوفایی اندیشه‌ها و افکار انسان‌ها؛
- تصحیح امور و کارهای زندگی بشری و استفاده صحیح از امکانات و منابع مادی و معنوی جهان؛
- از بین بردن امتیازات و تبعیضات نژادی و طبقه‌ای (جهان برای همه جهانیان).

۳. ویژگی‌ها و برنامه‌های حکومت جهانی قائم علیه السلام

هر حکومتی که داعیه دار هدایت و رهبری جهان است، باید برنامه‌ها و راه کارهای متناسب با این ادعا را ارائه و میزان پایبندی و التزام خود را به آنها نشان دهد. یکی از مشکلات اساسی «جهانی شدن» این است که هیچ اعتماد و اطمینانی به برنامه‌ها و راه کارهای ارائه شده در آن وجود ندارد و سازمان ملل و کارگزاران نظام جهانی و سایر نهادهای بین‌المللی نیز، نشان داده‌اند که لیاقت و توان اجرای این برنامه‌ها را ندارند و دولت‌ها و شرکت‌های چند ملیتی نیز تنها درصدد بهره‌برداری و کسب سود و منفعت بیشتر از این پدیده هستند. اما برنامه‌ها و راه کارهای ارائه شده در «حکومت عدل اسلامی» ضمانت اجرایی قوی دارد و رهبر آن، «مدیری صالح، عادل، آگاه، شجاع و دانشمند» است. تمامی برنامه‌های او در جهت تأمین سعادت و بهروزی مردم و جلب رضایت و خشنودی آنان می‌باشد. پاره‌ای از ویژگی‌های این حکومت جهانی، عبارت است از:

۳-۱. تشکیل حکومت فراگیر جهانی

حکومت و دولت حضرت مهدی علیه السلام، فراگیر و جهانی خواهد بود و قدرت

و سلطه او از شرق تا غرب دنیا را فرا خواهد گرفت؛ چنان که محدث نوری می‌نویسد: «از صفات و ویژگی‌های مهدی علیه السلام، فرا گرفتن سلطنت آن حضرت تمام روی زمین را از شرق تا غرب، بر و بحر، معموره و خراب و کوه و دشت است. نماند جایی که حکمش جاری و امرش نافذ شود و اخبار در این معنا متواتر است». آری مهم‌ترین ویژگی حکومت جهانی حضرت مهدی، قرار گرفتن جهان تحت یک مدیریت واحد و کارآمد است؛ به طوری که خود رأیی‌ها، مقام پرستی‌ها و خود محوری‌ها از بین خواهد رفت و همه بر اطاعت از یک حاکم مقتدر جهانی، اتفاق خواهند داشت. با توجه به بعضی از روایات، به دست می‌آید که جهان در آن زمان به ۳۱۳ بخش تقسیم شده و آن حضرت، ۳۱۳ تن از یاران نزدیک خود را بر آنها حاکم خواهد ساخت.

الف. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب»؛ «دولت و سلطنت مهدی علیه السلام همه شرق و غرب جهان را در بر می‌گیرد».

ب. «ولایکون ملک الا لاسلام»؛^۲ «در آن روز حکومتی جز حکومت اسلامی نخواهد بود.»

ج. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «حضرت مهدی علیه السلام شرق و غرب جهان را تحت سیطره خود درآورد... شرّ از جهان رخت بر بندد و تنها خیر باقی بماند».^۳

د. امام باقر علیه السلام: «حضرت قائم علیه السلام ۳۰۹ سال حکومت می‌کند؛ چنان که اصحاب کهف مدت ۳۰۹ سال در غار ماندند؛ زمین را پر از عدالت می‌کند، آن چنان که پر از جور و ستم شده باشد. خداوند شرق و غرب جهان را برای

۱. کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۹۷ (از امام باقر (علیه السلام)، کمال الدین، ج ۱، ص ۳۳۱).

۲. الملاحم و الفتن، ص ۶۶.

۳. منتخب الأثر، ص ۴۷۴.

او فتح می کند.»^۱

ه. «هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، برای هر کشوری از کشورهای جهان فرمان‌روایی بر می‌گزینند...»^۲

و. امام سجاد علیه السلام: «وقتی که قائم قیام می‌کند، خداوند آفت را از شیعیان دور می‌کند و قلب آنان را همچون قطعات آهن، محکم و نیروی هر مرد به اندازه چهل مرد می‌سازد. آنان حکومت و ریاست تمامی مردم جهان را به دست خواهند گرفت.»^۳

ز. «حضرت مهدی علیه السلام یارانش را در همه سرزمین‌ها پراکنده می‌کند و به آنها دستور می‌دهد که عدل و احسان را شیوه خود سازند و آنان را فرمانروایان کشورهای جهان می‌گرداند و به ایشان فرمان می‌دهد که شهرها را آباد سازند.»^۴

۳-۲. دین و آیین واحد جهانی

در حکومت جهانی واحد، دین برتر و آیین پذیرفته شده مردم، اسلام خواهد بود و این نشان می‌دهد که برنامه حضرت مهدی علیه السلام جهان شمول و فراگیر بوده و مردم با رغبت و علاقه دین اسلام را اختیار خواهند کرد و نجات و سعادت خود را در پیروی از آن خواهند دانست. در نتیجه فضایل اخلاقی و مکارم انسانی، در جوامع حاکم شده و فساد، الحاد و بی‌دینی از بین خواهد رفت.

الف. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «تا هر کجا که تاریکی شب وارد شود،

۱. الغیبة طوسی، ص ۲۸۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۶۵؛ الغیبة نعمانی، ص ۷۲.

۳. همان، ج ۵۲، ص ۳۲۷.

۴. الامام المهدی، ص ۲۷۱.

این آیین مقدس نفوذ خواهد کرد»^۱.

ب. امام حسن مجتبی علیه السلام درباره از بین رفتن کفر و بی دینی از جهان و پذیرش آیین واحد از سوی مردمان می فرماید: «خداوند در آخر الزمان و دوران شدت روزگار و عصر جهل مردم، مردی را برانگیزد و او را با فرشتگان خود، یاری دهد... و او را بر تمام زمین چیره فرماید تا اینکه [مردم] از روی میل و یا از روی اکراه، دین را بپذیرند. او زمین را از عدل و داد و نور و برهان پر کند. شرق و غرب زمین از آیین او پیروی کنند. تا آن که کافری نماند، مگر اینکه ایمان آورد و گناه کار و فاسدی نماند، مگر اینکه نیکو کار شود. در حکومت او، درندگان با هم صلح می کنند...»^۲ پس از ویژگی های برجسته این جامعه جهانی، این است که همگان در آن یکتاپرست اند و خدا را به یگانگی می پرستند و شریکی برای او قرار نمی دهند و از گناهان و مفسد دوری می جویند.

ج. امیر مؤمنان علیه السلام: «هیچ آبادی ای نخواهد ماند، مگر آنکه در آنجا هر صبح و شام، به یکتایی خدا، شهادت داده خواهد شد»^۳.

د. امام باقر علیه السلام: «هیچ یهودی و مسیحی و هیچ پرستش کننده غیر خدایی باقی نمی ماند، مگر اینکه به او ایمان می آورد و او را تصدیق می کند»^۴. این روایات، به خوبی نشان می دهد که ایده مذهب واحد جهانی، در زمان ظهور، به واقعیت خواهد پیوست و این بشارت و مژده الهی محقق خواهد شد.

۱. منتخب الاثر، ص ۱۶۰.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۰.

۳. مجمع البیان، ذیل آیه ۹ سوره صف؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۰.

۴. منتخب الاثر، ص ۴۳۶.

۳-۳. عدالت فراگیر جهانی

«عدالت» - عدالت اقتصادی، قضایی، اخلاقی و سیاسی - یکی از آرمان‌ها، خواست‌ها و آرزوهایی است که بنی آدم در طول تاریخ، به آن توجه داشته و در تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی خود، به آن نیازمند بوده است. این نیاز دائمی انسان تنها در «حکومت جهانی مهدوی علیه السلام» برآورده خواهد شد و «عدالت» تنها با آمدن «منجی موعود»، تحقق خواهد یافت و عدل و قسط و مساوات، نماد اصلی حکومت او خواهد بود.

الف. پیامبر صلی الله علیه و آله در باره اوضاع زمین پس از ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام در روایت مشهوری می‌فرماید: «فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا»؛ «پس زمین را از عدل و داد لبریز می‌کند، پس از آن که از ستم و بیداد لبریز شده است»^۱.

ب. پیامبر: «يَسْعُهُمْ عَدْلُهُ»؛ «عدالتش فراگیر شود»^۲.

ج. امام صادق علیه السلام: «به خدا سوگند! عدالت او (مهدی)، در خانه هایشان وارد می‌شود؛ همچنان که گرما و سرما وارد می‌گردد»^۳.

د. «چون مهدی علیه السلام قیام کند، مال را به طور مساوی تقسیم می‌کند و عدالت را در میان رعیت اجرا می‌کند. هرکس از او اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است»^۴.

ه. امام رضا علیه السلام: «هرگاه [قائم اهل بیت] خروج کند، زمین به نور

۱. همان، ج ۳۶، ص ۳۱۶؛ کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۵۷.

۲. همان، ج ۵۱، ص ۷۵.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۶۲.

۴. الغيبة نعمانی، ص ۱۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۲۹؛ منتخب‌الأثر، ص ۳۱۰.

پروردگارش روشن می‌شود و ترازوی عدالت میان مردم برقرار می‌گردد. پس کسی به کسی ستم نخواهد کرد»^۱.

۳-۴. امنیت و صلح جهانی

امنیت و صلح واقعی و آرامش - که گوهر نایاب زندگی انسان‌ها است - از ویژگی‌های جهانی و فراگیر امام زمان عجل الله فرجه است. در آن عصر، خوف‌ها زایل می‌شود و جان و مال و آبروی اشخاص در امان قرار می‌گیرد و در سراسر جهان امنیت عمومی حاکم می‌شود و اختناق، استبداد، استکبار و استضعاف - که همه از آثار حکومت‌های غیر الهی است - از جهان ریشه کن می‌گردد و حکومت‌های طاغوتیان - به هر شکل و هر عنوان - برچیده می‌شود. از اخبار روایات استفاده می‌شود که:

الف. «به واسطه حضرت ولی عصر عجل الله فرجه راه‌ها آن قدر امن می‌شود که شخصی - حتی ضعیف‌ترین مردم - از مشرق به مغرب سفر می‌کند، از احدی به او آزار و اذیت نمی‌رسد»^۲.

ب. امیر مؤمنان درباره رفع کینه‌ها و دشمنی‌ها از جهان می‌فرماید: «اگر قائم ما قیام کند، آسمان باران خود را فرو می‌ریزد و زمین نباتات خود را بیرون می‌افکند و کینه‌ها و ناراحتی‌ها، از دل بندگان خدا، زایل می‌گردد»^۳.

ج. و نیز فرمود: «هرگاه قائم ما قیام کند، کینه‌توزی از دل‌های همه مردم، رخت برمی‌بندد و چهار پایان رام می‌گردند تا آن جا که زنی از عراق تا شام، مسیر را می‌پیماید، در حالی که هیچ درنده‌ای او را نمی‌آزارد...»^۴.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۱؛ کمال‌الدین، ج ۳، ص ۳۷۲.

۲. منتخب‌الأثر، ۳۰۸؛ امامت و مهدویت، (بخش آخر)، ص ۴۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۱۶.

۴. همان، ج ۱۰، ص ۱۰۴.

د. امام باقر (علیه السلام): «مهدی آن چنان رفع ستم از ستمدیدگان می کند که اگر حق شخصی، زیر دندان کسی باشد، آن را باز می ستاند و به صاحب حق بر می گرداند»^۱.

۳-۵. ملت واحد جهانی

ایجاد همبستگی و یکپارچگی در میان انسان ها و نزدیک کردن دیدگاه ها، افکار و آمال آنها به یکدیگر، خواسته و آرزوی دست نیافتنی در وضعیت کنونی جهان است. اما با ظهور مصلح کل و بالا رفتن بینش و آگاهی مردم و از بین رفتن منیت ها و خودخواهی ها، همبستگی و اتحاد شگرفی در میان انسان ها به وجود خواهد آمد. وقتی که امت واحد جهانی، شکل بگیرد، تمامی اختلاف ها، کینه ها، ستیزه جویی ها، تجاوزها و... از بین خواهد رفت و همگان یکدل و یک رنگ، اطاعت از آن حضرت را پیشه خود خواهند ساخت.

الف. امام باقر علیه السلام: «تمام جهان، ملت واحد می شوند و آن ملت اسلام است و هرچه معبود غیر خدا در زمین باشد، به آتش فرود آینده از آسمان، خواهد سوخت»^۲.

ب. «به هنگام خروج حضرت مهدی علیه السلام، خطاب و ندای عامی به همه مردم جهان می شود و آنها به اطاعت از او فرا خوانده می شوند.»

۳-۶. پیشرفت و رفاه جهانی

در دولت کریمه مهدی موعود علیه السلام، وضع اقتصاد و معیشت عمومی، خیلی خوب خواهد شد و اوضاع اقتصادی و مالی مردم، سامان خواهد یافت.

۱. منتخب الأثر، ص ۳۰۸.

۲. همان، ص ۴۳۶.

در آن عصر، نعمت‌های الهی افزون، آب‌ها مهیار، زمین‌ها حاصل‌خیز و معادن ظاهر خواهد شد. هیچ فقیری باقی نخواهد ماند تا از بیت‌المال، کمک مالی دریافت کند. رونق و شکوفایی اقتصادی، باعث خواهد شد که همگان از برکات و آثار دولت او، برخوردار شوند و چهره کریه فقر، نابرابری، فساد مالی و... از جهان رخت برخواهد بست.

الف. پیامبر صلی الله علیه و آله: «خداوند به وسیله مهدی، از امت رفع گرفتاری می‌کند».^۱
 ب. «امت من در دوران مهدی، چنان متنعم شود که بسان آن، بهره‌وری را ندیده باشد. آسمان پیوسته باران (رحمت) خود را بر ایشان فرو می‌فرستد و زمین رویدنی‌های خود را بیرون می‌ریزد. ثروت در آن روز بر روی هم انباشته می‌شود. [وقتی] مردی برپاخیزد و بگوید: ای مهدی! بر من عطا نما؛ گوید: بگیر».^۲

ج. امام باقر علیه السلام: «مهدی صلی الله علیه و آله، اموال را میان مردم چنان به مساوات تقسیم می‌کند که دیگر محتاجی دیده نمی‌شود تا به او زکات دهند».^۳
 د. و نیز: «آن چنان میان مردم، مساوات برقرار می‌سازد که حتی نیازمند به زکات را هرگز نخواهی دید».^۴

ه. «امت اسلامی در عهد او آن چنان از فراخی معیشت برخوردار می‌شود که هرگز نظیر چنین نعمت و آسایشی دیده نشده است».^۵

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۷۵؛ غیبت شیخ طوسی، ص ۱۱۴.

۲. عقد الدرر، ص ۱۷۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۸۴.

۴. اعلام الوری طبرسی، ص ۴۳۲.

۵. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۰۴؛ منتخب الأثر، ص ۴۷۳.

۳-۷. کمال علم و عقل

یکی دیگر از آرمان‌های بشری، رسیدن به قله‌های کمال علم و عقل است که این مهم - جز در حکومت مهدوی - تحقق نخواهد یافت. دانش و علم بشری، به حدّ نهایی و کامل خود رسیده و دریچه‌های حکمت و دانش‌ها به روی بشر گشوده خواهد شد. عالم اندیشمند سید جعفر کشفی می‌نویسد: «بدان که زمان ظهور دولت آن جناب - که زمان ظاهر شدن دولت ثانیه حق است - زمان ظهور و غلبه عقل است از روی باطنی آن که مقام ولایت است و به منزله روح است از برای روح ظاهری که آن مقام نبوت است»^۱.
در آن عصر هیچ نکته مجهول و غیر قابل حلی باقی نخواهد ماند و سطح آگاهی و علم و اندیشه مردم بالا رفته، قدرت عقل و خرد ورزی آنان فزونی خواهد یافت. اختراعات، اکتشافات، ارتباطات و فن آوری به نهایت کمال خود خواهد رسید و مردم آن عصر، در بهترین و دلپسندترین برهه از زمان، زندگی خواهند کرد.

الف. امام باقر علیه السلام: «هنگامی که قائم علیه السلام قیام می‌کند، دستش را بر سر بندگان می‌گذارد و بدین وسیله، عقل‌های آنان را جمع و افکار آنها را کامل می‌کند»^۲.

ب. حضرت علی علیه السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «خدای عزّ و جلّ به وسیله او (قائم) زمین را از نور آکنده می‌کند، پس از تاریکی آن و از داد پر می‌کند پس از ستم آن و از دانش مالا مال می‌کند، پس از جهل آن»^۳.

ج. امام باقر علیه السلام: «در زمان آن حضرت، حکمت و دانش، بدیشان ارزانی

۱. تحفة الملوك، ج ۱، ص ۷۸.

۲. منتخب الأثر، ص ۴۸۳؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۸.

۳. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۵۳.

می‌شود تا جایی که زنان در خانه خود، به کتاب خدا و سنت پیامبر حکم کنند.^۱
 د. امام صادق علیه السلام: «علم و دانش ۲۷ حرف است. تمام آنچه پیامبران الهی آوردند، دو حرف بیش نبود و مردم تا کنون جز دو حرف را شناخته‌اند. اما هنگامی که قائم ما قیام کند، ۲۵ حرف دیگر را آشکار می‌سازد و در میان مردم منتشر می‌کند و دو حرف دیگر را به آن ضمیمه می‌کند تا ۲۷ حرف کامل و منتشر شود.^۲»

۳-۸. نوسازی و احیاگری

یکی از نظریات قابل توجه در «علوم سیاسی»، توسعه و نوسازی است. این دیدگاه در صدد ارائه راه‌کارهای توسعه و پیشرفت در کشورهای عقب مانده و جهان سوم است که تا به حال نتایج و آثار قابل توجهی نداشته است. یکی از برنامه‌ها و راه‌کارهای مهم حکومت جهانی مهدی علیه السلام، احیاگری، نوسازی و دگرگونی در بسیاری از امور اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جهان است.

الف. امام صادق علیه السلام: «إِذَا خَرَجَ (القائم) يَقُومُ بِأَمْرٍ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ سُنَّةٍ جَدِيدَةٍ وَ قَضَاءٍ جَدِيدٍ...»؛ «هنگامی که قائم خروج کند، امر تازه، کتاب تازه، روشی تازه و داوری تازه با خود می‌آورد...».^۳
 کتاب تازه به معنای آوردن قرآنی دیگر نیست؛ بلکه آن حضرت اهداف و برنامه‌های اصیل قرآن را پیاده خواهد کرد و تفسیر واقعی آیات آن را بیان خواهد نمود.

ب. امام صادق علیه السلام در پاسخ یکی از یارانش در باره سیره مهدی علیه السلام:

۱. همان، ج ۵۲، ص ۳۵۲؛ الغیبة نعمانی، ص ۲۳۹.
 ۲. موسوعة احادیث المهدی، ج ۴، ص ۵۳.
 ۳. اثبات الهداة، ج ۷، ص ۸۳؛ الغیبة نعمانی، ص ۲۵۳.

می فرماید: «همان کاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داد، انجام می دهد. برنامه های [نادرست] پیشین را از بین می برد؛ همان گونه که رسول خدا، امر جاهلیت را از بین برد و اسلام را نوسازی می کند».

ج. «به خدا سوگند! گویی او را در میان رکن و مقام با چشم خود می بینم که از مردم برای امری تازه، کتابی تازه و حکومت آسمانی تازه، بیعت می گیرد»^۱.

۳-۹. رضایت و خشنودی جهانی

یکی از ویژگی های مهم حکومت مهدوی، تأمین خشنودی و رضایت همه ساکنان زمین و آسمان است. از آن جایی که دولت او، دولت عدالت گستر، فقر ستیز، دانش گستر، رفاه آور، ظلم ستیز و مردم دوست است، همگان از آن راضی خواهند بود و در آرامش و شادی زندگی خواهند کرد. در روایات آمده است:

الف. «زمین را پر از عدالت می کند، آن چنان که پر از ستم شده است. در خلافت او اهل آسمان و زمین، حتی پرندگان آسمان خشنود می شوند»^۲.

ب. «اهل آسمان و ساکنان آن برای ظهور او خوشحال می شوند؛ او زمین را پر از عدالت می کند، آن سان که پر از جور و ستم شده باشد»^۳.

ج. رسول خدا صلی الله علیه و آله: «شما را به مهدی، مردی از قریش بشارت می دهم که ساکنان آسمان و زمین را از خلافت و فرمانروایی او خشنودند»^۴.

د. «ساکنان زمین و آسمان به او عشق می ورزند»^۵.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۹۵.

۲. لوائح الأنوار، ج ۲، ص ۷۰.

۳. الغیبة طوسی، ص ۱۱۶.

۴. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۲۴.

۵. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۰۴.

سه. مقایسه و نتیجه‌گیری

امروزه پدیده «جهانی شدن»، امری فراگیر، گسترش‌یابنده، پیچیده و دارای آثار و پیامدهای گوناگون در زندگی بشری است؛ به طوری که شرایط زندگی انسان‌ها را در بیشتر جنبه‌های آن، دستخوش دگرگونی‌های ژرف کرده است. از این رو نمی‌توان گسترش نوآوری‌های اقتصادی در سرتاسر جهان، انطباق‌های فرهنگی و سیاسی ملازم این گسترش، تغییر و تحولات ارتباطاتی و تکنولوژیکی، در هم تنیدگی روابط، افکار و اندیشه‌های بشری، پیچیدگی انگاره‌های اقتصادی، مالی و اعتباری و... را نادیده گرفت و نسبت به آن بی‌تفاوت بود.

از طرفی به علت تنوع، پیچیدگی و نو بودن مباحث و موضوعات آن، نمی‌توان موضع‌گیری مثبت یا منفی قاطعی در مورد آن داشت؛ هر چند جنبه‌ها و پیامدهای منفی و آثار نگران‌کننده آن، رو به فزونی است. همچنین به علت اینکه در پس پرده این روند، عوامل و کارگزاران متعدّد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی قرار دارند؛ باید به دقت و هوشمندانه آن را مورد بررسی و تحلیل قرار داد.

به هر حال روشن است که: مبانی، اهداف، ویژگی‌ها، آثار و پیامدهای «جهانی کردن» و «جهانی سازی» و حتی «جهانی شدن»، تفاوت و تباین اساسی با مبانی، اهداف، ویژگی‌ها و خصوصیات «حکومت جهانی حضرت

مهدی علیه السلام دارد. هدف و مبنای اصلی این «جهان گستری» سودجویی و تأمین منفعت بیشتر برای دولت‌های بزرگ، شرکت‌ها و نهادهای فراملی و... و نیز برتری‌طلبی و سلطه‌جویی قدرت‌هایی چون ایالات متحده است.

حتی می‌توان قائل شد که «جهانی شدن» - به رغم مبانی قابل توجه آن - به نوعی با سرمایه‌داری جهانی پیوند خورده است. به هر حال در این دو پروژه، شاهد گسترش و هژمونی سیاسی و فرهنگی غرب و ایالات متحده هستیم که نکته تلاقی و نزدیکی آنها نیز به شمار می‌رود. گفتنی است که آنچه در این دو وجود ندارد، تلاش برای تأمین نیازهای اساسی جهانیان، چون برابری، عدالت، معنویت، اخلاق، رفاه همه جانبه و... است؛ برعکس در سایه آنها جهان اینک با اباحی‌گری و بحران معنویت، هویت و اخلاق رو به رو است؛ بلکه بحران ناامنی، فقر، بهره‌کشی و نابرابری نیز به طور فزاینده‌ای گسترش می‌یابد.

«جهانی شدن» با داشتن ابعاد و اشکال مختلف و مبهم و پیامدهای سوء، نمی‌تواند وجه مشترکی با «حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام» داشته باشد؛ هر چند پاره‌ای از ویژگی‌ها و نشانه‌های آن، با بعضی از ویژگی‌های حکومت آن حضرت مشابهت دارد و به خوبی می‌تواند نشانگر این باشد که زمینه تشکیل حکومت جهانی فراهم شده و سطح آگاهی، علم، پیشرفت و بالندگی جوامع به حدی رسیده است که بتوان به طور علمی و استدلالی، صحبت از آن حکومت جهانی و قریب الوقوع بودن آن نمود و ویژگی‌های والا و برتری‌های بی‌بدیل آن را مطرح کرد. «جهانی شدن»، به روشنی نیاز انسان‌ها را به نزدیکی و اتحاد با هم و تشکیل «جامعه جهانی واحد» آشکار می‌سازد و راه‌کارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن را به گونه‌ای مدرن نمایان می‌کند. گسترش سریع ارتباطات و نزدیکی جوامع به یکدیگر، امکان

گفت‌وگو و تبادل آرا و افکار، استفاده مردم جهان از آخرین اخبار و یافته‌های علمی و پزشکی، تعامل و همفکری در مورد مسائل سیاسی (جنگ، صلح و...) جهان، بالا رفتن سطح سواد و معلومات، جهانی شدن فنّ آوری و صنعت و... برخی از وجوه مثبت و قابل قبول جهانی شدن است که مدل کامل و مطلوب آنها در حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام وجود خواهد داشت.

وقتی جامع بشری به مرحله‌ای از رشد و شکوفایی علمی، صنعتی و فکری می‌رسد که در آن نیاز شدیدی به اتحاد و نزدیکی احساس شده و بشر در بیشتر جنبه‌های زندگی، رفتارها و گفتارهای فرا ملی و جهانی از خود بروز می‌دهد؛ در این صورت می‌توان تئوری «تشکیل دولت کریمه جهانی» را به جهانیان ارائه داد و نکات مثبت و ارزنده آن را بیان نمود. از آنجایی که انسان‌ها نمی‌توانند موانع، کاستی‌ها و کمبودهای حرکت رو به رشد خود را، به طور کامل از بین ببرند؛ در این صورت نیاز به قدرتی برتر و فوق بشری بیشتر احساس می‌شود و قلب‌ها و افکار بدان سو متمایل می‌گردد. البته حکومت حضرت ولی عصر علیه السلام نه تنها حکومتی آرمانی و الهی است؛ بلکه حکومتی کاملاً عقلانی و علم‌گرا است و با وضعیت پیشرفته جهان، سازگار و متناسب است.

به هر حال شیعه با دیدگاهی روشن نسبت به آینده تاریخ بشری، همواره منادی و بشارت دهنده «زندگی مطلوب جمعی» و تشکیل «حکومت صلح و عدل جهانی» بوده است و با اتکا به همین اعتقاد، خود را در تمامی سختی‌ها و بحران‌ها حفظ کرده و منتظر پایان خوش تاریخ بوده است.

مدعای اصلی ما در این نوشتار این است که «جهانی کردن» و «جهانی‌سازی» دنیا را در ورطه انحراف، جنگ، ناکامی و اباحی‌گری قرار

داده است و پیامدها و آثار نامطلوب و ناگواری با خود به همراه دارد که هیچ یک در حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام وجود نخواهد داشت. با توجه به انحرافات به وجود آمده، می توان گفت که «جهانی شدن» نیز لزوماً پیشرفت طبیعی زندگی بشری نیست و اکنون یک سیر طبیعی را طی نمی کند. به گفته پروفیسور مولانا: «این چه جهانی سازی است که ۱۴ مردم دنیا گرسنه به خواب می روند؟! ۲۵٪ مردم افریقا زیر محور فقر زندگی می کنند؟! ۱٪ مردم دنیا، ۹۵٪ تسلیحات جهان را در دست دارد؟! عدالت اجتماعی هنوز در تئورهای روابط بین الملل مطرح نشده است؟ جهانی سازی، جهان را به نفع عده ای تغییر می دهد و...؟»

بر این اساس الان جهان - به خصوص دنیای غرب و مدرن - از چند بحران بزرگ، رنج می برد: ۱. بحران مشروعیت ۲. بحران فساد ۳. بحران اخلاق ۴. بحران هویت ۵. بحران مشارکت ۶. بحران اشتغال و صادرات و... غرب تلاش می کند با انتقال این بحران به خارج از مرزهای خود، کمی از آثار و نتایج سهمگین آن بکاهد و به عبارت روشن تر، درصدد جهانی کردن این مشکلات و بحران ها آمده است. بر این اساس جهانی کردن، جهانی سازی و حتی جهانی شدن - در بعضی از وجوه آن - دارای اختلافات و تفاوت های اساسی با حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام است.

در این قسمت به طور مختصر، بعضی از ویژگی ها، چالش ها و کاستی های فراروی جهانی شدن - در هر سه چشم انداز پیشین - ذکر و تفاوت آن با حکومت جهانی حضرت مهدی (علیه السلام) روشن و آشکار می گردد.

۱. این پدیده جهانی، هر چند به سرعت در حال گسترش و پیشروی در عرصه های مختلف جهانی است و نظرات و دیدگاه های بسیار زیادی درباره

آن ارائه می‌شود؛ اما در عین حال امری مبهم، نارسا و پیچیده است. ژان ماری گینو در این باره می‌نویسد: «وضعیت اجتماعات انسانی در تجربه جهانی شدن، با وضعیت شخص نابینایی قابل مقایسه است که ناگهان بینایی‌اش را به دست می‌آورد و فقط یک اسطوره از عهده شرح هیجان‌آتی برمی‌آید که این دگر دیسی برخواهد انگیخت... رویارویی بی‌واسطه فرد با جهانی شدن دنیا «سکر آور» است؛ منتها شرایط دموکراسی را از ریشه دگرگون می‌کند...»^۱

در حالی که تصویر حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام به روشنی در روایات و احادیث بیان شده و ویژگی‌ها و ساختار کارآمد و جامع‌نگر این حکومت، با دقت هر چه تمام‌تر، ترسیم و تبیین گشته است و هیچ‌گونه ابهام و کاستی در آن وجود ندارد. در عین حال، وی به دنبال «حکومت خوب» می‌گردد و آرمان درونی خود را در نوشته‌اش به این شکل ابراز می‌دارد: «راهی که این کتاب نشان می‌دهد باریک است. سیال بودن جهانی شدن را می‌پذیرد. حتی از نوع دموکراتیک آن قداست زدایی می‌کند و با این وصف از تقلیل دادن نهادهای سیاسی به جریان‌های ساده کارکردی امتناع می‌ورزد. راهی که ترسیم می‌کند، متواضعانه است: جلوس «حکومت خوب» - خوب به این سبب که بیان عقلایی اجتماع انسانی، خواهد بود که آرزوی تشکیل دادن آن را داریم. اجتماعی از انسان‌های آگاه و خردورز - بلکه خیلی ساده‌تر، توزیع محتاطانه قدرت که با تقسیم آن، امکان سوء استفاده از آن را محدود می‌کند... اجتماعات دموکراتیک آینده، اجتماعاتی در عین حال خردورز و تاریخی خواهند بود، دستاوردهای بلند پرواز آزادی ما و میراث

۱. ژان ماری گنو، *آینده آزادی*، چالش‌های جهانی شدن دموکراسی، ص ۱۷ مقدمه.

پیوسته ناپایدار تاریخ ما»^۱. ما نیز معتقدیم که «حکومت خوب» در تمامی عرصه‌ها و جنبه‌ها فقط حکومت کامل و بی‌بدیل حضرت ولی عصر علیه السلام است که همه بشر، باید منتظر چنین روزی باشند. این حکومت، هم آسمانی و الهی است و هم علم دوست و افرادی خردورز و آگاه، عالم، متعهد و موحد زمام آن را در دست دارند.

۲. جهانی شدن در عرصه اقتصادی، در صدد رفع موانع و کاستی‌های پیشرفت و توسعه اقتصادی، اتکا به بازار و تجارت آزاد و رفع بی‌کاری و بحران‌های اقتصادی است؛ اما با این حال مشکلات جهان (فقر، نابرابری، بهره‌کشی، استثمار، بی‌کاری و...) همچنان پا برجا است. جهان شمولی اقتصاد، به معنای جهانی شدن مشکلات و نارسایی‌های برخاسته از لیبرال - دموکراسی و اقتصاد گرایی غربی است. چون سرمایه‌داری غربی با طرح مسأله «جهانی شدن»، سعی در انتقال مشکلات و بحران‌های اقتصادی و مالی به خارج دارد که این امر تبعات سختی برای کشورهای جهان سوم در پی دارد. در حالی که برنامه و استراتژی اصلی حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام، رفع فقر، نابرابری، کاستی‌ها و مشکلات از سراسر جهان و از بین بردن ظلم، احجاف، تبعیض و حق‌کشی است. از آن جایی که مواهب و منابع طبیعی جهان، به طور عادلانه مورد استفاده همگان قرار خواهد گرفت و علم و تکنولوژی بشر نیز رشد فراوانی خواهد یافت، مشکلات و نگرانی‌های بشر برطرف گشته و مدینه فاضله موعود تحقق خواهد یافت.

۳. جهانی سازی، باعث تسلط و یگانه تازی آمریکا در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی می‌گردد و به دنبال خود ناامنی و رفتارهای خصمانه به همراه

دارد. چیزی که هیچ دولت و کشوری حاضر به پذیرش آن نیست. آلن دوبنوا می‌نویسد: «سده بیست و یکم، سده افول آمریکا و قدرت یابی کشورهای نو خواهد بود: چین، روسیه، هند، ایران و مصر. اروپا که در شرایط دشواری به سر می‌برد، بار دیگر ناگزیر است با سرنوشت خود روبه‌رو شود و جنگ‌هایی روی خواهد داد که تاکنون مانندشان دیده نشده است. هیچ کس را از رویارویی جهانی - که فروکاستگی ادعای «جهان شمولی» ارزش‌های غربی خواهد انجامید - گریزی نیست.»^۱ در حالی که اساس و برنامه اصلی حضرت مهدی علیه السلام گسترش و برقراری صلح و امنیت و آسایش و ریشه‌کنی ظلم و ستم، جنگ و خونریزی از جهان است. در حکومت آن حضرت جایی برای گردن‌کشان و ستمگران باقی نمانده، ریشه تمامی جنگ‌ها و ستیزه‌جویی‌ها - که همان خواستارهای فزون‌تر مادی و اقتصادی است - از بین خواهد رفت و همان طور که قرآن می‌فرماید، ترس مردم، به امنیت و آسایش مبدل خواهد شد (ولیبذلّهم من بعد خوفهم آمناً).

۴. جهانی شدن از نظر فرهنگی و اجتماعی، ادعای نزدیکی، پیوند و جسمانی فرهنگ‌ها و جوامع را دارد؛ اما روشن است که - بر خلاف نظر مدعیان غربی - در جهان آینده، یکپارچگی به وجود نخواهد آمد و پس از تقابلی بنیادین، تمدن‌ها و فرهنگ‌هایی نوین سر بر کشیده و چهره جهان را متحول خواهند ساخت. اروپا در این شرایط می‌تواند هویت جدیدی یابد و سرنوشت خود را از لیبرال - دموکراسی جهان‌گرای آمریکایی جدا کند. آلن دوبنوا می‌نویسد: «ملّت‌ها و فرهنگ‌ها عوامل راستین تاریخ هستند. سرمایه‌داری دموکراتیک، اینک صاحب بلامنازع میدان است. اما اشتباهی

بزرگ است که فکر کنیم، برای همیشه می‌تواند صحنه را کنترل کند و با پیرویش تاریخ متوقف خواهد شد^۱. این برخورد و تضاد تمدن‌ها، جهان را آستان التهاب، تنش و ناامنی می‌کند؛ در حالی که در «عصر ظهور»، نشانی از اختلاف و کشمکش فرهنگی و سیاسی و حتی سلطه‌جویی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها نخواهد بود و مردم با گزینش و انتخاب خود، آیین و فرهنگ واحدی را پذیرا خواهند شد و در سایه آن با آرامش و آسودگی خیال، زندگی خواهند کرد.

۵. از دیگر معایب و نقص‌های بزرگ جهانی شدن، عدم مدیریت واحد در جهان، ظهور بلوک‌های قدرت و گسترش واحدهای سیاسی قدرتمند و متنازع با هم است. این مشکل اساسی، در حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام به خوبی حل شده و جهان در تحت فرمان و ید با کفایت آن حضرت قرار خواهد گرفت. کشورهای جهان تحت رهبری واحد، اداره و مدیریت خواهند شد و کارگزاران و یاران نزدیک ایشان، حکومت بر واحدهای سیاسی را برعهده خواهند گرفت. چنان که امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «مهدی، اصحاب خویش را به تمامی شهرها و بلاد اعزام می‌کند و آنان را به عدالت و احسان فرمان می‌دهد^۲».

۶. یکی از مباحث جهانی شدن، کم‌اهمیت شمردن مرزها و ترغیب کردن مردم به ابراز هرگونه موضعی و تولید هرگونه محصولی است که بازار بتواند آن را جذب کند و به عبارتی ترویج اباحی‌گری و بی‌مبالاتی است. انفجار بازی‌های ویدیویی و بازی‌های مهمل در اینترنت و... ترویج‌گر

۱. همان، ص ۱۲۶.

۲. یوم‌الخلاص، ص ۳۹۵.

فروترین کارهای رایج و بدترین نوع میانه مایگی است.^۱ اینترنت، با هجمه وسیعی از اطلاعات و دنیایی از اطلاعات که بر سر ما می‌ریزد، امکان این را می‌گیرد که به عمق پناه ببریم و با حقایق و واقعیات به طور جدی آشنا شویم و... رسانه‌های صوتی و تصویری، فیلم‌ها، عکس‌ها و... نیز عامل مخربی بر زندگی معنوی بشر بوده و اخلاق و رفتار او را به شدت در جهت ترویج مفاسد و ناهنجاری‌ها سوق داده است. اما عصر ظهور، عصر حاکمیت فضیلت، اخلاق، علم، دانش و انسانیت خواهد بود. مردم به کرامت ذاتی خود پی برده، از رفتارها و گفتارهای پوچ و پلید، دوری خواهند گزید. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «هنگامی که قائم ما قیام کند، خداوند دستش را بر سر بندگان می‌نهد و عقول آنان را با آن جمع می‌کند و افکار آنها با آن تکمیل می‌شود».^۲

۷. از نظر برخی، جهانی شدن باعث ایجاد تعامل و برابری فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جوامع می‌شود و همگان از محصولات فرهنگی و ارتباطات استفاده کرده و در نتیجه تفاوت‌ها و نابرابری‌ها از بین می‌رود. اما از نظر دیوید هلد، رشد ارتباطات جهانی یا افزایش جریان‌های فرهنگی، ارتباط چندانی با هموارسازی زمینه فعالیت‌ها و کاهش نابرابری‌های جهانی ندارد؛ بلکه این امر - برخلاف آنچه معمولاً تبلیغ می‌شود - باعث تشدید نابرابری‌ها در عرضه تولید و توزیع کالاها، خدمات و امتیازات شده است و به نوبه خود، میان کسانی که از مجموعه رو به تزایدی از منابع و وسایل ارتباطی برخوردار هستند و آنان که فاقد الکتریسیته، فناوری ارتباطات و یا قدرت دسترسی به اطلاعات هستند، فاصله و شکافی ایجاد کرده است که

۱. ر.ک: پدیده جهانی شدن، ص ۱۵۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۲، ۱۸۲.

به طور روز افزون در حال گسترش است. دار ندورف نیز ادعا می کند: تعداد فزاینده‌ای از مردم - به ویژه نسل جوان تر - از بازار کار طرد خواهند شد.^۱

همان گونه که پیش تر گذشت، رکن اساسی حکومت حضرت مهدی علیه السلام رفع نابرابری و تبعیض و استفاده کامل و بهینه از منابع طبیعی جهان خواهد بود. او اموال را میان مردم چنان به مساوات تقسیم خواهد کرد که دیگر محتاجی دیده نخواهد شد تا زکات بگیرد. همگان به طور برابر از نعمت‌های الهی برخوردار شده و بیکاری و فقر ریشه کن خواهد شد. امام باقر علیه السلام می فرماید: «... در روی زمین خرابی باقی نمی ماند، مگر آنکه [پس از پیروزی قائم ما] آباد شود».^۲

۸. جهانی شدن در عین حال که خدمات مثبت و مفیدی برای جوامع انسانی دارد؛ اما آلودگی‌های سیاسی و اخلاقی، گسترش تروریسم و سوء استفاده از آن، فزونی قاچاق مواد مخدر و کلاهبرداری‌های مالی، مشکلات زیست محیطی، گسترش بیماری‌های جمعی، سوء استفاده‌های جنسی، فروش کودکان و زنان و... نیز جنبه جهانی پیدا کرده است. این مسائل و مشکلات، به علت باز شدن مرز کشورها بر روی یکدیگر، گسترش مبادلات بین المللی و... به مشکلات و چالش‌های فرامرزی و جهانی تبدیل شده است؛ یعنی، با گسترش «جهانی شدن»، این مشکلات نیز فراگیر و گسترده می شود.^۳

در حالی که در حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام مجال و امکانی برای بروز این گونه مشکلات نخواهد بود. افراد فاسد و تباهگر از بین

۱. روزنامه جام جم، شماره ۷۵۴، ص ۸

۲. منهاج البراعة، ج ۸، ص ۳۵۳.

۳. فصلنامه پژوهش و سنجش، شماره ۲۵، ص ۲۱۰.

خواهند رفت و افراد صالح، جانشین آنان بر روی زمین خواهند شد. زمینه‌های فکری و اعتقادی مردم تغییر خواهد یافت و رذایل اخلاقی و آلودگی‌های جنسی، ریشه کن خواهد شد. مردم به نحو شایسته و به اندازه نیاز از طبیعت بهره خواهند برد و امنیت روانی بر جامعه حاکم خواهد شد.

یکی از پژوهشگران، مقایسهٔ جالب و مفیدی بین جهانی شدن و حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام انجام داده که ذکر آن در اینجا پرفایده است:

۱. حکومت واحد جهانی اسلامی، تحت رهبری افراد صالح و وارسته و شخصیت‌های برجستهٔ دینی که معصوم از خطا و یا تالی تلو معصوم‌اند، ایجاد می‌شود و قانون خدا در آن جامعه حاکم است، ولی حکومت واحد جهانی پیشنهادی، تحت نظر و اشراف قدرت مندان و زورمداران و ستمگران ایجاد می‌شود.

به عنوان نمونه «حق و تو» حقی ظالمانه و خطرناک است که کشورهای قدرت مند برای خود قرار داده‌اند. در حکومت واحد جهانی و در خانوادهٔ بزرگ بشریت کسانی که سر تا پا اسیر هوای نفس‌اند و از لحاظ اخلاقی منحط و ذلیل‌اند و نمی‌توانند فراتر از تعصبات خود عمل کنند و بسیار مغرور و ظالم و متعصب‌اند و همهٔ بشریت را در خدمت خود می‌بینند، «حق و تو» دارند. این حق و تو، سبب می‌شود که جهان را به دوران دیکتاتوری اول برگردانند و قانون جنگل را حاکم کنند که هر کس زورش بیش تر است، باقی بماند و ضعیف ترها نابود شوند؛ یعنی، همان چیزی که امروزه شاهد آنیم و «وتو»هایی که امریکا به نفع اسرائیل و بر ضرر فلسطینیان ستمدیده در سازمان ملل اعمال می‌کند.

اینجا است که می‌گوییم، حکومت جهانی پیشنهادی آنان، یا محقق پیدا نمی‌کند و اگر هم تحقق پیدا کند، هیچ ضمانت اجرایی برای اجرای

صحیح آن در جهت منافع و سعادت و رفاه بشر وجود ندارد.

۲. امتیاز دیگر جامعه جهانی اسلامی، بر جهانی شدن، این است که محور تمام یک امور در این جامعه، خدا و احکام خدا است و تعالیم اسلامی برای اداره جامعه جهانی کافی است، ولی در جهانی شدن و جهانی سازی، محور، قوانین موضوعه بشری و الحاد و حاکمیت سکولاریسم است.

۳. در حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام دین اسلام، تنها دین حاکم بر جهان خواهد بود، چنان که دین و سیاست نیز از هم تفکیک ناپذیرند و بلکه سیاست و حکومت؛ در خدمت دین و اهداف متعالی آن است، در صورتی که در وضعیت جهانی شدن، دین، مخصوصاً اسلام، جایگاه روشنی ندارد.

۴. در حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام قرآن، محور زندگی بشر قرار می گیرد. حضرت علی علیه السلام فرمود: «در آن هنگام که مردم قرآن را به رای خود تفسیر کنند، امام زمان علیه السلام آراء و نظر مردم را تابع قرآن قرار خواهد داد.»^۱

از این کلام استفاده می شود که در عصر حکومت مهدی علیه السلام محور همه چیز و همه آرا و عقاید، قرآن خواهد بود، در حالی که در وضعیت جهانی شدن، نه تنها قرآن، در جامعه بشری محور نیست؛ بلکه کوشش می شود که قرآن از صحنه خارج شود و اگر هم در برخی از جوامع، حضور کم رنگی دارد، سعی می شود که آیات قرآن را طبق نظر خود تفسیر کنند.

۵. حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام بر محور توسعه اخلاقی، اجتماعی، امنیتی استوار است، در حالی که جهان کنونی ما، از بحران معنویت در رنج است، و امنیت نیز چه در سطوح فردی و چه سطوح عمومی و ملی و

جهانی، به خطر افتاده است و از طرفی آن چه به عنوان اهرم قدرت است، برای کشورهای قدرت مند به رسمیت شناخته شده است.

۶. توسعه علمی، از ویژگی‌های بارز حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام است؛ اما در عصر جهانی شدن، دانش پیشرفته، در انحصار کشورهای خاصی است و این کشورهای از انتقال آن به کشورهای دیگر جلوگیری می‌کنند.

۷. حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام حکومتی است مبتنی بر آموزه‌های حیاتی و دینی. در حالی که جهانی شدن، پیامد و حاصل آگاهانه و ناآگاهانه پیشرفت‌های سیاسی، اقتصادی. فن آوری، و در ارتباط با نظام سرمایه داری و سلطه طلبی است.

۸. حکومت واحد جهانی حضرت مهدی علیه السلام مشروعیت خود را از خدا دارد و به تعبیر دیگر، حکومت ولایی است که حاکم آن از طرف خدا منصوب است و از ناحیه مردم نیز مورد پذیرش است؛ یعنی، حکومتی است که از یک سو مبتنی بر تأیید الهی است و از سوی دیگر، مورد رضایت مردم است، در حالی که در جهانی شدن، مشروعیت حکومت جهانی، از ناحیه مردم است، آن هم با هزاران فریب کاری که در گرفتن آرای مردم به کار می‌رود.

۹. حکومت واحد جهانی حضرت مهدی علیه السلام بر مبنای حاکمیت عقل است؛ زیرا، عقل انسان ها، در عصر ظهور، به کمال می‌رسد. در حالی که حکومت بر اساس جهانی شدن، بر منابی هواهای نفسانی و تمایلات حیوانی شکل می‌گیرد.

۱۰. در حکومت واحد جهانی حضرت مهدی علیه السلام به خاطر توسعه ای که در دانش و عقل بشر پیدا می‌شود، تمامی ظرفیت‌های اقتصادی طبیعت،

کشف می‌شود و سرمایه. در حدّ وفور، در اختیار است و سیستم توزیع نیز درست عمل می‌کند، لذا اثری از فقر و شکاف طبقاتی و جنوب و شمال و کشورهای پیشرفته و عقب مانده، مشاهده نمی‌شود. در این حکومت، جایی را نمی‌توان دید که آباد نشده باشد. همه جا یک سان از مواهب طبیعت برخوردار خواهند شد.

با چنین برنامه‌ای، یقیناً، شکاف‌های طبقاتی حاکم نخواهد شد، در حالی که در نظام‌های اقتصادی حاکم بر جهان، شکاف‌های اقتصادی وحشت‌ناکی وجود دارد. شکاف شمال و جنوب، شکافی است که به اجماع صاحب نظران توسعه، میان کشورهای توسعه‌افته و عقب مانده وجود دارد. وجود کشورهای فقیر و بدهکار در این عالم، بهترین شاهد بر مدعا است.

۱۱. طبق کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت واحد جهانی حضرت مهدی علیه السلام مؤمنان، به دور او اجتماع می‌کنند، و از افراد فاسق و فاجر و کافر، در آن حکومت اثری نیست.

در جهانی شدن، مؤمنان واقعی، جایگاهی ندارند و اطراف حاکمان و قدرت‌مندان را افراد هواپرست و لاپابالی گرفته‌اند. آنان، اساساً، حکومت و سیاست را از دین جدا می‌دانند و به تعبیر دیگر، در این نوع حکومت، جایی برای مؤمنان نیست.

۱۲. الهی شدن، خواسته‌های بشر در هنگام حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام است. در عصر جهانی شدن، کوشش، بر طرد فکر الهی و سعی در تبعیت از هواهای نفسانی است.

۱۳. در عصر حکومت واحد جهانی حضرت مهدی علیه السلام اجتماع گمراهان پراکنده می‌شود و حق جویان گرد هم جمع می‌شوند: «هو دَوِیص دَعُ شَعْباً

وَيَشْعَبُ صَدْعًا^۱؛ «او، جمعیت‌های گمراه و ستمگر را پراکنده می‌کند و حق جویان پراکنده را به دور هم گرد آورد.

در جهانی شدن، ستمگران عالم به هم می‌پیوندند و حق جویان را پراکنده می‌سازند».

۱۴. در حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام ستمگران و طاغوتیان و کارگزاران بد کیفر می‌بینند و نیکان پاداش می‌گیرند و تشویق می‌شوند. در عصر جهانی شدن، درست قضیه به عکس است به جنایتکاران مانند شارون (نخست وزیر اسرائیل) لقب «مصلح» می‌دهند و به فرمانده ناو آمریکایی که دستور شلیک موشک را به هواپیمای مسافری ایران داد و نزدیک سیصد تن مسافر بیگناه را کشت، جایزه می‌دهند و فلسطینی‌های محروم و حزب الله ستم کشیده را لقب تروریست می‌دهند.

۱۵. حکومت واحد جهانی حضرت مهدی علیه السلام بر اساس عدل و قسط اداره می‌شود، و جایی از کره زمین نیست که در آن عدل گسترده نشود. در روایات متعدد، تعبیر به «يَم لَاء» - یعنی زمین از عدل پر می‌شود - شده است.

حاکمان در حکومت‌های عصر جهانی شدن، خود، از ستمگران اندو چنان در زمین عمل می‌کنند که گویا دشمن عدل‌اند و اساساً این که قبل از آمدن حضرت مهدی علیه السلام جهان پر از ظلم و ستم می‌شود، در همان عصر جهانی شدن است که ظلم فراگیر در زمین تحقق پیدا می‌کند.^۲

در پایان گفتنی است مشکلات و ناگواری‌های زیادی که اینک گریبانگیر جوامع جهانی است و در آینده نیز بشر از آن رهایی نخواهد یافت؛ در

۱. نهج البلاغه، خ ۱۵۰.

۲. ر.ک: جهانی شدن و مقایسه آن با حکومت واحد جهانی حضرت مهدی علیه السلام انتظار ش ۷، صص ۲۰۱-۲۰۹.

حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام وجود نخواهد داشت و همه مردم در امنیت، رفاه، آسایش و راحتی جمعی خواهند بود و همگان از ثروت، عدل، برابری، علم و دانش جهانی بهره‌مند خواهند شد. این وعده حتمی خداوند به همه مستضعفان و یکتاپرستان جهان و نقطه اوج و متعالی تاریخ بشری خواهد بود. اصولاً حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام برای رفع و ریشه‌کنی مشکلات، ناهنجاری‌ها، کاستی‌ها، نابرابری‌ها، فسادها و انحراف‌ها تشکیل خواهد یافت و جنگ و ستیزه‌جویی، ناامنی، ظلم و برتری‌طلبی و... ریشه کن خواهد شد. در این صورت امنیت یک تن، امنیت همه و رفاه یک تن، رفاه همه خواهد بود. رفاه و تنعم بدان سان خواهد بود که دیگر نیازمند و صاحب حاجتی در سطح جامعه پیدا نمی‌شود؛ زیرا ثروت و منابع عادلانه در میان مردم تقسیم خواهد شد. حکومت حضرت مهدی علیه السلام برای مردم و به جهت هدایت و نجات آنان است؛ از این رو نوید بخش دوستی، یکرنگی، یکدلی و نوع دوستی در میان همگان خواهد بود.

جهانی شدن این حکومت، به معنای جهانی شدن فضیلت‌ها، عدالت‌ها، نیکی‌ها، برابری‌ها و معنویت‌ها خواهد بود و مردم فرصتی خواهند یافت که خوب بیندیشند؛ خوب زندگی کنند؛ حکمت و دانش واقعی بیاموزند؛ یکدیگر را دوست بدارند؛ به حق همدیگر تجاوز نکنند؛ توحید محور و اخلاق‌گرا باشند؛ جامعه‌ای عاری از فساد و تباهی تشکیل دهند و... در مدینه فاضله مهدوی، همه جا سخن از عدالت و قسط است و مردم شاهد لبریز شدن زمین از عدل و داد خواهند بود. دامنه عدالت او، تا اقصا نقاط منازل و زوایای ناپیدای جامعه گسترده خواهد شد؛ حتی عدالت و دادگری، همچون گرما و سرما در درون خانه‌های مردمان نفوذ کرده و مامن و مسکن وجود آنان را سامان خواهد بخشید.



فصل چهارم:
انقلاب و انتظار

پیش درآمد

در یک ره‌یافت توصیفی از ریشه‌ها و عوامل وقوع انقلاب اسلامی ایران، می‌توان به مؤلفه‌ها و گزاره‌های مختلفی اشاره کرد؛ مانند اسلام ستیزی رژیم پهلوی، گسترش فساد، ظلم و بی‌عدالتی، توسعه و نوسازی ناقص و نامتناسب، استبداد و اختناق مداوم، استبداد و سرکوبی آزادی خواهان، عوارض حکومت تحصیلدار، استحکام باورها و اعتقادات ارزشی مردم و...

در این میان، یک عامل فکری و ایدئولوژیکی - که از دید تیز بین نظریه پردازان و نویسندگان داخلی و خارجی پنهان نمانده - مسأله «غیبت امام زمان عجل الله فرجه» و «انتظار ظهور منجی عالم بشری» است. به نظر آنان، این باور و اعتقاد، زمینه‌ساز تغییر نگرش و رفتارهای مردم ایران، تقویت بنیان‌های فکری و فرهنگی جامعه، گسترش روزافزون اندیشه‌های اصلاح طلبانه، تلاش و کوشش برای تغییر و تحول، عدم پذیرش حاکمیت‌های سیاسی، داشتن امید و آرزو برای پیروزی در نهایت قیام و انقلاب علیه بی‌عدالتی‌ها و زمینه سازی برای انقلاب جهانی مهدی موعود، بوده است.

فرضیه علمی قابل طرح در مورد انقلاب اسلامی ایران، این است که عوامل مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، مذهبی در شروع و پیروزی انقلاب نقش داشته است. یکی از گزاره‌های اصلی و مورد قبول عده‌ای از

نظریه پردازان انقلاب، عامل مذهب است که در بطن آن، «انتظار»، به وضوح دیده می‌شود.

نقش و تأثیر اساسی «انتظار» در شکل‌گیری مبانی فکری و ایدئولوژیکی انقلاب، غیر قابل انکار و تردید است.

با توجه به مؤلفه‌های ظلم ستیزی انتظار، عدم مشروعیت حاکمان سیاسی، نصب عام فقیهان برای نیابت از امام عصر علیه السلام، امید به اصلاح و تعالی جامعه و نابودی مظاهر ظلم و فساد، غصب حق حاکمیت ائمه علیهم السلام، محرومیت جامعه از فیض حضور امام، زمینه سازی برای تعجیل فرج و... می‌توان گفت که مسأله «انتظار» - به طور مستقیم یا غیر مستقیم - محور فکری و رهبری انقلاب اسلامی بوده و نقش عمده‌ای در شروع و پیروزی آن داشته است.

امامت و مهدویت

بحث «امامت و ولایت»، یکی از ناب‌ترین و مترقی‌ترین نظریات سیاسی - دینی است و ریشه‌ای عمیق در باورها و اعتقادات شیعیان دارد. اعتقاد به امامت (رهبری معصوم)، مستلزم آثار، پیامدها و نتایج درخشان و کم نظیری است که شیعه را از سایر مکاتب و مذاهب، متمایز می‌کند. مهم‌ترین اثر و نشانه «ولایت مداری»، در حکومت و سیاست و حرکتهای انقلابی و اصلاح طلبانه تبلور پیدا می‌کند.

«به عقیده شیعه، هر حکومتی غاصب و ظالم است، به هر شکل و در هر قالبی که باشد؛ مگر آن که امام معصوم علیه السلام یا نایب او، زمام حکومت را در دست گیرد. به همین دلیل شیعه در تاریخ، به طور مداوم، در یک جریان

انقلابی مستمر به سر می‌برند، نه آرام می‌گرفتند و نه آن را رها می‌کردند.^۱
 «مسأله امامت در شیعه، همواره تهدیدی نسبت به قدرت دولت‌های غیر
 مذهبی بوده است. در شیعه از لحاظ تئوری، حکومت مشروع، متعلق به
 امامان است.»^۲

گفتنی است که یکی از مفاهیم و عناصر پر ارج در بحث امامت، «اعتقاد
 به مهدویت» «انتظار ظهور امام غایب» و «تشکیل حکومت جهانی به دست
 او» است. از آن جا که امامت در نزد شیعه، امری ضروری، مداوم و جزء
 جدایی‌ناپذیر زندگی بشری است، لذا نمی‌توان محدودیت و پایانی برای آن
 قائل شد. از این رو امتداد امامت، در «مهدویت» و غیبت امام دوازدهم
 تجلی یافته است.

«مهدویت امام دوازدهم امامیه، بسط بعدی نظریه امامت امام غایب بود؛
 که عقیده معروف ظهور مهدی عجل الله فرجه و ایجاد عدالت و مساوات در جهان را با
 غیبت طولانی امام دوازدهم ترکیب می‌کرد.»^۳

«مهدویت» جایگاهی بس والا و ارجمند در فرهنگ ناب شیعه دارد.
 شیعه، حیات و بالندگی خود را مدیون آن است؛ با آن زندگی و رشد می‌کند؛
 نفس می‌کشد؛ امید و آرزو و رستگاری دارد؛ نور و روشنایی می‌گیرد؛ هدایت
 و راهنمایی می‌شود و ... شیعیان همواره از سوی حاکمان ظالم و دین
 ستیز، مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند و حیات دینی و معنوی‌شان در
 معرض خطر بود. از این رو باید به جایی اتکا می‌داشتند؛ فرهنگ و مذهب
 خود را حفظ می‌کردند؛ اندیشه‌ها و تفکرات خود را تعالی می‌بخشیدند و در

۱. پور سیدآقایی و...، تاریخ عصر غیبت، ص ۳۷۶.

۲. بشیریه، سیری در نظریه‌های جدید در علوم سیاسی، ص ۱۲۰.

۳. دکتر جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۲۲۴.

طوفان حوادث باقی می‌ماندند. به طور قطع می‌توان گفت: این نقطه اتکاء و مرکز الهام بخش، فرهنگ زنده «مهدویت» بوده است.

برنارد لوئیس در مقاله خود به نام «شیعه در تاریخ اسلام» می‌گوید: «سرکوبی بسیاری از قیام‌ها و ناپدید شدن رهبران آنها، باعث ظهور ویژگی دیگری در دکتین شیعی شد و موضوعات و مسائلی چون مسأله «غیبت و رجعت» رهبر شیعیان حضرت مهدی، آخرین امام شیعیان به وجود آمد. پیروان وی معتقدند که وی نمرده؛ بلکه مخفی شده و به زودی از مخفی گاه خود باز خواهد گشت و این از اساسی‌ترین قسمت‌های این اعتقاد به شمار می‌رود. ... این منجی‌گری تبدیل به یکی از جنبه‌های اساسی اسلام تشیع شد».^۱

ویلیام وات، محقق دانشگاه ادین بورگ، در کتاب «اصول‌گرایی اسلام و مدرنیسم» می‌گوید: «اعتقاد به امامت و مسأله انتظار، از جمله ویژگی‌های تشیع‌اند که در اندیشه سیاسی شیعه، نقش مهمی ایفا می‌کنند».^۲

ماربین، مستشرق معروف آلمانی، در کتاب «انقلاب بزرگ» می‌گوید: «از جمله مسائل اجتماعی بسیار مهم که همیشه موجب امیدواری و رستگاری شیعه شده است، همانا اعتقاد به وجود حجت عصر و انتظار ظهور او است. حتی اگر آثار معتقدات مذهبی از بین برود، شیعه دارای آن سرمایه‌ای خواهد بود که ماورای قوای طبیعی و عارضی مذهب بوده و شوکت و اقتدار قوت حکومت خود را در عالم نگاه خواهد داشت».^۳

به نظر هانری کربن نیز: «سرزمین ایران از دید اخروی، سرزمین انتظار

۱. بلخاری حسن، تهاجم یا تفاوت فرهنگی، انتشارات حُسن افزا، ص ۱۳۰.

۲. همان، ۱۳۱.

۳. همان، ۱۳۲.

است؛ قلمروی که در آن امام غایب، دست‌اندرکار فرا رساندن ساعت موعود در زمان غیبت است»^۱.

فرهنگ الهام بخش

شاخصه و ویژگی عمده «اعتقاد به مهدویت» انتظار و آمادگی مداوم و آگاهانه برای ظهور امامی است که از دیدگان همه غایب است و در صدد نابودی ظلم، ستم، فساد، تباهی، بی‌دینی و انحراف از جهان است. شهید سید محمد باقر صدر می‌نویسد:

«مهدویت، تبلور یک الهام فطری است که مردم، از دریچه آن ... روز موعود را می‌بینند. مهدی علیه السلام تنها یک اندیشه نیست که ما، در انتظار ولادت او باشیم و یک پیشگویی نیست که به امید مصداق آن نشسته باشیم؛ بلکه مهدی یک واقعیت خارجی و آماده باش است که ما منتظر عملیات او هستیم. تفکر «نفی هر نوع ظلم و ستم»، اینک در شخص پیشوای منتظر - که به زودی ظهور خواهد کرد - تجسم یافته است، شخصیتی که به همه قدرت‌ها، «نه» می‌گوید و تعهدی نسبت به هیچ حاکم ستمگری ندارد»^۲.

نظریه بی‌بدیل انتظار، به عنوان نقطه محوری مباحث کلامی و اعتقادی شیعه؛ بنیان مستحکم علوم دینی (فقه، حدیث و...)؛ روح حیات سیاسی - اجتماعی شیعیان؛ اساس باورهای آنان و الهام بخش حرکت‌های دینی و اصلاح طلبانه به شمار می‌رود.

۱. ر. ک: هانری کربن، آفاق تفکر معنوی در اسلام، ص ۲۱.

۲. گفت و گو در باره امام مهدی (ترجمه «بحث حول المهدی» از شهید صدر)، مترجم: مصطفی شفیع، (به نقل از نشریه موعود، ش ۱۸، ص ۳۶).

انتظار دارای مفاهیم و مؤلفه‌های زیادی است که در صحیفه علمی و عملی جهان تشیع، به روشنی مکتوب و مضبوط می‌باشد؛ از جمله:

نفی وضع موجود (فساد، ظلم، بی عدالتی و تباهی)؛

طرد و عدم پذیرش حکومت‌های سیاسی (نامشروع دانستن آنها)؛

اصلاح‌طلبی و امید به زندگی بهتر (فرج و گشایش)؛

تلاش و کوشش برای پیشرفت و ترقی؛

قیام، انقلاب و نهضت مداوم و فعال؛

تشکیل حکومت‌های مشروع و دینی؛

عدم انقیاد و سازش در برابر ظالم و مفسدان و...

با توجه به این امور، به صراحت می‌توان گفت که: «از بهترین رازهای نهفته بقای تشیع، همین روح انتظاری است که کالبد شیعه را آکنده ساخته و پیوسته او را به تلاش، کوشش، جنبش و جوشش وا می‌دارد... به تعبیر دکتر علی وردی (استاد جامعه شناس دانشگاه بغداد)، تشیع آتشفشان خاموش کوهسار اسلام است که گاه و بی گاه، دود، بخار، لرزه و تکان اندکی پدید می‌آورد و همین تأثیر اندک، ریشه تمام انقلابات دنیای اسلام است».^۱ جان دی استمپل می‌گوید:

«از نظر تاریخی، اسلام شیعه، معتقد است که هر دولت غیر مذهبی، ذاتاً فاسد است و سرانجام هنگام ظهور مهدی عجله الله تعالی فرجه، امام دوازدهم شیعیان، [آن دولت] باید سرنگون شود و به جای آن حکومت عدل الهی در جهان مستقر گردد...».^۲

۱. انتظار بذر انقلاب، ص ۱۶۴ (به نقل از: ظهور حضرت مهدی از دیدگاه اسلام و...)، ص ۲۲۹.

۲. درون انقلاب ایران، ترجمه شجاعی، ص ۶۵.

گفتنی است که انتظار نمایانگر دو موضع نفی و اثبات است و موضع اثباتی آن همواره سازنده، نشاط آور، امید برانگیز و تحرک بخش می‌باشد؛ اما موضع نفی آن، مخرب، انحرافی و خطرناک است و همواره موجب عقب ماندگی معتقدان به آن شده است.

«مسأله انتظار حکومت حق و عدالت «مهدی» و قیام مصلح جهانی، در واقع مرکب از دو عنصر است: عنصر نفی و عنصر اثبات. عنصر نفی، همان بیگانگی از وضع موجود و عنصر اثبات، خواهان وضع بهتر است. اگر این دو جنبه، در روح انسان، به صورت ریشه دار حلول کند، سرچشمه دو رشته اعمال دامنه دار خواهد شد. این دو رشته اعمال، عبارت است از ترک هر گونه همکاری و هماهنگی با عوامل ظلم و فساد و حتی مبارزه و درگیری با آنان، از یک سو و خودسازی و خودباوری و جلب آمادگی جسمی و روحی، مادی و معنوی، برای شکل گرفتن آن حکومت واحد جهانی، از سوی دیگر... هر دو قسمت، کاملاً سازنده و عامل تحرک، آگاهی و بیداری است»^۱.

«انتظار»، نه تنها جوهره اصلی حیات فکری شیعه است؛ بلکه باور به آن، امری بایسته و واجب است و از بهترین و با ارزش‌ترین اعمال به شمار می‌رود. امام زین العابدین علیه السلام فرموده است: «انتظار الفرج من أعظم العمل؛ انتظار فرج، از برترین اعمال است»^۲.

انتظار فرج، یکی از عقاید انسان‌ساز و انقلاب آفرین و از مهم‌ترین منابع الهام و شوق دهی برای زمینه سازی جهت ایجاد تحوّل و تکامل و سوق دادن انسان‌ها به سوی حکومت عدل و ایمان است. از دیدگاه اسلام، به خصوص مذهب حق تشیع، انتظار، همه گاه برانگیزنده، تحرک بخش،

۱. مکارم شیرازی، حکومت جهانی مهدی علیه السلام ص ۱۰۲.

۲. منتخب الأثر، ص ۲۴۴، ح ۱.

جنبش آفرین، سرچشمه شور مقاومت، ایثار و قیام و حرکت مستمر است.^۱
 شیعه یعنی شوق یعنی انتظار صاحب آینه تا صبح تا بهار
 شیعه یعنی صاحب پا در رکاب تا که خورشید افکند رخ از نقاب

نگرش‌های دو سویه

به رغم روشنی و قطعیت نظریه اصیل «انتظار»، تفاسیر و برداشت‌های مختلفی از آن ارائه شده است. قسمت عمده این برداشت‌ها، مربوط به فهم علما و دانشمندان و بخش دیگر، مربوط به برداشت عموم شیعیان از مسأله «انتظار» است.

دو برداشت اصلی و عمده، در این زمینه، عبارت است از:

۱. انتظار، به معنای قیام و انقلاب علیه دولت‌های ظالم و غاصب، مبارزه با فساد و تباهی برای زمینه سازی ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه و شکل‌دهی به حرکت‌های اصلاح طلبانه و سازنده است.

۲. انتظار، به مفهوم انزوا، بی تفاوتی و بی‌اعتنایی نسبت به حکومت‌های نامشروع و یا عدم توجه به فساد و انحرافات موجود در جامعه و انتظار رکود آفرین برای ظهور امام غایب است.

این برداشت‌ها، حتی در نحوه سلوک علما با حاکمان و نگرش‌ها و رفتارهای سیاسی آنان، تأثیر زیادی داشته است.

نویسنده‌ای، با استفاده از رأی «وبر» درباره انگیزه‌های دینی عمل اجتماعی، تأثیر باور و گرایش شیعی را بر نگرش‌های سیاسی متفکران شیعه مذهب، چنین بر می‌شمرد:

باورهایی که موجب بروز انگیزه موافقت و همراهی با اقتدار حاکم می‌گردد؛

۱. ظهور حضرت مهدی از دیدگاه اسلام، ص ۲۰۷.

باورهایی که باعث تشدید تمایلات ستیزه‌جویانه و مخالفت با ساخت‌سیاسی مستقر، به منظور از میان برداشتن نظم هنجاری حاکم می‌گردد؛

باورهایی که بی تفاوتی و کناره‌جویی سیاسی را تقویت می‌کند.^۱ شجاعی زند در مقاله «دین و دولت» می‌نویسد: «پارسایان شیعی، با الهام از فلسفه انتظار، همواره در جست و جوی کسی بوده‌اند که جامع شرایط نیابت باشد و سلطنت آسمانی را در زمین مستقر سازد و به شرارت‌ها پایان دهد.

چون جمع چنین شرایطی در شخص واحد، به آسانی میسر نبود و یا در صورت تحقق، موانع زیادی در راه تشکیل دولت صالح وجود داشت، شیعه با یک ارزیابی منفی از شرایط، عملاً خود را از حوزه اقتدار سیاسی حاکم کنار کشید؛ اما به لحاظ نظری، همچنان بر اندماج دین و دولت مُصر بود. انعزال و انقطاع از اقتدار سیاسی جامعه، در عمل دو صورت متفاوت پیدا می‌کرد:

۱. کناره‌جویی پارسایانه و بی تفاوتی نسبت به تحولات سیاسی پیرامون؛
۲. تلاش فعالانه برای تصاحب یا منقاد ساختن قدرت سیاسی حاکم جهت مُرعا داشتن اصول و مقررات شریعت».^۲

گفتنی است که این اختلاف نظرها، محدود به عرصه‌های علمی و اندیشه‌ای نبود؛ بلکه در رفتار و فعالیت‌های عموم شیعیان مشهود بوده است. دکتر حمید عنایت، ضمن اشاره به بی‌اعتنایی شیعیان در طول تاریخ به حکومت‌های موجود، مسأله برداشت‌های مختلف آنان را بدین گونه مطرح کرده است:

۱. شجاعی زند، مقاله دین و دولت، راهبرد، ش ۱۱، س ۱۳۷۵، صص ۱ - ۱۲.

۲. همان.

«با توجه به اینکه تمامی حکمرانان کنونی در دنیا، غیر قانونی اند (قوانین بر حق، تنها در پایان این جهان ظاهر می‌شود)؛ اکثر شیعیان در طول تاریخ، به جای شورش علیه دولت‌های‌شان، ترجیح دادند نسبت به سیاست بی‌اعتنا باشند. همان طور که شیعیان دوازده امامی، از نظر سیاسی، مانند شمشیر دو لبه‌ای هستند که می‌تواند طرفداران را به مبارزه تشویق و یا آنان را به آرامش و فروتنی دعوت کنند»^۱.

غیر قانونی شمردن حکومت‌ها و نگرش عدم همکاری با آنها و بی‌اعتنایی و بی‌توجهی به مقامات حکومتی و نیروی نظامی آنها، انزوا و گوشه‌گیری و مبارزه منفی با حکومت را پدید آورد. علاوه بر این اندیشه تقدیرگرایی و یأس و سرخوردگی از حکومت‌های موجود نیز، از برداشته‌های دیگر دوران غیبت به شمار می‌رود.

«غیر قانونی بودن حاکمان موقتی، برداشتی سطحی نیست، بلکه متضمن این مفهوم است که حاکم قانونی، در آینده ظاهر می‌شود. اما این انتظار، دو نگرش سیاسی متناقض را پدید می‌آورد؛ زیرا ممکن است عقیده‌ای محکم به وجود آورد که جنبه مبارزه و جنگجویی را ارتقا دهد؛ لیکن به جنبه تقدیرگرایی نیز تأکید دارد و پذیرش آنچه که مقدر شده، تقویت می‌کند؛ با این امید که رستگاری بعداً خواهد آمد»^۲.

شهید مطهری نیز از یک منظر دیگر، به اختلاف برداشته‌ها از مسأله «انتظار» اشاره کرده و آنها را به دو دسته اصلاحی و سازنده و مخرب و باز

۱. حمید عنایت، مقاله انقلاب در ایران سال ۱۹۷۹ (تشیع، ایدئولوژی سیاسی انقلاب اسلامی ایران)، ترجمه منتظر لطف، فرهنگ توسعه، شماره ۴، ص ۴ (به نقل از: درآمدی بر ریشه‌های انقلاب اسلامی، ص ۱۵۷).

۲. همان، ص ۱۵۷.

دارنده تقسیم کرده است:

«انتظار فرج، دو گونه است: انتظاری که سازنده است، تحرک بخش است، تعهد آور است، عبادت [است]؛ بلکه با فضیلت‌ترین عبادت است. و انتظاری که ویرانگر است، بازدارنده است، فلج کننده است و نوعی اباحی‌گری محسوب می‌شود...».

انتظار ویرانگر، برداشت قشری از مردم، از مهدویت و قیام و انقلاب مهدی موعود، این است که صرفاً ماهیت انفجاری دارد و فقط و فقط، از گسترش و اشاعه و رواج ظلم‌ها، تبعیض‌ها، اختناق‌ها، حق‌کشی‌ها و تباهی‌ها ناشی می‌شود...»^۱.

برداشت بایسته

در طول تاریخ شیعه، هر چند این دو برداشت - به خصوص قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران - نشانه‌ها و آثاری از خود بروز داده است؛ اما با توجه به سیر تحولات سیاسی - اجتماعی ایران و جهان و ضرورت اقدام‌های اصلاح طلبانه و انقلابی، برداشت صحیح از انتظار (قیام و تلاش و کوشش) نظریه غالب در میان شیعه گشت و آثار و نتایج شگفتی نیز به بار آورد.

روحیه اصلاح‌طلبی و پیشرفت، قیام و انقلاب علیه بی‌عدالتی‌ها، تلاش و کوشش برای پیشرفت و تکامل، مبارزه جویی با ظالمان و مفسدان، عدم همراهی با حاکمان نامشروع، تشکیل حکومت صالح و... برداشت‌های صحیح و مجاهدانه از «انتظار» است. این تغییر نگرش، نقش مهم و محوری در پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به رهبری داهیان امام راحل داشت.

۱. مرتضی مطهری، قیام و انقلاب مهدی، ص ۶۲.

روشن است که در این دوره طلایی، افکار و آرای شیعیان و درک و فهم آنان از مسأله انتظار و ارتباط آن با مسائل روز، تغییر کرد و سمت و سوی آگاهانه و انقلابی به خود گرفت. دکتر حمید عنایت، درباره این تغییر و تحولات می‌نویسد:

«در طی صد ساله اخیر، درک شیعه از تمامی این مطالب (غیبت حضرت مهدی و شهادت امام حسین علیه السلام) به تدریج تغییر کرد. بخشی به جهت هوشیاری ایرانیان و بخشی به دلیل واکنش نسبت به تغییرات اجتماعی و سیاسی و قسمتی دیگر، به لحاظ سیر تکاملی عقاید شیعه از طریق اجتهاد. نتیجه آن به طور باورنکردنی، کنار گذاشتن تفسیرهای دعوت به آرامش و فروتنی (تقیه) و ظاهر شدن روحیه مبارزه و جنگجویی بود. این رویه همان اصطلاح سیاسی کردن افکار مسلمانان کشورهای دیگر است»^۱.
با این تغییر شیوه و نگرش، قطعاً راهی انتخاب می‌شد که متناسب با شرایط روز و تغییرات زمان و مکان و برداشت صحیح از انتظار (قیام و انقلاب) باشد.

پرفسور حامد الگار، درباره انتخاب راه مبارزه و قیام می‌نویسد:
«پس از غیبت امام، هر دو راه بر روی شیعیان گشوده بود؛ هم [مبارزه غیر عامل به صورت] سکوت، هم عمل انقلابی؛ ولی به مرور زمان و بنا بر ایجاب شرایط اوضاع و احوال خاص، شیوه دوم گزیده شد»^۲.
گزینش شیوه مبارزه و عمل انقلابی و اصلاح طلبانه، خط بطلان بر افکار انحراف‌آمیز و فهم نادرست از غیبت بود که برخی از شیعیان آن را محمل سستی، رکود، ضعف، ترس و همکاری با رژیم‌های ظالم قرار داده بودند.

۱. درآمدی بر ریشه‌های انقلاب اسلامی، ص ۱۵۸.

۲. حامد الگار، انقلاب اسلامی در ایران، ترجمه اسلامی و چیندری، ص ۳۹.

انتظار و انقلاب اسلامی ایران

با توجه به مطالب گذشته، روشن می‌شود که پیروزی انقلاب اسلامی ایران، ثمره نگرش و فهم انقلابی، و مجاهدانه و اصلاح طلبانه از انتظار است. دکتر حمید عنایت، یکی از پیشگامان ارائه این مطلب است که در مواردی مختلف، به آن اشاره کرده و عقیده به غیبت را، یکی از عوامل پیروزی انقلاب اسلامی دانسته است:

«... دو نظریه تاریخی [در میان شیعه] وجود دارد که به طور بالقوه، زمینه‌ساز فرضیه انقلاب [ایران] می‌تواند باشد:

اول عقیده به «غیبت» است؛ بر این اساس که امام دوازدهم، حضرت مهدی علیه السلام، در سال ۸۹۳ م ناپدید (غایب) شد و در نهایت جهت ایجاد عدالت، در دنیا ظاهر خواهد شد.

به طور اصولی، شیعه متوجه شده است که بین این دو تاریخ، عدالت واقعی در دنیا وجود ندارد که به طور بالقوه، نظریه‌ای انقلابی است.^۱

پرفسور حامد الگار ریشه انقلاب اسلامی را به موضوع امامت از دیدگاه شیعه و مسأله غیبت امام زمان علیه السلام و پیامدهای سیاسی آن متصل می‌داند: «... اگر تنها جانشین شرعی پیامبر و تنها دارنده اختیارات و اقتدارات

۱. درآمدی بر ریشه‌های انقلاب اسلامی، ص ۱۵۶ و ۱۵۷.

شرعی بعد از پیامبر، در عرصه ظاهری جهان، حضوری نداشته باشد؛ لاجرم هر قدرت دنیوی که ادعای صلاحیت و اداره امور را داشته باشد، فی حدّ نفسه، نامشروع خواهد بود؛ الاّ اینکه بتواند به نحو روشن و غیر قابل تردید، نشان دهد که اقتدارات مزبور را، به نیابت از جانب امام غایب اِعمال می‌کند. این عقیده بسیار مهم، سبب گردیده تا مسلمانان شیعه، در خلال بخش اعظم تاریخ‌شان، در برابر سلطه و اقتدار سیاسی بالفعل موجود، موضع ردّ و نفی داشته باشند... شیعه همواره مخالف نظریه همسازی و مصالحه با نظام سیاسی موجود بوده است. این مخالفت و معارضه، گاهی نظری بوده و در واقع پیامدهای عملی آن در مورد ایران تا زمان تحقق انقلاب اسلامی ایران - که کاری است نهایی و یا منطقی تئوری سیاسی شیعه است - هیچ‌گاه تام و تمام تجلی نیافته بوده است»^۱.

گفتنی است که باورها و دیدگاه‌های علما و مردم - به خصوص بعد از وقایع مشروطیت - به تدریج به این سمت پیش می‌رفت که سکوت، گوشه نشینی و بی تفاوتی نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی، امری نادرست و غیرقابل پذیرش است و با فلسفه اصلی غیبت، ناسازگار می‌باشد. این روند، در انقلاب اسلامی سال ایران از پانزدهم خرداد تا دوازدهم بهمن، به نقطه عطف و شکوفایی خود رسید و نقش مهمی در جریانات وقایع سیاسی به جای گذاشت.

دکتر عنایت می‌نویسد:

«وضعیت ایران را می‌توان به طور دقیق، سیر جدید واقع‌گرایی عنوان کرد که در ابتدا، جایگزین طرز تفکر قبلی (آرامش و فروتنی) می‌شد. این امر در انقلاب مشروطه سال ۱۹۰۶ بسیار محتمل بود؛ یعنی، علما، با کنترل

۱. انقلاب اسلامی در ایران، ص ۲۱ و ۲۲.

قانونی قدرت سلطنت، در واقع، این را مطرح می‌کردند که شیعیان نباید جهت بهبود وضعیت خود، فعالیت سیاسی مثبت را تا ظهور امام زمان عجل الله فرجه و ایجاد نظامی عادی به تأخیر اندازند.^۱

اما نقطه شکوفایی و اوج این تفکر، در عصر پیروزی انقلاب اسلامی ایران، نمودار گشت؛ یعنی، دوران تاریک و پر از ظلم و فساد رژیم پهلوی و آگاهی فزون‌تر علما و عموم شیعیان، زمینه را برای ظهور و بروز آثار و پیام‌های اصلی «انتظار» فراهم ساخت.

این رژیم که به سرعت به سمت دین ستیزی، ترویج مفاسد، ارزش زدایی، خفقان، استبداد... پیش می‌رفت، از باورهای عمیق و درونی مردم متدین غافل بود و به روحیه ظلم ستیزی، شهادت‌طلبی و اصلاح‌گرایانه آنان توجهی نداشت؛ اما آحاد مردم، در پشت‌گرایش ظاهری به رسوم و عادات غربی، به اسلام وفادار بودند و این پدیده خلاف قاعده‌ای بود که بسیاری از روشنفکران ایرانی و خارجی را بر آن داشت تا تصور کنند که گرایش‌های مذهبی رو به افول است... این انقلاب [اسلامی ایران]، در جهت توسعه سطح آگاهی مذهبی به وقوع پیوست که عمق وفاداری به مذهب شیعه را نمودار کرد... اگر این حرکت، به مفهوم مرحله قطعی و نهایی خیزش عمومی، به مانند حلالی برای آن عوامل باشد، نقش مذهب، عنصر اصلی در کل مسأله است. بارزترین مشخصه آن (تفکر سیاسی اسلام شیعی و مسأله انتظار)، اجازه قیام علیه حاکمان ظالم است...»^۲

منشأ این قدرت مذهبی عمدتاً انتظارِ ظهورِ امام غایب و آمادگی شیعیان برای ایثار، جهاد، مبارزه، اصلاح‌گری، و قیام در زمان غیبت بوده است.

۱. درآمدی بر ریشه‌های انقلاب اسلامی، ص ۱۵۸.

۲. همان، ص ۱۵۱ و ۱۵۶ (مقاله دکتر عنایت).

حامد الگار، در کتاب «انقلاب اسلامی در ایران» ریشه انقلاب اسلامی ایران را به موضوع امامت از دیدگاه شیعه و مسأله غیبت امام زمان و پیامدهای سیاسی آن متصل می‌داند.

«اندرو وهی وود» نیز می‌نویسد:

«شیعیان، معتقدند از طریق آموزه‌های چهارده معصوم، می‌توان از هدایت الهی بهره‌مند شد، یا اینکه با رجعت امام غایب پیشوای مذهبی شیعیان - که مستقیماً توسط خداوند هدایت می‌شود - حکمت بالغه الهی در آستانه ظاهر شدن در جهان است. شیعیان عقیده دارند که تاریخ اسلام، به سمت هدف یک جامعه آرمانی حرکت می‌کند، نه به دور از آن. چنین عقایدی، درباره احیاء یا رستگاری قریب الوقوع، یک کیفیت موعودباورانه عاطفی را به مذهب شیعه ارزانی داشته است... چشم انداز یک رستگاری معنوی، باعث ایجاد مشخصه قوت و توان‌مندی عاطفی، در این مذهب شده است. هنگامی که چنین حمیت دینی، در برابر یک هدف سیاسی، آماده به کار می‌شود، موجب یک تعهد و ایثارگری قوی خواهد شد...»^۱

با توجه به این بیان، روشن می‌شود که موضوع مهم و اساسی غیبت امام عصر علیه السلام و امید به تشکیل حکومت صالح جهانی، به طور مستقیم و غیر مستقیم، بر رفتارهای سیاسی ایرانیان تأثیر داشت و آنان را به سمت شهادت‌طلبی، مقاومت و مبارزه با رژیم پهلوی سوق می‌داد:

... علاوه بر موضوع مهم و اساسی غیبت مقام سیاسی برخوردار از مشروعیت و امتناع از تن در دادن و سر فرود آوردن در قبال قدرت سیاسی موجود؛ مفهوم شهادت نیز... مضمونی عمیق و در خور تأمل دارد. در هم

۱. اندرو وهی وود، در آمدی بر ایده‌شنوولوژی‌های سیاسی، ترجمه رفیعی مهر آبادی، ص ۵۲۴.

آمیختن این مضمون و موضوع؛ یعنی، نفی قدرت سیاسی بالفعل و ایمان به فضیلت شهادت، تشیع را ... به زیور مقاومت مبارزه جویانه‌ای آراسته کرد [که نتیجه آن پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بود].^۱

فهمی هویدی در «ایران من الدخل» نیز کلید فهم انقلاب اسلامی ایران را در واژه‌هایی مانند ولایت فقیه، مرجعیت، تشیع، امام غایب، غیبت کبری و غیبت صغری می‌داند.^۲

نویسنده کتاب «مدخلی بر ریشه‌های انقلاب اسلامی» ضمن اشاره به ریشه‌های مکتبی و عقیدتی انقلاب اسلامی ایران، به اصل مهدویت و غیبت اشاره کرده، می‌نویسد:

«آن چه به ماهیت شورانگیز و انقلابی امامت در تشیع می‌افزاید، اصل مهدویت است که حمید عنایت، آن را به عنوان موجبیت تاریخی یا تاریخیت تشیع مطرح کرده است. به نظر وی، انتظار فرج و امید به رجعت امام غایب، امیدواری شیعه را برای پیروزی نهایی بر ظلم و ظلمه و به سامان آمدن جهان، می‌رساند و همین پیوند معنادار، بین ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه و تشکیل حکومت حق و عدل، دستمایه بالقوه نوعی «فعال‌گرایی تندرو» می‌شود.

از این نظر، اعتقاد به مهدویت و غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه، یکی از منابع بالقوه انقلاب و مبارزه در شیعه است. این اصل از چند طریق به انقلاب و مبارزه متصل می‌شود:

الف) مفهوم انتظار؛... انتظار، یک مفهوم فعال و مثبت دارد و آن، آمادگی روحی و جسمی منتظر، برای همراهی با آن حضرت در هنگام ظهور است ...؛

۱. حامد الگار، انقلاب اسلامی در ایران، ص ۲۳.

۲. تهاجم یا تفاوت فرهنگی، ص ۱۳۱.

ب) حکومت در عصر غیبت؛ ... ملت مسلمان ایران، بر اساس اعتقاد به امامت و غیبت امام معصوم علیه السلام، به ولایت فقیه نیز همانند امامت می‌نگرند و اسباب و شرایط حاکمیت وی را فراهم می‌کنند. به همین سبب، دعوت فقیه (امام خمینی) را برای اقامه حدود الهی و تشکیل حکومت اسلامی پذیرفتند و قیام کردند و این نیز همان مایه انقلابی است که در امامت وجود داشت.

ج) مشروعیت حکومت؛ ... نفی نظری مشروعیت همه قدرت‌های حاکم در عصر غیبت، همواره اندیشه‌ای مهم و مؤثر بوده که شیعه از آن به عنوان کاری‌ترین سلاح علیه حاکمان مستبد و ظالم استفاده، کرده است...»^۱.

امام خمینی (ره)، انقلاب و انتظار

پیروزی انقلاب اسلامی ایران، با رهبری هوشیارانه و خردمندانه امام خمینی (ره)، نقطه عطفی در جهان اسلام به شمار می‌آید. درست، چهارده قرن پس از بعثت آخرین پیامبر الهی، مردی مبارز، آگاه، توانمند و اصلاح‌گر، رهبری توده‌های مظلوم و رنج‌کشیده و بی‌پناه ایران را بر عهده گرفت و با الهام از سالار شهیدان و برداشت صحیح از انتظار، به مبارزه با حاکمان جور و فساد پرداخت.

قیام اصلاح‌طلبانه امام خمینی، تبلور و نماد انتظار مردم برای ظهور نجات‌دهنده مستضعفان و ستم‌پیشگان از دست دنیا مداران فاسد و ستمگر بود.

خانم تداسکاچ پل در مقاله خود، به این امر مهم اشاره کرده، می‌نویسد:

«... نقش امام خمینی، به عنوان یک کانون مرکزی برای رهبری انقلابی، پژواکی از انتظار مداوم مردمی برای ظهور دوباره امام دوازدهم را در خود داشت؛ امامی که مدت‌ها قبل، از انظار پنهان گشته بود تا در زمانی که

۱. محمد شفیع فر، مدخلی بر ریشه‌های انقلاب اسلامی، انتشارات تهذیب، ص ۹۰ و ۹۱.

یک اسلام کامل - عنوان مقطع نهایی سیر تاریخ - پدید آید، او بار دیگر به جهان مرئی باز گردد»^۱.

امام با تلیق چندین مؤلفه مهم - به خصوص با تأکید بر وظیفه انقلابی شیعیان در عصر غیبت - پیام آور تازه‌ای از انتظار ظهور امام عصر علیه السلام بود. او در رأس هرم تفکرات سیاسی شیعه و در کانون مرکزی مبارزه قرار گرفت و هدف اساسی خود را تشکیل حکومت اسلامی قرار داد. سعید ارجمند در مقاله «انقلاب اسلامی ایران در منظری تطبیقی» می‌نویسد:

«... دکتر بن شیعی، اصول هزاره‌گرایی مهمی را در بر می‌گیرد که همان اعتقاد به ظهور امام دوازدهم مهدی موعود علیه السلام برای نجات جهان است. این عقیده نسبت به آنچه که برای بنیان گذاری امپراتوری صفوی در سال ۱۵۰۱ مطرح بوده تلائم و نزدیکی بیشتری با هدف انقلابی [امام] خمینی داشت»^۲.

امام خمینی با توجه به چند مؤلفه اساسی زیر، رهبری قیام اصلاح طلبانه را بر عهده گرفت:

۱- ارائه نظریه «ولایت فقیه» و بایستگی حکومت برای فقیهان در زمان غیبت امام عصر علیه السلام: «همین ولایتی که برای رسول اکرم (ص) و امام در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی هست، برای فقیه هم هست»^۳
 عده‌ای از بزرگان فقه - به خصوص امام خمینی - معتقدند: فقیه همه

۱. تداسکاچ پل، مقاله حکومت تحصیل‌دار و اسلام شیعه در انقلاب رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی، ص ۲۰۶.

۲. فراتی عبدالوهاب (گردآورنده) رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی، (مجموعه مقالات) ص ۱۴۹.

۳. امام خمینی، ولایت فقیه، ۵۷.

اختیارات امام را در زمان غیبت، در زمینه اجرای حاکمیت قوانین الهی دارا است؛ مگر مواردی که به دلیل خاص، از مختصات امام شمرده شده است. امام راحل (ره) فرموده است: «اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجراء و اداره، جزئی از ولایت است؛ چنان که مبارزه و کوشش برای آن هم از اعتقاد به ولایت، [ناشی] می‌شود».^۱

دکتر حشمت زاده، در کتاب خود تصریح می‌کند که امام - برخلاف نظر عده‌ای - ضرورت برقراری حکومت اسلامی را به شکل کاملی تبیین فرموده است:

«علی رغم آن که بسیاری، عملاً و نظراً بر این باور بودند که در عصر غیبت و قبل از ظهور امام زمان علیه السلام حکومت اسلامی مقدور نیست؛ امام خمینی کانون توجه و تبلیغ را بر ضرورت برقراری حکومت اسلامی قرار داده بود؛ زیرا حکومت را منشأ و ریشه اصلی صلاح و فساد جامعه می‌دانستند...».^۲

امام راحل (ره) در موارد زیادی، (چه در کتاب‌های «ولایت فقیه» و «البیع» و چه در سخنرانی‌ها و اعلامیه‌های خود)، برقراری حکومت اسلامی را در زمان غیبت امام معصوم، ضرورت اولیّه کشورهای مسلمان و به مصلحت و خیر آنان می‌دانست: «از غیبت صغری تاکنون - که هزار و چند سال می‌گذرد - ممکن است صدها هزار سال دیگر [بگذرد و] مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورد و در طول این مدت مدید، [آیا] احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود و هر که هر کاری خواست بکند؟ [آیا] قوانینی که پیامبر اسلام، در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن، ۲۳ سال

۱. همان، ص ۱۸.

۲. حشمت زاده، چهارچوبی برای تحلیل انقلاب اسلامی، ص ۱۹۶.

زحمت طاقت فرسا کشید، فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا خداوند اجرای احکامش را محدود کرد به دویست سال؟ و [آیا] پس از غیبت صغری، اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است؟^۱

۲. نامشروع شمردن رژیم‌ها و نظام‌های سیاسی موجود (به خصوص رژیم ظالم و مستبد پهلوی) و لزوم اجرای احکام اسلامی به دست مسلمانان؛ پرفسور حامد الگار در این زمینه می‌نویسد:

«یکی از مهم‌ترین نقش‌های آیت الله خمینی [در سیر این مبارزات] که حتماً بایستی بدان توجه داشت، این است که ایشان مسأله را اساساً و تماماً، به شکل نامشروعیت ذاتی هر گونه اقتدار سیاسی در زمان «غیبت» مطرح ساختند. ایشان طی یک سلسله سخنرانی‌ها و درس‌هایی تحت عنوان «حکومت اسلامی»، می‌گویند که آیا غیبت امام بدین معنا است که اجرای احکام شریعت را باید تعطیل کرد؟ روشن است که نه و برای اینکه احکام شریعت به اجرا در آیند، پس باید کسانی باشند که آن را اجرا کنند...»^۲

امام راحل (ره) خود می‌فرمود:

«... ما چاره‌ای نداریم جز اینکه دستگاه‌های حکومتی فاسد و فساد کننده را از بین ببریم و هیئت‌های حاکمه خائن و فاسد و ظالم و جانی را سرنگون بکنیم. این وظیفه‌ای است که همه مسلمانان در یکایک کشورهای اسلامی باید انجام بدهند و انقلاب سیاسی اسلامی را به پیروزی برسانند»^۳.

۳. تبیین معنا و مفهوم صحیح و درست از انتظار (مبنی بر تلاش، امید، قدرت یافتن و...): از نظر امام خمینی (ره)، انتظار زمانی مفهوم واقعی و

۱. ولایت ققیه، ص ۳۰.

۲. انقلاب اسلامی در ایران، ص ۳۸.

۳. ولایت ققیه، ص ۳۵.

اساسی خود را پیدا می‌کند که با امید به قدرت یافتن اسلام معنا شود. ایشان می‌فرماید:

«انتظار فرج، انتظار قدرت اسلام است و باید کوشش کنیم تا قدرت اسلام در عالم تحقق پیدا کند و مقدمات ظهور، *إِنْ شَاءَ اللَّهُ*، تهیّه شود».^۱
از نظر ایشان انتظار فرج، زمانی معنای واقعی خود را می‌یابد که منتظر، در جهت منویات حضرت ولی عصر *علیه السلام* تلاش می‌کند؛ ولو اینکه موفقیت واقعی در پیاده شدن این نظریات، به زمان ظهور امام معصوم برگردد».
ایشان می‌فرماید: «البته این پر کردن دنیا از عدالت، اگر می‌توانستیم می‌کردیم؛ اما چون نمی‌توانیم بکنیم، ایشان باید بیایند».^۲

۴. آگاهی بخشیدن به مردم، در جهت ایجاد آمادگی و زمینه سازی برای ظهور حضرت مهدی *علیه السلام*؛ حضرت امام (ره) فرموده‌اند:
«امید است که این انقلاب، جرقه و بارقه‌ای الهی باشد که انفجاری عظیم در توده‌های زیر ستم ایجاد نماید و به طلوع فجر انقلاب مبارک حضرت بقیة الله - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - منتهی شود».^۳

«ما باید در این طور روزها، در این طور ایام الله، توجه کنیم که خودمان را مهیا کنیم از برای آمدن آن حضرت ... ما باید خودمان را مهیا کنیم از برای اینکه اگر چنانچه موفق شدیم - *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* - به زیارت ایشان، طوری باشد که رو سفید باشیم، پیش ایشان».^۴

و در نهایت، سخن را با این گفته «مارتین کرام» به پایان می‌رسانیم که:

۱. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۹۶.

۲. همان، نشریه موعود، شماره ۷، ص ۸۶.

۳. صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۷۵.

۴. همان، ج ۱۲، ص ۲۰۹.

«طرفداران پرشور امام خمینی، او را نایب امام، یعنی، نماینده امام غایب می‌دانند. چنین عنوانی، به این معنا است که پیروان امام خمینی، قدرت او را الهی و مشروع می‌دانند. جاذبه امام خمینی و علما، بازتابی از ستایش ائمه است»^۱.

۱. تهاجم یا تفاوت فرهنگی، ص ۱۳۰۸.

منابع و مصادر

۱. آخوندی، محمد، *اقرّب الموارد*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، بی تا.
۲. آراسته خو، محمد، *فرهنگ اصطلاحات علمی - اجتماعی*، چاپ اول، تهران: انتشارات چاپخش، ۱۳۸۱.
۳. ابومعاش، سعید، *الامام المهدی فی القرآن و السنة*، چاپ اول، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۸۰.
۴. اتکینسون، آر. اف و...، *فلسفه تاریخ: روش‌شناسی و تاریخ نگاری*، گردآوری و ترجمه حسینعلی نودری، چاپ اول، تهران: طرح نو، ۱۳۷۹.
۵. ابن فارس ابوالحسن، *معجم مقاییس اللغة*، قم: مرکز الاعلام اسلامی، ۱۴۰۴.
۶. ادواردز، پل و...، *فلسفه تاریخ (مجموعه مقالات دائرة المعارف فلسفه)*، ترجمه بهزاد سالکی، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵.
۷. اربلی، علی بن عیسی، *کشف الغمّه فی معرفة الائمة*، چاپ اول، تبریز: مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱.
۸. امیری، مجتبی، *نظریه برخورد تمدن‌ها (هانتینگتون و منتقدانش)*، چ اول، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴.
۹. بحرانی، سیدهاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم: مؤسسه بعثت، ۱۴۱۷.

۱۰. _____، *المحجة فی ما نزل فی القائم الحجة*، ترجمه مهدی حائری قزوینی، چاپ سوم، تهران: آفاق، ۱۳۷۶.
۱۱. بشیریه، حسین، *جامعه‌شناسی سیاسی (نقش نیروی اجتماعی در زندگی سیاسی)*، چاپ سوم، تهران: نشر نی، ۱۳۷۶.
۱۲. _____، *سیری در نظریه‌های جدید علوم سیاسی*، چاپ اول، تهران: مؤسسه نشر علوم نوین، ۱۳۷۸.
۱۳. بلخاری حسن، *تهاجم فرهنگی یا تفاوت فرهنگی*، چاپ دوم، تهران: انتشارات حسن افزا، ۱۳۷۸.
۱۴. پیتز، مارتین و شومن، هارالد، *دام جهانی شدن (تهاجم به دموکراسی و رفاه)*، ترجمه حمیدرضا شه میرزادی، چاپ اول، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱.
۱۵. تاج‌بخش، احمد، *تاریخ و تاریخ‌نگاری*، چاپ اول، شیراز: نوید شیراز، ۱۳۷۶.
۱۶. تاملینسون، جان، *جهانی شدن فرهنگ*، ترجمه محسن حکیمی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۱.
۱۷. توماس، هنری، *بزرگان فلسفه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ چهارم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
۱۸. جعفری، یعقوب، *بینش تاریخی قرآن*، چاپ اول، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۶.
۱۹. _____، *بینش تاریخ نهج‌البلاغه*، چاپ اول، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲.
۲۰. جوادی، آملی، عبدالله، *فلسفه حقوق شر*، چاپ دوم، قم: اسراء، ۱۳۷۷.
۲۱. حرّ عاملی، محمدبن حسن، *اثبات الهداة*، ۳ جلد، چاپ اول، تهران: دارالکتب الاسلامیه، بی‌تا.

۲۲. _____، وسائل الشیعه، ۲۹ جلد، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹.
۲۳. حسین، جاسم، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه محمدتقی آیت‌اللہی، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷.
۲۴. حسینی شرف‌الدین، تأویل الآیات الظاہرة، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر اسلامی، ۱۴۰۹.
۲۵. حشمت‌زاده، محمدباقر، چهارچوبی برای تحلیل و شناخت انقلاب اسلامی در ایران، چاپ اول، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸.
۲۶. خرمشاهی، بهاء‌الدین، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ۲ جلد، تهران: انتشارات دوستان و ناهید، ۱۳۷۷.
۲۷. خمینی [امام]، روح‌الله، ولایت فقیه، قم: انتشارات آزادی، ۱۳۶۱.
۲۸. _____، صحیفه نور، تهران: مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۰.
۲۹. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، چاپ اول از دوره جدید، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۳۰. رابرتسون، رونالد: جهانی شدن (تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ اجتماعی)، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر ثالث، ۱۳۸۱.
۳۱. رابرت. مارک و...، جهانی سازی (چالش‌ها و راهکارها)، ترجمه سیدهادی عربی، چاپ اول، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴.
۳۲. راغب اصفهانی، المفردات فی الفاظ القرآن، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸.
۳۳. رجایی، فرهنگ، پدیده جهانی شدن، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: نشر آگه، ۱۳۸۰.
۳۴. رامونه، آگاسینو، آیا جهان به سوی هرج و مرج می‌رود؟، ترجمه پریچهر شاهسون، چاپ اول، تهران: انتشارات عطا، ۱۳۷۷.

۶۰. کورانی، علی و...، معجم احادیث المهدی علیه السلام، ۴ جلد، چاپ اول، قم: مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۱.
۶۱. کوفی، فرات ابن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، چاپ اول، تهران: مؤسسه چاپ و نشر وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰.
۶۲. کیلی، ری و...، جهانی شدن و جهان سوم، ترجمه حسن نورایی و محمد علی شیخ علیان، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۹.
۶۳. گیدنز، آنتونی، گفتارهایی درباره یکپارچگی جهان (جهان رها شده)، ترجمه علی اصغر سعیدی، چاپ اول، تهران: نشر علم و ادب، ۱۳۷۹.
۶۴. لاتوشه، سرز، غربی سازی جهان، ترجمه فرهاد مشتاق صفت، چاپ اول، تهران: سمت، ۱۳۷۹.
۶۵. لاریجانی، محمدجواد، درس‌های سیاست خارجی، چاپ اول، تهران: مشکوة، ۱۳۷۷.
۶۶. لوکر، ژرار، جهانی شدن فرهنگی، آزمونی برای تمدن‌ها، ترجمه سعید کامران، چاپ اول، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲.
۶۷. ماری گنو، ژان، آینده آزادی، چالش‌های جهانی شدن دموکراسی، چاپ اول، تهران: مرکز و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹.
۶۸. مجتهدی، کریم، فلسفه تاریخ، چاپ اول، تهران: سروش، ۱۳۸۱.
۶۹. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴.
۷۰. مصباح یزدی، محمدتقی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، چاپ دوم، تهران: نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.
۷۱. مطهری، مرتضی، جامعه و تاریخ، چاپ هفتم، قم: صدرا، بی‌تا.
۷۲. _____، نبرد حق و باطل، چاپ بیستم، قم: صدرا، ۱۳۸۲.
۷۳. مکارم شیرازی، ناصر و...، تفسیر نمونه، ۲۷ جلد، چاپ دوازدهم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.

۷۴. _____، حکومت جهانی مهدی علیه السلام، چاپ هشتم، قم: مدرسه امیرالمؤمنین، ۱۳۷۶.
۷۵. نیش، کنت، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر، ۱۳۸۰.
۷۶. نجفی، شرف‌الدین، تأویل الآیات الظاهرة، قم: مؤسسه امام مهدی، بی‌تا.
۷۷. نعمانی، ابی عبدالله محمدبن ابراهیم، الغیبه، تهران: مکتبه الصدوق، ۱۳۹۷.
۷۸. نوری، [میرزا] حسین، مستدرک الوسائل، ۱۸ جلد، چاپ اول، قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۸.
۷۹. واترز، مالکوم، جهانی شدن، ترجمه اسماعیل مردانی گیوی، چاپ اول، تهران: نشر سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۷۹.
۸۰. والش، اچ، دلیو، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ترجمه ضیاء‌الدین علایی، چاپ اول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۸۱. هینس، جف، دین، جهانی شدن و فرهنگ سیاسی در جهان سوم، ترجمه داوود کیانی، چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.
۸۲. هی‌وود، اندرو، درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ترجمه محمد رفیعی، مهرآبادی، چاپ اول، تهران: مرکز انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹.
۸۳. هلد، دیوید و...، جهانی شدن و مخالفان آن، ترجمه مسعود کرباسیان، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.